

می باشد تا آن فعل کند چنانکه از خوردن آن اسهال در روز دوم میشود و درخت آنرا اهل شام و نواح آن صبا و بهندی کنوار و گیکوار گویند و آن
عصاره جادوئی است برگ آن شبیه برگ سوسن غلیظ برگ میان روی و بینی طول آن در اکثر تقدیر یک ذراع و عرض آن بمقدار چهار انگشت بمطریق
انگشت نزدیکه و کم از آن طرف پائین برگ آن عریض تر و ضخیم تر از طرف بالای آن و سر آن باریک از هر یک تاده عدد دیده و همه برگ آن از یک سجسته
بغیر ساق و بر هر دو جانب آنها عصاره کوبه مثل دندان آره و جوف آن متخلخل و ملو از رطوبت چون آنرا آب گندازان رطوبت غلیظ از جیب پییده
بدست بر آید و بوی آن غلیظ مانند تربد و جله این نبات تلخ مزه ذی رطوبت از جیب نقیل اگر کوبیده و آبانی میاند و جوهر آن از گری آفتاب و هوا فاسد
نمیشود و این دلیل غلط رطوبت آنست که تحمل و صفا و سبب قبول نمیکند و چون کهنه گرد و از وسط نبات شاخی قریب یک ذراع میرود و بر رطوبت
عسل با اندکی شیرینی و متدی و بدو بر سر آن شاخ ثمری شبیه بلبله کوچک بنزدیک و در آخر سرخ میگردد و پس اگر آن ثمر از هر دو طرف باریک باشد از ماد
می نامند و اگر متادی غلیظ بود و زیگونی و قدر این نبات نزد مردم نیست بلکه آنرا از مکانات معموره قلع میکنند از جهت آفتاب آن نجوئیست و این
سبب عدم توقف ایشانست از خواص بلبله آن با کمال صبر عصاره رطوبت مذکورست و نبات آن رشام و مغرب سقوط و حبش و زنج و در بعضی سواحل
و جزایر و بلاد هند کثیر الوجود و بعضی گمان کرده که صبر صغ این نبات است عصاره آن حق نیست که آن عصاره اگر برگ آن می آید چنانچه در هند سقوط
بعل می آید که آنرا کوفته عصاره آن در دیگ سنگی کرده و بر آتش نرم میکنند تا آنکه مثل عسل غلیظ گردد و پس بگذارد تا سرد گردد و پس اگر در آن طوطی بانی ماند و آفتاب
فتک نمایند و بهتر آنست که آنرا از شجره آن وقتی بگیرند که آفتاب در برج سرطان باشد و آن انواع است یکی عربی و آن معروف بخضری است و آنرا زنی و
یانی نیز گویند و دوم سیمانی و سیخ قریب است در زمین مین و گویند که آن بلدی از بخارستان است و آنرا صبر فارسی نیز نامند و بقول بعضی صبر ترکی گویند
و سوم سقوطی و سقوطه جزیره است که قریب از ساحل بحرین قریب ببلد زنج واقعست و در آن جزیره کندر و قفل دوم الاخوین بسیار به هم میرسد
و مشهورست که دوران چهل فرسخ است و اهل آن مسخر اند و اصل ایشان از یونانیان است سکندر ذوالقرنین بر او خار صبر و زراعت اشجار آن فرستاده
بود و ایشان نصار بودند و چهارم بهندی زرد کم رنگ مائل بسایه غیر صاف و گویند که آن سفید رنگ قیق القوامست و بحسب فارسی و آن قریب بهندی
و بهترین آنها سقوطی است که آب آن زرد و عفرانی رنگ و تیره سرخ اشقر صاف باقی چسبده سخت و سحر جی کبدی شکل زرد و شکن می باشد و اجزا
آن در هنگام شکستن بوی بد و بدبو و بوی بسیار تلخ و بهترین آن و مستعمل از داخل و دوی چشم خالص از رنگ و سنگریزه خوشبو آنست که با حد
و لذت باشد و بوی مریار و عن بز و گوسفند از آن آید چون نفس گرم بدان رسد و عوی کمتر از سقوطی است و زرد و سنگینی و لذت تر از آن این
کمتر از آن رجودت و افضل از سیمانی است و بهتر از بهندی و فارسی و سیمانی زبون تر ازین اقسام است سیاه رنگ غیر ماشیه بر روی درلی و دیگر شکست
و سبک و بسیار ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل و بهندی آن غیر صاف و از سقوطی را و صاف مذکوره کمتر و ضعیف العمل تر خصوص از داخل و غیر
سیاه که بر شوا می شکسته شود و آنچه در آن بوی سبک باشد و آنچه خاک آلوده با رانگه نقیل بود روکت و منشوش آن بعصاره دیگر بذائقه و بوی و بزرگوار
شکستن آن با انگشت دریافت میشود و گاهی آفتاب وضع بدان می آید و آنچه در آن یک یا سنگریزه و یا از علامات ردیه دیگر باشد استعمال آن مایه نیست
و هنگام ضرورت بکباب غسل آن نمایند و بگل سرخ و مصطک نفوت آن کنند چنانچه غریب مذکور گردد و یا مثل اقلیمیا غسل دهند و طریق غسل آن است
که بگیرند سبیل الطیب و قصبه لریزه و داریچینی و عود لبان و حب لبان و اسارون و مصطک و سلیمه و بیا به فجاج از خروج آن و جوز و با هر واحد دریم
و کوفته در پانزده رطل آب بجوشانند تا نصف باقیانده صاف کرده پس بگیرند صبر سقوطی و در رطل و بیا بند و آب مذکور بر آن ریزند و حرکت دهند و در نظر
بمتخل تنگ سوراخ صاف کنند و آنچه از آن بر سطح تحمل بماند و در کفند و بگذارد تا آنکه آب آن خشک گردد و پس بردارند و وقت حاجت استعمال نمایند و چون
در غسل آن سبالنه نمایند و حرارت آن باطل گردد و گاه باین طریق غسل نمایند که صبر یک رطل بیا بند و بپزند و بگیرند از آنستین و دی
رطل از اینج مصطک و حب لبان و عود آن و سلیمه و داریچینی و سبیل الطیب و اسارون هر یک سه درم و همه را در رطل

آب شیرین بچشانند تا آنکه نصف آن برود و از آنش فرو داده مالیده معده نموده و بعد از آن آب بران اندازند و خوب عمل کنند
 صفائی آن در ظرفی کنند و آب آن بریزند و چون در قعر راسب گردد و زعفران سه گرم سوده بران انداخته حل کنند تا آنکه مخلوط گردد پس بردارند و خشک کنند
 سزاوارست که نو تازه آن استعمال نمایند و آن مائل برنگ بگریس اوصاف مذکوره باشد و مدت آن تا چهار سبیل است چون بهفت سال سدان گنیمت
 و علامت سیاهی رنگ است و بعضی گویند که قوت صبر چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار سال قوی العمل از چهار سال گذشته تا بهفت سال آن بسیار ضعیف العمل و غیره
 و سقوطی را از داخل استعمال نمایند و عربی را از خارج و طلا و همچنین بمانی و سیاه را و گاه فارسی را از داخل بقدر اندک جهت طرد ریح غلیظه و جلائی معده استعمال
 میکند و منبر منقول صالح تر برای تقویت است و غیر منقول بهتر تقیه باید که مبالغه در ساییدن آن نمایند چون راوه خوردن آن باشد تا بمحل معده بچسبند و خوب
 عمل نماید و جوانان و صفراوی مزاجان و محرومان و صاحبان ضعیف الاختصاص خصوص صاحبان صفات امعا و ماسا رقا و جگر و امراض متعده و بواسیر و کسانی که در
 ابدان ایشان خون غالب بود و قیسه نشان ضعیف و تنگ باشد و در هوا بسیار گرم و یا بسیار سرد و از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام نبودن طعام در معده
 مباداد طعام آینه از آفا سدا و احوال طبع آن گرم و خشک در دوم است و بعضی حرارت آن در اول و بعضی در اول ثانی و بعضی سوم و خشک
 در اول ثانی و آنست که جالیوس گرم در اول خشک و سوم گفته و شیخ نوشته که گرم تا دوم و خشک در دوم است و گویند که گرم و خشک در سوم و چنین نیست بعضی
 گرم در اول و دوم و خشک در اول سوم و آنست که گفته که قول اول صحیح تر نماید یعنی طعام و فیض آن لایست بر یکب القوی بودن آن در و این قوی است و در
 قانون و شرح است که قوت آن قابض و محف است بدانست یعنی چون بر عضو طلائه نماید این افعال نماید و چون خورده شود اسهال آورد و تفتیح نماید و چنانچه
 بعد از این باید و هندی و سقوطی کثیر الساق محف بلا لزع و در آن فیض اندک است و از قلت لزع آن لذیذ و اشتهای خوب نمیکند و بهترین ضاد برای قروح
 و اسهال است و خصوصاً در متعده و مذاکیر و بی و دهان و بواسیر و گویند که در آن تخفیف بلا لزع است و خصوصاً در دخول آن فیض حرارت کم و با هم
 آنکه فیض آن کمتر از حرارت آنست و سخن و جالی شدید است و در جواب متقیه می افتد و فعل آنها قوی میگردد و مسهل قوی هر خلط میآید و جمع در معده
 و در منافصل غیره با ضعیف الاثر و غیر آنها و جاذب از قاعی بدن و منقبی معده و عروق از اساخ و مسهل و منجج سودا و بلغم غلیظه و مائی و صفراوی است
 و چون هندی آن در شراب سائیده بر موطلا نماید آنرا از سقوط باز دارد و همچنین شرباب بعضی چون بچ میخورد ضاد کنند و همچنین آب آبله و امراض دیگر
 مورد و در طب سحر را و از دمج سیاه گرداند و از ریختن منع کند و طلای آن سحر آفرین بر دیانند و چون در سر که حل کنند و بدان سحر را بشویند و سحر را از دوا
 و دوا را بپزد و طلای آن قمل را بکشد و قوبا را قطع نماید و طلای آن تنها و یا با دویه مناسبه مافظا بدان زنده و مرده از نقص زود از هم پاشیدن و
 چون با عمل ضاد نماید تا از ضرب باد بجائی و نفی زیر چشم را زایل کند و طلای آن مدخل و اخس متفرج است و طلای محلول آن با سرکه نافع حمه و نخل و حبه و کدو
 و شری و جمیع قروح است و طلای آن آب یا شراب یا غسل مانع قروح همیشه از سی و ملزق ماصور غار است و همچنین اگر سحوق آن خصوصاً نبات خشک آن بسیار
 و همچنین در آن الصاق جراحت و ادمال قروح نماید و یا سبب تازه آنها الا آنکه لزع بجر احاطت نمی میکند و پاشیدن آن محف زحمنا و التیام دهنده آنها
 و جهت قروح فیض و فوج و اعضای عصبانی نهایت مفید و با استخوان بوسیده مساوی سوده جهت دفع آله و نواصیر و قروح ضعیف و جرب و طلا آن
 با غسل لایساعربی آن محلول در ام و طم جراحات تازه و مانع انتشار آله است و طلای محلول آن آب شقاق است را بر دو محلول با بعضی ساقا فیض
 نسکین در اعضا عارض از کوفتی یا فنج نماید و تقویت آنها کند و با آب کشین تازه و سرکه جهت حمه و شری و ضاد محلول آن در چرک صوت که از طبع برآورده باشد
 بر اعضا جهت نسکین و جع حادث از روض و فنج نافع و اگر پیش از بر آمدن عرق مدنی یعنی در اول هنگام ظهور عشا آن سه در نیم بدن ترش بود و بزرگ بود
 اول نمیدرم در روز دوم یک گرم و در روز سوم یک گرم و در روز چهارم یک گرم و در روز پنجم یک گرم و در روز ششم یک گرم و در روز هفتم یک گرم و در روز هشتم یک گرم
 سسل سودا است اگر سه در نیم هر روز مقدار یک شقال آنرا بخورند و سه در ترک نمایند و باز سه در بخورند و همچنین کنند عقدا و اگر همای کنند قدیم
 و تحلیل بر دو صبر منقعه اعصاب است و قبول شیخ منقعه منقول صفراوی که در سر باشد و نیز در طب قدیم است که صبر اسهال سودا کند و جهت

مایه نفع بخشید و قبول گیلانی آن صالح ترین ادویه برای سودا و مایه نفع بخشید نفس بالعرض تیر کننده ذهن و نافع نقل سر و تخم خیالات رویت
 و گویند که آن نافع اعلام تغییر است چون از صفای محترقه باشد و نافع اکثر امراض و نافع حادث بشاکت معده و منوم است و معبر فارسی مزی عقل و مضمی
 نوسن و محدوح اس و متی راس از فضول صفراوی و بلغمی است و چون صبر را بار و عن گل و سرکه بریشانی و صندلین لطوخ سازند تسکین صداع نماید و تنقیه
 صفراوی از دماغ کند و شرب طلای آن مزمل نقل ساس است و چون بانگ نظرون بسایند و بر مقدم سرخا و کنند جهت نزلات بار و دفع کند و منع از انقباض
 آن و تسکین دماغ و تحفیف طوبت آن نماید و چون با مصطلک مجوز تنقیه دماغ سازد و طلای آن باب بگ بارتنگ و یا سرکه جهت فروج رطبه بر اطفال و با اقا قیا
 جهت استحکام شیون مریشان نافع و اکتال محلول آن باب بارتنگ سرکه قلع فروج چشم و جرب و حله و در دآن و تحفیف رطوبت آن و دفع عکله باقی و حرقت
 آن و در دآن و حله سلاق و صفراوی نماید و گاهی آنرا بر سفال صاف پاک بریان نمایند تا آنکه آتش از جبهه بپایان مس کند و سوزش نگیرد و پس در کله با
 منافع مذکور استعمال میکنند و گیلانی گویند عطر کرده که گمان نموده که شرب آن نافع چشم است الا بالعرض و گویند که چون صبر را بخورند از ان بخار لطیف
 متعارف شود و تقویت با صره نماید و بر آنکه جزو لطیف متعصب بصب مجوف رسد و تنقیه از فضول نماید و طلای چشم افزاید و بدین سبب صبر در ایارجات و
 معاصین داخل میشود و بعضی نوشته اند که از عطره خواص آن است که تنقیه بالغ اعصاب بصبر و تقویت آن بنماید و لذت در ایارجات و معاصین که با رافت
 و اکتال آن تنها و با ادویه مناسب بصبر را نیز کند و همچنین ابتدا از زول الما و انتشار و غلط اجنان نفع بخشید و فروج چشم و یک غار را بر نماید و ادوا
 آن کند و چون با نظرون و نیک سوده بر مقدم سرخا و کنند زول الما بر اسودد و چون ابولوسات یا دودرم بخورند از ان برقان چشم نماید و طلای آن با شرب
 و غسل از ادویه نافع جهت کوفتگی گوش است و چون باب بارتنگ حل کرده بر فروج گوش و بینی طلا کنند فایده کند و بار و عن کدوی شیرین جهت جراحت بینی نافع
 و شرب آن بمقدار موافق و طلای آن بریشانی جهت توالی نزلات و زکام نیکوست و طلای آن با غسل نافع فروج و بان و لثه و سایر علل عارضه
 و خصوصاً اورام در هر دو جانب زبان و خوردن آن اصلاح التهاب حرقت حادثه از آن جهت که در معده نماید و خوردن آن با غار نظرون
 مفصل در بر و تنقیه سین نافع و چون بر آتش اندازند و دغان آن با انوبه گیرند و بران مداومت کنند جهت رطوبت یا رفق کند و بهترین و آن است چون
 یک گرم آب سرد بخورند قطع نفث الدم نماید و شرب و طلا آن نافع در دها سینه است و آن نافع ترین داست بر امعده و منته و مشق و سخن آنست
 و آرفع ترش بر دواست که قاطر را نگیرد و دواست که فاسد دفع کند و آن بقول شیخ تنقیه معده از فضول مجتمعه در ان خصوصاً صفراوی و بلغمی نماید
 چون دو قطعه از ان باب بار و یا بیکرم و یا یک نیم شقال با آب بخورند که این عجیب است در تنقیه آن جهت کسی که در معده آن امراض از
 جنس صفرا یا اخلاط مختلفه و قلب نفس و فیتان متلب در باطن از آن صفرا بسو آن باشد و همچنین بر تنقیه سرد سائر بدن و گیلانی گویند که صبر
 افضل ادویه است جهت کسی که در معده آن فضول صفراوی بود و آن نافع کسی است که از آتشگی بسیار از جهت صفرا باشد و برای کسی که در بدن
 خود رفتار مورچ دریا بد طعام در معده او متدخّن نشود و برای کسی که او را قلب نفس باشد و در باطن خود قلب احساس نماید و گاهی خوردن آن
 صبح و شام مخلوط با مصلحات آن نفع با وجع معده در یک روز و اسهال شکم بغیر اسهال غذا در ان میباشد چون یک گرم یا یک شقال از ان باب گرم خورد
 و بقول شیخ یک نیم در خمی از ان باب گرم سسل است و سه رخیات منقی به تنقیه کامل است و معتدل و در خمی باء العسل سسل بلغم و صفراست و گویند
 که انقدر بر ابدان قوی و مرطوب صاحبان فضول کثیره نیکوست نه برای خفیان امثال آنها چه بر اینها نیم گرم باء العسل اسهال صفرا و بلغم کند
 و همچنین باب صرف و گاه اسهال اخلاط ملته نماید همچنین اگر بارانج خوب سازند و باب باء العسل کف گرفته بخورند اسهال شکم و اخراج اخلاط غلیظه و کلیل
 راج موز یا از امعاء تنقیه آن از نقل مجتس در ان بلا نفع نماید و شیخ مینویسد که چون صبح و شام چند حبه از ان مخلوط با مصلحات آن و گویند بر اینج عمل
 کف گرفته بقوام آورده رشته باب گرم فر و بر داسهال شکم نماید و فاسد مکرر اند طعام را در معده و او جاع معده را در یک روز زائل گرداند و خوردن
 یک نیم شقال آن باب بیکرم اسهال معده بقوت نماید و تنقیه آن از فضول کند و باء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید و با گل سرخ و مصطلک جهت

امراض معده و بقول شیخ ادخال آن بادویه مسهله دفع ضرر آنها از معده است و آن صلاح تر بر اسهال معده و تعبیر منقول در اسهال آوردن
ضعیف ترست لیکن آن را معده نافع تر و برین را جالینوس است مگر آنکه کثرت شرب آن یاده کننده خنجر و اشتغال و زیاده از آن برای مقتدرین
و از یک مثال تاد و اشتغال برای متاخرین و همچنین غسل آن فوت اسهال آن ضعیف میکند حتی که مجذب و از اعضا اسهال نکند بلکه اخراج خلط
نماید که بدان طاقی گردد و معده و امعاء آنکه قوت صرف آن از معده در بدن نفوذ میکند بلکه از جگر تجاوز نمایی نماید و شایع گیلانی بنویسد که صبر ضعیف اسهال
برای خلط است که از آن بعید باشد و قوی است جهت ماده که قریب از آن بود پس آن از آنکه نیست که تقیه جمع بدن کند و چون بدان بادویه لطیفه خوشبو
مخلوط سازند بر اخراج اخلاط غلیظه قوی گردد و آن مثل گل سرخ و مصطک و بلبله زرد و قمل و کثیر است و چون از آن دو فلانی رو نصف آب نیم گرم بخورند
اسهال شکم بقوت آورد و چون بار پنج حبوبات زرد اسهال شکم و تنقیه آن از اخلاط غلیظه کند و آن مخمخ گرم کوچک فرود آرند و نقل است و آن نافع است
برای کسی که در امعای او در رنج روی مجتمع شود و صبر مسهل و منقعه امعاء مگر آنکه محدث سج و مفتوح و همان رگماست و واجب است که بادویه مناسبه
هر خلط که احتیاج باخراج آن باشد مثل گل سرخ و بلبله زرد و قمل و کثیر مصطک و مانند آن بیاورند و آن قاتل میدان مخمخ آن و مفتوح
سد و جگر و ساریقا است لیکن مضر جگر و اصلاح آن بخیساندن آن در آب کاسنی نمایند و زیل برقان سدر است باسهمال ماده آن
و تنقیه سده و گویند که شرب آن بادویه مناسبه جهت جمع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و امراض لحمی و گرده نافع و چون الخصال
شیر خواره را بادویه مناسبه بخوراند کرم شکم ایشان دفع نماید و اگر لطفل نخوراند و بر صغیر او خوراند تیرمان اثر دارد و باعتبار تاثیر شیر او و دستور
زنان اهل هند است که جهت دفع تفسخ شکم اطفال شیر خواره و دفع درد شکم که از آن بهم رسد صبر را آب حل کرده میر برک تنبول بنگاه بدهد گرم کرده بر
ناش ایشان امل بطرف چپ موضع جگر را محبت مضرت آن بگردد داشته می چنانکه اسهال می آورد و در و آزمای امل بگیرد و اندو چون با شرب با عسل
حل کرده طلا نمایند جهت قروح مقعد و ذکر و احلیل و عانة و ادرام آن و بواسیر نفع کند و بقول شیخ طلای آن با شرب حلوه جهت برآمدگی و آلودگی و اناس
بواسیر و قطع خون سائل از آنها و شقاق مقعد را نفع کند و گویند طلای آن با بگند تا بکمر اجبت اسقاط دانه بواسیر نافع و چون آن را با بگند تا دانه طبع الحیمه تیر
و طلا نمایند جهت اسقاط دانه بواسیر و امراض مقعد تا بکمر عمل بظهور نماید که بقدر سقوط آنها اسرب را بر دهن گل دیار و عن نبشته و پیه سائیده بر آن موضع بمالند
و گویند که تخمین بصبر جهت بواسیر نافع و بقول شیخ صبر نافع اوجاع معاصی است و جاذب اخلاط لطیفی از مفاصل دفع و منقعه آن بسولت و مخرج فضل از
اعمال بدن و اعالی آن آنچه خرج آن دشوار باشد و شرب آن دفع قشریه و لوزه و تب خفیف است و با بجمعه صبر از ادویه شریفه و جزو اعظم ابارجات و
و شبیاریات و اکثر خوب سله است و مقدار شرب مفرد آن از دو درم تا سه درم و یا از نیم درم و یا یک درم تا دو درم آن و با ادویه از نیم درم
تا یک مثقال و یا از نیم دانگ تا دو دانگ و بعضی گویند که مقدار شرب معتدل آن یک مثقال و یک نیم درم آن سسل و نیم درم آن اخلاط قاقا و افرا
و آن را آن محدث سج و مفتوح و دهن رگما و مورث اسهال الدم و دفع ضرر آن قحاح آذوقه است و گویند که آن مضر امعاء و معده و جگر ضعیف و مقعد محبت آن که
مرخ و مفتوح افواه عروق مقعد است و مورث سج مصلح آن در امعاء کثیره و در ضعف معده و کبد گل سرخ و مصطک و در مقعد قمل و جرب نمودن مقعد بر دهن
یا روغن نبشته و یا پیس بز مقوی فصل آن عمل افادیه و بلبله زرد است و اقسام زبون آن و کذا عربی و یمنانی گاه محدث کرب منقش میگردد و اسهال می آید
و گاهی تا دو سه روز و صفات معده میماند و باعث قلق و کرب میشود پس اولی ترک آنست و عند الضرورة با مصلحات و پند و یا اصلاح آن بغسل آن
با گلاب و آتش میدن آن با گل سرخ و مصطک و انشتن و قمل و یا با طبع افادیه و عمل کنند و پنج میفرمایند که صبر هر چو نکه باشد یعنی جیر بود یا در
خوردن آن در آیام سردی خطر است و بسات که اسهال خوردن می آید و گویند که صبر بادویه سرخ الاسهال کثرت میکند و باید که در سرد مزاج با آن عمل
ازرق و در گرم مزاج کثیر اضافه نماید و بعد طعام از آن خورند بلکه در شب وقت خواب بعد از غذا از معده و نیز تنها استخوان نکند و بلبله آن در قروح و شقاق
و ادرام و جراحات و دوزن آن حوض کی و شل آن در نفع معده و در اسهال نموزن آن بر بامد نمونیا و یا بوزن آن کثین و نصف زدن آن عطران نیموزن آن

بفتح مادم و دال و سکون فابصر لکی لمینه و بفاری گوش مایه بندی سیب پی گویند و آن حیوان آنی است که از دریا به برمی آید و اگر در صحرا یا بند سبک آن
 آب باشد بعضی نوشته اند که با حله زدن مراد است و گویند که حله زدن اسم جنس است و صدف نوعی از آن است که با شکل مختلف باشد از حله زدن نامند و آن مسطح است و
 آنچه در جوف بعضی آن مراد میسرید شود و سخت جوهر و پس شبیه استخوان و درختی و زری میان سنگ استخوان باشد از صدف گویند و مراد از مطلق آن صدف مراد است
 و بهترین آن آنست که سفید براق متولد و آب شیرین باشد و خشک در دوم و گویند و در سوم و گویند و در اول و خشک در دوم گفته اند که بعضی از آن گرم است
 و بعضی آن سرد و بعضی خشک نوعی از آنست که از آتش استعمال میکنند بخت رخاوت جوهر آن و لغت آن و نوعی است که از انبوه مانی فروختن گویند و آن صدف فر
 فیزی است و نوع دیگر از آن فروقا گویند و این که دوا مل بسپا و در غایت سختی است و چون آنها را بسوزانند و در غایت تخفیف باشند و باید که اصدان مصلب غیر خسته
 را هنگام استعمال بمالند و سحر نمایند و رنگ و از نشان اوست نشاء و طبات و تخفیف آنها از هر عضو و جلا و صبر اسهال و نزف الدم و سوخته آن مین با
 قوی تر و زیادتی اسهال و لطیف و جلا و تحلیل و کذا سسی و سطراد و لکن گفته اند که صدف بعد سوختن گرم و لطیف میگردد و خشک سوخته آن زیاده از غیر سوخته
 آنست و طریق سوختن آن اینست که از آتش بکلی کرده بر آتش نهند تا آنکه بسوزد و مانند خاکستر صدف گردد و در آن جوهر جری مانی نماید و گاهی از آن کلس میآورند
 و مثل اقیما و رصاص منقول میکنند و اما در صدف فریزی سوخته قوت منفیه ناشئه جالبه بسیار قوی با غایت تخفیف است و همچنین صدف زرد که زرد اهل بغداد معروف
 تحت الغراب است و شیخ میفرماید که لحم صدف بری چون سائیده بر بدن طلا نماید تخفیف بقوت کند و خوردن آن ریح و سردی را از بدن زایل نماید و صدف
 فریزی یعنی آنکه رنگ آن بزرگ گل بنفشه باشد و فریزی بنفشه را گویند سوخته آن را قوت منفیه و جالبی است و قوت آن قوت صدف سوخته ایست که آنچه از اصدان
 از نیطس می آورند و در جمیع آن جذب پیکان و استخوان است چون تمام استعمال نمایند جمیع اعطیه صدف و پوست آن چون بسوزند جلا می بقی نماید و خصوصاً
 طلای آن با سرکه و صدف فریزی یعنی کبود را چون در زیت بپوشانند و موسی را بدان چوب کنند از افتادن باز دارد و گویند که طلای صدف با دویه
 مناسب است کلف و بهق در دلق بشوید و نافع و طلای سوخته جمیع صدف نافع چوب و دوز و سوخته آن با یک جبت سوختگی آتش و باید که بگذرانند تا خشک گردد
 و لایم اخف الغراب سوخته چون بار و عن آمیخته بر سوختگی آتش نهند بسیار نفع کند و همچنین طبع آن با سرکه کیناده گاو گویند طلا صدف با سفید و تخم مرغ جبت
 سوختگی آتش و آب گرم در و عن گرم مفید و بستن گوشت آن بر عضو جذب پیکان و غار و استخوان شکسته بظاهر نماید و خف الغراب سوخته با سرکه و غسل طلا کردن
 در آن زایل میبرد و بقول شیخ لزوم است حله زدن یعنی صدف چون با کندر و صبر و در میان با بقوام عمل آید طلای آن و دام پنج گوش با خشک و تحلیل کند
 رطوبت غار و از آشفته بنشیند و فریزی سوخته جلا قروح و تنقیه آن و ادمال آن کند و همچنین اصدان سوخته و صدف با گوشت آن نافع جراحات مخصوص
 عارض بصفت و سوده آن با کندر و در ملزق جراحات و همچنین با غبار آساید و جری الجواهر آن تنها نافع جراحات خبیثه و عفنه است خصوصاً سوخته آن و همچنین
 با سرکه و غسل جمیع اصناف آن خصوصاً و سطراد و نافع جراحات طبع است و همچنین سوخته آن در جراحات غار و کینه که روئیدن گوشت در آن بسیار
 منسبه است و آن مشوار باشد مستعمل و در نواصیر با پیله خنجر کند و کذا با دویه دیگر و همچنین فریزی سوخته و چون از آن تمام بسوزانند و بر جراحات و قروح نهند گوشت را
 را از آن قطع نماید و باید که صدف سوخته با یک سوده بر او جاع بارده رطبه سکن و منزل آنست و چون صدف را با سرکه بسازند و بر صدفین مالند صداع و
 نزلی را زایل کند و چون با طهار آن مع اندک خنجر بیدستر بخوابانند صرع را نفع کند و همچنین بخور صدف با بلی و قز می مصرع را بپوش آورد و گوشت صدف بر
 بفروختن که آن فریزی است چون بسوزند و منقول سازند و در او پیچتم و او جاع آن داخل میشود و همچنین هر صدف با گوشت آن سوخته غسل داده و در کلماتی
 و بصرا نیز میکنند و جلای میافشند و تحلیل غلیظ اجفان و سایر آنچه بظلمه بصیر باشد میبازد و همچنین اکحال آن با غسل و زرد آن جلا قروح چشم نماید و کذا اکحال آن
 جبت قروح چشم و سلاق و شوز از نافع و چون لحم صدف که در شام سسی طبلین است و آن صغیر الحینه است بسوزانند و با قطران آمیخته بسازند و بر یک طلا کنند از آله
 شوز از آن نماید و بعضی گفته اند که صدف زرد و صدف تحت الغراب سوخته مخلوط بقطران را با جان نافع روئیدن سوزانند و از جبت بر سر
 آن الزاق شمر منقلب یک نماید و طلا زرد و جبت حله زدن پیشانی رخ نواز زل بسو چشم کند و الزاق شمر نماید و چون صدف را با سرکه سوده در شینی

طعم تند و خوشبو و گل همه کبود و در فراسان و بهندیش و بهترین آن فراسانی است که برگ آن کوچک تازه و بری باشد و دراز برگ آن بهتر از دراز برگ آنست
 گرم و خشک در آخر زم و گویند در اول سوم و بعضی معتدل میان هر دو گفته اند و صحرایی آن گرم و خشک بیشتر است گویند گرمی و خشکی کوی آن زیاده و در
 که از آن می کنند بغایت گرم و گویند که قوت آن قریب بقوت عاشاست و همچنین شربت آن مثل شربت حاشا و در طعم آن حدت و حرارت و دال بر قوت حر
 و بهیست آنست و بسبب قوت حرارت آن محلل و منقش ریح و لطیف است و قطع و مجفف و منقح ریه و معده و جگر و امعاء از رطوبت و بلغم و با قوت ترایه
 و چون شاخهای آن دو اوقیه باشد مثل آن عناب بچوشانند تا سوم حصه آب با نضات کرده آب آن بوشند خون را رقیق گردانند و بعضی گویند که هر دو را در چاه
 مثل آن آب جوش دهند تا بوی برسد و صفت تصفیه خون غلیظ بالخاصیت موثر است و چون طبع آن با کجین و یا سکر خید و زیش از سسل بوشند منفع نیک باشد
 و خلط را بخارج باسانی و سرعت بسمل میسانند و چون با انجیر خشک بخورند و در عرق و تخمین رنگ رو نماید و ضد آن با آرد و جمل ادرام بلغمی است
 و چون با ثنائینی خیاره بخورند صفت کوفتی عضل و معده و جگر نفع کند و با شیر تازه صفت فربه کردن بدن و چون آنرا بچینه بر بدن در حمام طلا سازند برای
 جرب و عک و برقان سودد و بدو نیم مثقال آن نافع صریح بلغمی صبیان است و آن نافع انجیر هضمه کده بود نافع است چون وقت خواب با انجیر خشک آب
 سرد بخورند و گل کنند آن نافع آب نازل بسوچشم است چون بخورند آن نافع است یا وقت خواب بقدر یک مثقال بر او دست نمایند و بر آن خواب کنند
 و با وجود آن بصرف قوی گردانند و منع صعود انجیر و باغ و تقویت دهن کند و رنگ رو را نیکو سازد و سفوف آن با مثل آن شکر صفت نفع صعود انجیر و تقویت
 چشم نافع و چون با بقول بخورند منع صر زانها از چشم نماید و جواه گرم باشد با سرد و آن نافع طلک بصرف و غشاده رطوبی آنست و اکمال آب انشوده آن است
 رفع میافش کوری و قطره آن در گوش صفت رفع ثقل سامعه نافع و چون با شیر سوده در گوش چکانند و در آن ساکن گردد و چون بار و عن
 ایراسه و آن سازند اخراج فضول و نافع رطوبی بسیار از راه بینی نماید و فایده آن جت نکین و رو بار و در می دندان و استحکام لثه و تقویت بصیر
 نافع و مضمضه بصیر تازه یا آب طبع آن نافع در رم زبان و لثات و قلع است و همچنین عصا رگل تازه آن محلل و درم عضلات و و طرف زبان و لثات
 و قلع و بان در آخر مرض است و مضمضه معتبر با سر کوزیر جهت در دندان و گلو مفید و بیدار آن با غسل صفت درم ملاذه و ریه و سرفه رطوبی سود
 و در عن آن نافع امراض سینه و ریه و تقوی و سخن آنست و خوردن معتبر با انجیر صفت ربه و سرفه مفید و آن منقح صدر و ریه از بله است و
 خوردن آن مزبل و جع الفواد و آن نافع معده بار و با عانت بر هضم سبب حرارت است و آن نافع ادجاع معده متولد از سردی و ریح است و آن همچنین
 بر هضم و مانع غثیان و فساد و بجموت و بطوی انداز آن مسود هضم و شوت آن و محلل ریح و نفخ است و تخم آن در رفع سردی شکم بغایت نافع و چون در بر
 نان داخل کنند از سار نمنا که در نان می اندازند بهتر باشد و ناخوش بصفت مزبل صر زانها کولات بارده و نافع ثقل رطوبی لایسا با باد روح و سرگردان نشسته
 طعام و منقح معده و امعاء از بلغم غلیظ و سردی و مخرج ریح و محلل نفخ است و اگر با سر کوزیر زلت از ابدان بر و غلط آن لطیف گردانند و معتبر با سر کوزیر
 لطیف و تخم غلیظ و تحلیل فضول آنها و احاله بر صفت انضمام نماید و همچنین با اغذیه غلیظ مثل برسیه و کله باچه و تخم گوساله و با قسطا و عدس و با بنه
 اینها باعث خوشبو و سرعت اخذ غذا و زیادتی لذت و لطافت آنها و محلل ریح و نفخ آنهاست و این نافع صعود بخار از معده و محلل اخلاط غلیظه و نافع
 صاحبان طحال چون با سر کوزیر و همچنین نوشیدن سرکه معتبر در آن غلیظه باشد و یا کجین از آن سازند هرگاه سرفه نباشد صفت سبز زهر با
 معتبر نافع جگر بار و دفع سد آنست و منقح جگر از بله و در آن قوت سلاست با آن و باعث معده و امعاء از خلط غلیظ بلغمی و صفراوی میکند و چون گل یا
 برگ آن یک اوقیه یا کمتر آن به جبهه قیراط و یا سه درم با باد اصل بخورند سال بخورند نافع نماید و ادرام صفت کجین گل آن چون دو مثقال آنرا با نیک سرکه
 بخورند اسهال سودا و بلغم نماید و ادرام بول و حیض کند و آن مسهل مژه سودا و بلغم است اما ضعیف تر از اضمحون و قوی تر از عا ش کند و چون نیم
 از آن با ادویه سسله صاف نمایند آن را از قی باز و در آن قوی نافع و بلغمی و منقح عارض از لثه و ادویه سسله است
 و گویند خوردن ادویه سسله با آب معتبر بلغمی و نافع منقح و تخم و عفت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فواد و

و جالبینوس گفته که قوت معن قوت بخت و مغزی است هرگاه چنین باشد پس امردان ظاهر است که آن شفا در خوشنوت بیرون و جیش نوشته که آن با بر و قلیل الی
است اساک شکم از کثرت غلظت کند و تغیر اساک از چون در آن سج افند و تسکین سرفه نماید چون در دهان بگیرند و آنچه از آن بر آید استخاص نماید و نافع قروح
است چون آنرا بخورند و نافع در چشم و مصلح آلوده است چون بدان مخلوط سازند و دفع حدت و کسر عادت آنها نماید و مقداری که از آن در سرفه و اساک طبیعت
گرفته شود یک شقال است و چون با آلوده مخلوط کرده شود نصف شقال و هم او در کتاب التریاق گفته که در معن با وجود تغیر میوست غالب است پس برین
سبب آن نافع در موضعی است که در آن احتیاج مع تغیر است و تخفیف شود و کثیر اگر چه تغیر مثل تغیر معن میکند لیکن آن تخفیف نمیکند و لهذا آنرا در
ادویه اندازند و معن را نه و گویند که آن مغزی و مصنی آواز و دفع خشونت طلق و قصبه بریه و سینه و طبع سینه و نافع ورم ریه و سکن صداع عارض و نافع ریختن مواد
ترتلی سینه و مقوی معده و امعاء و قاعض و حافظ استخوان و نافع حدت و نکایت آلوده و اسهال صفراوی است و صحت در سینه و سرفه و قروح ریه و غلظت ریه
رفیق منصب بسو صمد و نافع نزول آن و معین آن با نافع نفث است چون قدر از آن در دهان گذاشته آب گداخته آنرا اندک اندک فرو بریزند
و یا در جوب و یا در آلوده و یا در غلظت و یا در اسهال آن بسید تخم مرغ صحت و خشکی آتش و منع آبله آن و قطره آن با گلاب حل کرده صحت ریه و سکن
و جرب چشم بغایت مفید و همچنین آینه آن با آلوده چشم نافع ریه و کاسه حدت آن است و آن نافع قروح ریه است چون دو شقال از آن بخورند
و بقول شریف خردن آن هر روز یک شقال سوده بایک اوقیه روغن گاو تازه گداخته تا سه روز یا هفت روز قاطع نفث الدم و نزف الدم
سینه و ریه و سایر مواضع و افلی بدن در جسم و بواسیر مجرب و بدستور با شیر تازه دو شیده و همچنین بریان کرده آن در روغن گل قاطع سیلان
خون جمیع اعضاست سوا رحم و بواسیر و هابس اسهال از دو شقال تا سه شقال آن صحت اسهال و سحر امعاء مجرب و خوردن آن با بازنگ هابس شکم
و مقوی امعاء و نافع سحر امعاء چون بقدر چهار درم سووه برین پنج پخته انداخته بخورند و در مرتبه از الی سج و دفع اسهال صفراوی کند مضر اسفل مصلح
آن کثیر آلوده گلاب و صندل مقدار شربت آن از یک شقال تا دو شقال و بدل آن معن بادام شیرین و حب لاس است افعال خواص این بقول
هندیان در گویند و بقول اطباء انگریزی در گم اربک خواهد آمد معن اجاص معن فارسی است معن الاقاقیا معن عربی است و شیخ گفته که معن الاقاقیا
قوی تر است و لهذا در تریاق می افند و تسکین سرفه و دفع ضرر قروح ریه و تصفیه آواز و تقویت معده میکند معن الانجدان طلیت است معن السج که بر آب
صنع البطم در ملک البطم میاید معن البلسان روغن لبان است صنع البلاط بفتح بای موحده و لام و الف و طای مهله اسم عربی است آنرا
بهر لایق الحمر و لایق الرغام نیز گویند و یونانی کینوفیلای معنی غری الحمر و بقول گیلانی معنی آن مصنوع از سنگ خام است و در بابیت آن اختلاف است و دستور بدین
گفته پیر است که از حجر خام و از سنگ که از بلاد قوامی آورند بسیارند با بر شرم طبله و صاحب مناج و غیره گویند که بعضی از آن معدنی است و بعضی مصنوع
مرکب از موه و صبر دوم الاخوین و ملک البطم و از زروت و صنع عربی هر یک یک جزو و بسد و زاج هر یک نیم جزو که با یک کوفته بختیاب صنع عربی محلول
در شیره بود و اگر کار می طلاید کرده میگذارد تا خشک گردد پس بر سیدارند و هر چند خشک و کته گردد بهتر میشود و بلند آد گفته که آن براده بلاط مصفا که بر آب جود
که بسیار با هم می مالند و میسازند چند روز بپزد و صاب تخم نوشته که تاراه بلاط الکیران و غرضی الجلود است که بسیار با نغذ در کوبیدن و طبع آن کرده بر
دیوار خانه نامی مالند و سنگ فرش خانه را که بلاط عبارت از است بدان حکم میگذارد و آنرا با نغذ یا نغذین خشک سوده آن صحت التیام و التیام و اجازات تازه
و منع آنها از سیلان خون از ریم کردن و در هر موضعی که باشد قوی و مصلح الاثر و نافع قروح خبیثه است و آنچه صاحب مناج بیان کرده در قطع یق بسیار مؤثر
و آنست در دریا نیدن سوزاند و در چشم قوی است صنع القنوب زفت السفن است صنع الحمر شفت نکند دست صنع الحمر بضم حای مهله و سکون و او
در آب سحر که است صنع الدایما بفتح دال مهله و الف و کسریم و سکون یا ستحانی و فتح تائی شلته و الف معنی است مائل بسرفی و صاف و تلخ و در غایت
حدت و در بلاد فارس میشود و گویند و زفت آن بزرگ فایده است و بهترین آن باوصاف مذکوره با جرافت قوی شبیه بخلیت است مگر بوی آن
که نیست گرم و خشک و ملط و سخن و عمل راجع و در مزاج و سایر افعال قاطع مقام طلیت است و معین بر هضم معده و شفت بلد آن کلس راجع غلیظ

صنع حب
صنع الاقاقیا
صنع الانجدان
صنع السج
صنع البطم
صنع البلسان
صنع البلاط
صنع القنوب
صنع الحمر
صنع الدایما

خبیثه میکنند و عرب در امراض بر دایشان مضیق النفس مانند آن استعمال میکنند و قطع اسهال طوی کند و باقی افعال آن همانست که در بول لابل گذشت
 صنوبر بر بفتح صاد و نون سکون و او و فتح بای موحده و سکون را مصلحت علی است و از زه نیز و سیرانی از زرد و برومی یقطنیون یونیانی قلو یقطنیون نامند
 و یغاری خشت از کاژ گویند و آن قوسم باشد یعنی زرد ماده نران و در نوع است که بشانی و آن درخت بزرگ قریبا پست برگ آن شبیه شسته و در از بقدر یک شتر و سبزه
 تیره رنگ و ثمر آن شکل دل گویند و بزرگ تر از آن شبیه شتر لایه و خانه و بعد رسیدن خشک شدن از نیم گاه می شود و چون می رسد است و شکر دارد و ماکول نیست
 و درخت آن یغاری نازدنا جو و شیرازی کاج و ثمر آن از پر کاج نامند و رانیج صمغ است و مولف آن را در بعضی باغها امرای هندستان به نموده و آنرا به شکر چیده نامند و دوم
 کوبی که در کوهستان سر به هم میرسد و ثمر آن نیز ماکول نیست و از مطلق صنوبر براد است و درخت این شبیه درخت ابل و سیرانی از زرد نامند و چوب این چوب
 و بجای شعل میوزاند و قطره یک میل به آید و قیقین تر و قلیل المنفع تر از قطران شترین است و درخت این در کوهستان شمالی هند نیز کثیر الوجود و مولف معاینه کرده
 اکثر مردم کوبی چوب تازه آنرا بریده و در شب تاریک بر راه رفتن بسیار میوزاند و این را نیز خیر میگویند و در دیو و در نیز بدان میارفتند و تمام داده آن نیز و تمام
 است اول بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و چغوزه ثمر آنست و در ملک کشمیر و شیروان و اقصی آذربایجان و بعضی جاها از ملک دم و غیره بسیار به هم میرسد و ثمر آنی کوچک
 و آنرا صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمر آن قضم قرش و عامه اهل شیراز آنرا شلق نامند و گویند نوع دیگر از صنوبر می شود و در آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظره و آنرا
 خوش نامند و برگ آن اندک پس در شرف شیب خوش منظره و زمان اهل اصفهان و ایران در وقت خوابستن نم کرده بر پشت است گذاشته بالای آن حمامی بنهند
 خوشنمایگر و در شترین اشاره بدان شده و درخت صنوبر را خزان نمی باشد و آنچه صاحب تحفه نوشته که در عراق چغوزه مغربیوه را گویند که از بحرین آورده
 و ظاهر آنست باشد الخ محض اشتباه و غیر واقع است بالجمله چوب آن گرم و خشک و روم و در دوم نیز گفته اند و بزرگ و پوست آن گرم تر و خشک تر از چوب
 آن و گویند پوست آن گرم و در دوم و خشک تر و اول شیخ می نویسد که قوت پوست صنوبر بزرگ قوتیر است و پوست سسی قوتی ضعیف تر و در پوست آن قیقین بسیار
 است و نافع قروح و قویه دوران قوت مد است و فضل آن بدرجه رسد که خراش رافع کند چون آن مواد کنند و یا با شامند و گیلانی گوید که گاهی از چوب آن
 و سسی سازند و جهت حل کردن روغن و مایه مملکه پس نفع آنرا زیاده میگرد و چون برگ این شجر را تازه ساعیده بر او رام حاره مواد کنند نفع بخشد و قبول
 شیخ غفره بطبع پوست آن جذب بلغم بسیار نماید و اگر با آن سرکه آینه قوی تر باشد و جهت در دندان نفع کند و بلغم بسیار فرو آورد و چون آب برگ خرفه
 بخورد و در دندان ساقن شود و در خوردن و اشتغال از پوست خشک آن سوده باب سر و عا پس شکم و بول و شکم کنند و مثانه سترخی است و گویند آشامیدن برگ و پوست
 آن جهت در دگر و جراحت ریه قطع رعان و خون جراحات تازه و یک مثقال پوست یا برگ خشک آن با مارا اصل صفت امراض جگر و درم و غلظان آن با
 و در آن محل موضع ضرب سیده و باب گرم سوخته خصوصاً پوست بجز آن که درین امر قوی تر است و طلا پوست نج و برگ آن با پیچ و مر و انگ و دقاق کند
 جهت التیام قروح طاهر طبع و خوشگی آتش و چون بسکه ساعیده بار و عن کا و آینه بر سوختگی آتش طلا سازند نفع کند و با موم و روغن و جهت انزال قروح
 ابدان نرم واقع در ظاهر طبع و صمغ قروح حاره و تازه و بازاج سرخ جهت منع نکاز از انتشار و قروح خبیثه ساعیده و براده چوب صنوبر چون با آینه مالند و چوب
 نفع کند و عمل بطبع چوب آن جهت رفع مانگی اعصاب و کجلی و تصفیه بشره و تنقیه چرک بدن و عفونت عرق و تخمین رنگ فشتن ران جهت امراض حم و متعقد و خور
 آن جهت اخراج شیره و جبین و اورا صیف با کرا عمل و دغان آن جهت مداو بهتر است چون در آن داخل کنند بهر آنکه شدید السوداست و مانند دغان کند
 و قطران است در نفع جهت ریختن بر مژه و ابرو و تا کل ماق و دوسه ضعف بعد و سلاق و جرب نافع و ضاد برگ تازه آن جهت زفت الدم جراحات تازه
 و منع فساد آن و چوب آن که در صنوبر چوب چینی و عشب استعمال نمایند الطایق آنرا فاکم مقام چوب چینی و مرض آنشک و انشال آن دانسته و چون پوست آن با
 چوب آن ریزه ریزه نموده با سکه بچینانند و منضمه بدان کنند و دندان را ساکن نماید و چوب آنرا چون در دهان نگذارند و بعضی منضمه آن و
 سرکه نافع نموده اند چون آنرا سوده سفوف سازند شکم را فیض نماید و ضاد آن نافع ضرب و سقط است و پاشیدن سوده آن نافع سوختگی آتش و موافق
 جراحت و سحج و قروح مزمنه است و شرب آن سحج امعاء مفید است و بخور براده چوب صنوبر در هوام و قتل پشه نماید و پوست بجز آن قابض و نجف

جلد ثانی فی طب علم
و چون نبات آن سائیده گرمضا و کف عسل ببول رافع کند و چون در روغن زیتون بپوشانند و نرم کردن عصب قوی الاثر است و اگر
در آن روغن جوشانیده از حلق فرو برند و آب گرم بالای آن نوشیده قوی کنند در اخراج زلوی و رگلو چسبیده مجرب نوشته و خوردن
خشک آن حابس اسهال صفراوی و آتشایدن نوع دوم آن مقدار یک درم باشد چهار دانه فلفل سیاه و اندکی تنباکو خشک کف آب
قلیان بار یک سوده حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا آنکه دفع گردد و هر چه بر سر سنگهای
در پیید اشود بسیار قاض و طلای آن حابس سیلان خون اعضاست و گیلانی گوید ضما و طلب بحری نافع مبع عسل حاره است و بدستوار
ضما فان نافع او رام بلغمی و جهت فقر کسب آن بار و نبات تنه با جبطیا نافع و صاحب منج گفته که طلب مضر اعضای بارده است
مصلح آن آب ریحان بدل آن حی العالم طمبا طلب است طلب الصخره در حرار الصخره کور شد طمبا بر عربی و گویند در روغن شکر کلین
طمبیل اسم خردوس است طمخ طمخین عربی آرد را گویند فصل طای مهله باخای معجمه و رای مهله طمخ جفات است
طمخیقون بفتح طاء و سکون فاو کشین معجمه سکون یای تحتانی و ضم قاف و سکون واو و نون طمخیقون نیز گویند یعنی قوی است
و آن دوی اسمی است از جمله تیوعات که در بلاد ارمن پیکان را بدان آب میدهند زخم آن کشنده میباشد برگ نبات آن شبیه برگ
و پشمیر و نبات تنه ضما و آن جهت قویان نافع و گویند شرب طمیت تریاق آنست و کذا ضما کردن بر موضع جراحت آن طمخ خردول
ست طمرا بیون اسم علق البطم است طمرا شیت بفتح طای مهله و رای مهله و الف و کشته و سکون یای تحتانی و تنبا شله نباتی
بمعنی زب الارض و زب الراح است و زب بمعنی زکرت و بشیر از ی بل شیرین گویند و آن نباتی است شبیه قطره و کج و غلط انگشت
و طول آن کمتر و بیشتر از انگشت و در زمین فروخته و سنج و سفیدی باشد و گیاه آن مانند برگ چیدیه و نبات آن بیشتر بخود زار با و زیر
درختان و سنج آن شیرین طعم و قابض طعم و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول سرد و خشک در رسوم قوت آن شل گلنا و بسیار قابض
و حابس اسهال و سیلان خون و عرق و تقوی مکر و معده و دافع معده و رافع استرخای آن و شرب و ضما و آن جهت اعیان و رفع مواد و
تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مسترخیه و چون یک مثقال آن با شیر تازه بزویا بادوی کا و بیانشان جهت تقویت معده و مکر و حبس شکم
قلع نزف الدم و خلفه و دوی نافع و در اکثر بسفوفات حابس اسهال داخل کرده میشود و مضریه مصلح آن شکر و نمش جلد مصلح آن اسپغول
و بقول سحاق مضر اسفل و مصلح آن گلنا و بقول صاحب منج مضر بالات صدر مصلح آن کثیر ابدل آن گلنا مقدار شرب آن تا دو درم
بدل آن نیم وزن آن پست بینه محرق مغسول و سدس وزن یا ثلث وزن آن مازو و گویند و ثلث وزن آن قوط و عشر وزن یا
نوزن آن صمغ عربی و بوزن آن آفاقیا و یا جفت بلوط است طمرا حاطا یا یا بسریانی و بیونانی طمرا حامیس و طمرا حامیس کثیر است
طمرا حامیس خندروس است طمرا حزان پودینه بری است طمرا سا نوعی از دخت بلوط است طمرا سولن طمرا یسنف است طمرا شنه
بفتح طاء و راء و الف و شین معجمه و فتح نون و با و آن را جعفریه و عشبه العجوز نامند بقول عافقی نبات آن دو نوع می باشد
یکی برگ آن شبیه برگ شلجم بری و ازان نماز کثر و شقوق و مجعد و در سبزی شبیه برگ کلم و بران بخار سفید رنگ و ساق آن تا قصب
بیک قاست و بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها گلکهای زرد مانند گل طباق یا گل کاسنی و بیج آن سفید با شعبهای بسیار
و نوع دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مائل بر زردی و ساق آن ازان کوتا و تر و باریکتر و شاخه و شعبهای آن زیاده و نبات آن
اجام و مواضع رطبه گرم و خشک اکتحال عصاره قسم اول آن رافع بیاض چشم و در آن امقوی الفحل و آتشایدن آب افشوده
نبات آن دافع نفخ و ضعف مکر و طحال و استقاد در بدو حال و قسم دوم نیز جهت رفع بیاض قوی الفحل و سریع الاثر و لهذا آنرا
عشبه العجول نامند طمرا عس غلب است طمرا عیس قبول رازی از جنس نخود سیاه است و گویند و از ایت کوچک سیاه

فی الجملة شبهه بدان است ولیکن حدت و لطافت ندارد و کثافت و غفوصت بسیار برین غالب و اهل فلاح است گویند که چون تخم سفند
 در سرکه کهنه بخیسانند تا مزاج گیرد پس بکارند طرخون میگردد و نیز اگر در میان ترب گزاشته بکارند طرخون میروید و بهترین آن بتانی
 تر و تازه آنست گرم خشک و رسوم مخصوص صحرای آن و بتانی آن را گرم خشک در اول و شیخ میفرماید که طایر الحار یا بس تا دوم است
 اگر چه در آن قوت خنجره است و بعضی که اعتماد بر ایشان نیست سرد و خشک در اول گفته اند و آن مخدر و محفوف و محلل ریح و اخلاط لزج و
 منفتح سرد و مقوی معده و ششی و ناشف رطوبات است و خائیدن آن خوشبو کننده و بان و بیدل ذائقه و مخدر و بان و زبان و نافع
 قلل چون متلی بعد از خائیدن در زبان نگاه دارند و آب آن جهت اصلاح هوای و بانی و طاعون مفید الا محدث و در حلق و تشنگی
 است و چون از آب آن شربت بسازند و یا آب تازه آن را با شربت کادی حل کرده بنوشند جهت منع چپک و حصه و منع حدوث امراض
 و بانی نافع و آشامیدن آب بعد از خائیدن لذیذ نماید و بادیان مقوی فعل آنست و آن بعهده رودی و در میوه مضر باه مصلح آن
 کرفس و گویند چون بالغی بخورند اندام آن سرسبز گردد و بایده که آن را بخورند مگر تازه کثیر المائیت قریب از ابتدای طلوع آن و از
 تشنگی آن کاسنی و کاهو کم میکند و مضر گرم مزاجان و اکثر آن مخرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخش سین و مصلح آن غسل
 بدل آن در خنجره و بان هر گز عذاب و سرکه است طرد و غلو و فطرس صفراغون است طرد بیون انجمن است طرد بیون و طرد بیون
 سیالیوس است طرد بین کاشم است طرد و قولاسش است طرس یکسر اول بعربی کاغذ است طرسا نوعی از بلوط است
 طرسوج تر است و ج است بیونانی طریفانا مند و بمی اندلس مل و آن قسمی از بایه بجرى است که ادمان خوردن آن شورش
 کوری و غشاوه چشم است و چون آن را شق کرده برگزیدگی تنین بجرى نهند شفا بخشند و همچنین اگر آنرا برگزیدگی عقرب و عنکبوت نهند
 طرسک خس الکلب است طرسبی کاسنی است طرسولن طالیسفر است طرسیلون دوائی سمی غیر معروف است شارب آنرا
 توحش و حزن و وسواس و ورم لب و زبان عارض میشود و علائش تنقیه معده از ان بقى است مع تبر بیدر طرشولی باندی و بولوا
 صغیر است طرطاب نان تابه است طرطب بعربی پستان در از رانامند طرطا انجمن است طرطفش اسم سداب است طرطر
 بعربی دردی شراب است و بفارسی آنرا دار توانمند طرعمیسا بیریانی یا بیونانی کثیر است طرغاین یکی از انواع طراغیمون است
 طرغلو و بیس صفراغون است طرط عرب ترف است که بترکی قراقرقوت نامند که زجین باشد طرطا بفتح طاء و سکون را فتح فا و
 اسم عربی است بیونانی اریفایوشا و اقلار و طرس بقول بعضی مورقی و برومی مورق و بیریانی عرا و بفارسی گرد و بندی بجاو گویند و آن
 چهار قسمی باشد یکی درختی است بزرگ و برگ آن مانند سرو و این را بعربی اثل نامند و دوم درخت آن نیز بزرگ شبیه باثل و این قسم
 صحرایی است و بی ثمر و سوم کوچک برگهای آن کم دکل آن سفید باطل بسرخ و در خوشه با در بوسل آنرا دوست میدارند و در آن بخت
 و عطری و خوشبو و چهارم ثمر آن بی گل بهم میرسد و بقدر دانه شاهراج و سرخ باطل بسبزی و رنگیزان جاسه را بان رنگ بینمایند و این
 نوع در بلاد عراق و فارس نبی باشد و گفته اند دو نوع میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آن را اثل نامند و بتانی است و ثمر آن در درخت
 نامند و بندی بیونانی ماین و آن در اثل مسطور شد و کوچک آن صحرایی و آن مخصوص باهم طفاست و سنگند این صنف باطل بسرخ و ثمر
 آن مثلث شکل و بعربی جوز الطراف و ثمره الطراف و مانج و حزمانج و بفارسی که ماز و بندی بیری ماین گویند و درخت آن اثل است
 الا کوچکتر از آن و بهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین روید سرد و خشک در اول و گویند خشک در دوم و شیخ سرد و خشک در
 دوم گفته و در آن جلا و کلیل و قبض و تقطیع و تحفیف است و گویند قابض باندک قوت تحفیف و در اول و محلل و شیخ میفرماید که و ران مقبض
 و جلا و تنقیه بغیر تحفیف شدید است و آب آن جالی محفوف جلای آن اکثر از تحفیف است و تحفیف آن باطن آن اتم آن شدید القرض

در سرکه کهنه
 بخیسانند
 تا مزاج گیرد
 پس بکارند
 طرخون
 میگردد
 و نیز اگر
 در میان ترب
 گزاشته
 بکارند
 طرخون
 میروید
 و بهترین
 آن بتانی
 تر و تازه
 آنست
 گرم خشک
 و رسوم
 مخصوص
 صحرای آن
 و بتانی
 آن را گرم
 خشک در
 اول
 و شیخ
 میفرماید
 که طایر
 الحار یا
 بس تا دوم
 است
 اگر چه
 در آن قوت
 خنجره
 است
 و بعضی
 که اعتماد
 بر ایشان
 نیست
 سرد و
 خشک
 در اول
 گفته
 اند
 و آن
 مخدر و
 محفوف
 و محلل
 ریح و
 اخلاط
 لزج و
 منفتح
 سرد و
 مقوی
 معده و
 ششی و
 ناشف
 رطوبات
 است
 و خائیدن
 آن خوشبو
 کننده و
 بان و
 بیدل
 ذائقه و
 مخدر و
 بان و
 زبان و
 نافع
 قلل چون
 متلی بعد
 از خائیدن
 در زبان
 نگاه
 دارند و
 آب آن
 جهت
 اصلاح
 هوای و
 بانی و
 طاعون
 مفید الا
 محدث و
 در حلق
 و تشنگی
 است
 و چون
 از آب آن
 شربت
 بسازند و
 یا آب
 تازه آن
 را با
 شربت
 کادی
 حل کرده
 بنوشند
 جهت
 منع
 چپک و
 حصه و
 منع
 حدوث
 امراض
 و بانی
 نافع و
 آشامیدن
 آب بعد
 از خائیدن
 لذیذ
 نماید و
 بادیان
 مقوی فعل
 آنست و
 آن بعهده
 رودی و
 در میوه
 مضر باه
 مصلح آن
 کرفس و
 گویند
 چون
 بالغی
 بخورند
 اندام
 آن
 سرسبز
 گردد و
 بایده
 که آن
 را
 بخورند
 مگر
 تازه
 کثیر
 المائیت
 قریب
 از
 ابتدای
 طلوع
 آن و
 از
 تشنگی
 آن کاسنی
 و کاهو
 کم
 میکند
 و مضر
 گرم
 مزاجان
 و اکثر
 آن مخرق
 خون و
 قاطع
 باه
 مصلح
 آن
 بقول
 بارده
 و مخش
 سین و
 مصلح
 آن
 غسل
 بدل
 آن در
 خنجره
 و بان
 هر گز
 عذاب
 و سرکه
 است
 طرد و
 غلو و
 فطرس
 صفراغون
 است
 طرد
 بیون
 انجمن
 است
 طرد
 بیون و
 طرد
 بیون
 سیالیوس
 است
 طرد
 بین
 کاشم
 است
 طرد و
 قولاسش
 است
 طرس
 یکسر
 اول
 بعربی
 کاغذ
 است
 طرسا
 نوعی
 از
 بلوط
 است
 طرسوج
 تر است
 و ج
 است
 بیونانی
 طریفانا
 مند و
 بمی
 اندلس
 مل و
 آن
 قسمی
 از
 بایه
 بجرى
 است
 که
 ادمان
 خوردن
 آن
 شورش
 کوری
 و غشاوه
 چشم
 است
 و چون
 آن را
 شق
 کرده
 برگزیدگی
 تنین
 بجرى
 نهند
 شفا
 بخشند
 و همچنین
 اگر
 آنرا
 برگزیدگی
 عقرب
 و عنکبوت
 نهند
 طرسک
 خس
 الکلب
 است
 طرسبی
 کاسنی
 است
 طرسولن
 طالیسفر
 است
 طرسیلون
 دوائی
 سمی
 غیر
 معروف
 است
 شارب
 آنرا
 توحش
 و حزن
 و وسواس
 و ورم
 لب و
 زبان
 عارض
 میشود
 و علائش
 تنقیه
 معده
 از ان
 بقى
 است
 مع
 تبر
 بیدر
 طرشولی
 باندی
 و بولوا
 صغیر
 است
 طرطاب
 نان
 تابه
 است
 طرطب
 بعربی
 پستان
 در از
 رانامند
 طرطا
 انجمن
 است
 طرطفش
 اسم
 سداب
 است
 طرطر
 بعربی
 دردی
 شراب
 است
 و بفارسی
 آنرا
 دار
 توانمند
 طرعمیسا
 بیریانی
 یا بیونانی
 کثیر
 است
 طرغاین
 یکی
 از
 انواع
 طراغیمون
 است
 طرغلو و
 بیس
 صفراغون
 است
 طرط
 عرب
 ترف
 است
 که
 بترکی
 قراقرقوت
 نامند
 که
 زجین
 باشد
 طرطا
 بفتح
 طاء
 و سکون
 را
 فتح
 فا و
 اسم
 عربی
 است
 بیونانی
 اریفایوشا
 و اقلار
 و طرس
 بقول
 بعضی
 مورقی
 و برومی
 مورق و
 بیریانی
 عرا و
 بفارسی
 گرد و
 بندی
 بجاو
 گویند
 و آن
 چهار
 قسمی
 باشد
 یکی
 درختی
 است
 بزرگ
 و برگ
 آن
 مانند
 سرو و
 این
 را
 بعربی
 اثل
 نامند
 و دوم
 درخت
 آن
 نیز
 بزرگ
 شبیه
 باثل
 و این
 قسم
 صحرایی
 است
 و بی
 ثمر و
 سوم
 کوچک
 برگهای
 آن
 کم
 دکل
 آن
 سفید
 باطل
 بسرخ
 و در
 خوشه
 با در
 بوسل
 آنرا
 دوست
 میدارند
 و در
 آن
 بخت
 و عطری
 و خوشبو
 و چهارم
 ثمر
 آن
 بی
 گل
 بهم
 میرسد
 و بقدر
 دانه
 شاهراج
 و سرخ
 باطل
 بسبزی
 و رنگیزان
 جاسه
 را
 بان
 رنگ
 بینمایند
 و این
 نوع
 در بلاد
 عراق
 و فارس
 نبی
 باشد
 و گفته
 اند
 دو
 نوع
 میباشد
 بزرگ
 و کوچک
 بزرگ
 آن
 را
 اثل
 نامند
 و بتانی
 است
 و ثمر
 آن
 در درخت
 نامند
 و بندی
 بیونانی
 ماین
 و آن
 در اثل
 مسطور
 شد و کوچک
 آن
 صحرایی
 و آن
 مخصوص
 باهم
 طفاست
 و سنگند
 این
 صنف
 باطل
 بسرخ
 و ثمر
 آن
 مثلث
 شکل
 و بعربی
 جوز
 الطراف
 و ثمره
 الطراف
 و مانج
 و حزمانج
 و بفارسی
 که
 ماز و
 بندی
 بیری
 ماین
 گویند
 و درخت
 آن
 اثل
 است
 الا
 کوچکتر
 از آن
 و بهترین
 آن
 آنست
 که
 در کنار
 آبهای
 شیرین
 روید
 سرد و
 خشک
 در اول
 و گویند
 خشک
 در دوم
 و شیخ
 سرد و
 خشک
 در
 دوم
 گفته
 و در آن
 جلا و
 کلیل
 و قبض
 و تقطیع
 و تحفیف
 است
 و گویند
 قابض
 باندک
 قوت
 تحفیف
 و در اول
 و محلل
 و شیخ
 میفرماید
 که
 و ران
 مقبض
 و جلا و
 تنقیه
 بغیر
 تحفیف
 شدید
 است
 و آب
 آن
 جالی
 محفوف
 جلای
 آن
 اکثر
 از
 تحفیف
 است
 و تحفیف
 آن
 باطن
 آن
 اتم
 آن
 شدید
 القرض

و در طایفه لطیف اندک که در ماز و سبزو در ماز و سبزو استعمال میکنند و شاید گیلانی گویند که این نبات
قابض با برودت است فلفله در آن کلیل ظاهر نیست و بدین جهت تخفیف آن قوی نیست چه قوت تخفیف مستفاد از تحلیل میشود و نیز که
تحلیل بافتنای رطوبت معین بر تخفیف است پس بسبب آنکه درین دوا از جلا با تخفیف است آن دوا منقحی است و باعث خلوی آن از
حرارت محله فلفله آن قوی نیست و ثمر آن خالی از حرارت لطیف نیست که تخمین آن اثر نمیکند و از قبض شدید بسبب کثافت آن و طر
ایست که طعم است پس می باید که گرم باشد الا گرمی آن بقدر تلخی آنست و بقول شیخ جوهری طر فلفله در حرارت مثل معتدل و آن در اول اول است
و تخفیف آن در آخر اول یعقوب آن و آن نزد قوی بار و در اول است و قاطع زرف و گیلانی نوشته که خراج ثمر طر فلفله و آن را
در فاری کوزازک گویند گرم در اول و خشک در آخر آن و گویند برگ طر فلفله گرم و خشک است و قابض منقح چون برگ
آن جو شانیده سر را به آن بشویند پس را قتل کند و ضاد برگ آن او را مضمض نماید بود و دغان بخف قروح رطوبه و منشفت رطوبت
جدری است و همچنین شستن بآب آن و یا شیدن خشک سوده آن و آن لحم زاید و قروح را بخورد و در سوده آن و خاکستر
چوب آن جهت قروح رطوبه و سوزگی آتش نافع و در خاکستر طر فلفله بخفجه جالبه است و ضاد برگ کوفته آن بسره که نخته جهت تحلیل
درم حار مفید و طبع شیخ آن بازیت جهت خدام حادث از درم و سده سپر نافع و مجرب بکبار نوشته و این فاقه حکایت کرده که زنی را
خدام عارض شد و آن بر شرب طبع شیخ طر فلفله اوست نمود و از آن صحت یافت و گویند که سبب این مرض ورم طحال و سده او بود
و از استعمال آن سبب مرض زایل شد و این مخفی نیست و ثمر آن قاطع تمام حفص و ماز و در امراض چشم است و قاطع رعاف و
چون باریک سوده دینی دمنه و یا نیم کوفته در آب جوش داده بآب آن استنشاق نمایند و دغان و بخور شاخ و برگ آن جهت کما
و احرار از لود و خلق پیسیده مفید و چون برگ و یا ثمر آن در شراب یا سرکه جو شانیده مضمض نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه
نافع و منع تا کل لثه که خصوصاً ثمر آن و فاییدن برگ آن مقوی لثه مسترخی است و شرب ثمر آن نافع قروح ریه و نفث الدم من
و مقوی لثه مسترخی و فساد هواست و طبع شیخ آن با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف زهره و صبر صفرا در آن و جهت تفتیح سده ورم
صلب جلگه که هر روزی پنج شقال آن را بنوشند مجرب است و طبع شیخ آن نافع صلابت طحال است و همچنین اگر بسره که نخته بآن نمائ
نمایند و تخمین آب طبع آن بر طحال نیز ادرام و او جاع آن را نفع کند و طبع ثمر آن با آب و سرکه نیز جهت صلابت طحال نافع و گویند
آشامیدن عصاره برگ یا طبع پوست شیخ آن و یا گل و یا تخم آن طحال سخت و بزرگ شده را نرم و کوچک گردانند خصوصاً که با سرکه و نخته
پخته باشند و نماد برگ کوبیده آن در سرکه نخته خصوصاً با آب و کبر و صبر و بهر صورت که بکند بدان جهت تحلیل صلابت طحال نافع
و از خواص آنست که چون از بیخ شجر آن کاسه بسازند و صاحب طحال چند روز در آن آب بنوشد و یا طعام بخورد و در تحلیل طحال
آن مجرب است چنانچه والد مرحوم اقرنیز چند مطلقین را بشرب آب و زرف چوب شیخ آن امر فرمودند و بدان منتفع شدند
آشامیدن طبع برگ آن و یا ثمر آن جهت حبس اسهال کند و زرف الدم رحم دفع سیلان و تخفیف رطوبات آن مجرب نوشته و جلوس طبع آن
جهت سیلان خون مقعد و رحم و بواسیر نافع و اگر قطن بخور برگ آن سه دفع خشک و ساقط کنند و دانه بواسیر نماید است و جمول خاکستر
چوب آن قاطع رطوبات رحم زنان و بول الدم مردان و استرخا و خروج مقعد نافع و دغان آن قاطع حفص منقح و در غیر وقت است
و شستن در آب طبع آن جهت سیلان رطوبات رحم و تخم و بچیان خوردن ثمر آن مفید و زنان حب الطر فلفله آن کوزازوت
برای سیلان رحم حمل می سازند و گاه بر آن دفع ضرر عموم قبل از مسائره و زهرات استعمال می کنند و ضاد ثمر آن نافع گزیدگی تپلاست
بدل آن آتش است مقدار شرب ثمر آن دو ورم گویند که مضر است مصلح آن غسل بدل آن غده افعال خواص آن تحلیل

طیفشیل بفتح طاء و سکون فاء و کشین معجم و سکون یای تحتانی و لام بفارسی عدسی نامند و آن عدس مقشرت که در سر که نخسته باشند و از اغذیه قدیمه است و قلیل القوه و تقوی معده حار و سکون حدت خون و صفرا و جبهت پهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن جنین و سلب نافع مضرا من سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیر نیهاست طفطان بعربی اطراف و زحمت را می نامند طفل کبکسر اول بانندی گل قیولیایوزیره صحرائی را گویند طفل شایسته تره است طفلی در زحمت نقل است طفلی قون اسم شوکران است طفله طفله خومه نقل است فصل شطای مملکه بالام - طل بفتح اسم عربی ششم است و جمع آن طلال و طلل آمده و بفتح و کسر نیز اسم هاست و ضم و تشدید لام شیر حیوان را نامند که بیاشامند و خون را نیز گویند طلافلا نس اسم چهارم است طلاف بفتح اول بعربی بچه حیوان صاحب خلف نامند و گویند بچه آهوار و بضم اول فشر و دم است طلاف کبکسر اول و مد الف طران را نامند و شراب کنند آنرا نیز و تقوی رب انگور است و جالینوس در کتاب حیلته البر گفت که مطبوخ شراب حلوت که اکثر مردم آن را طلاف نامند و آن عقیده انگور است و بعضی طلاف آب انگور شمس را نیز گویند و غیره مطبوخ آن را که در طبخ و دوشملت یا کمتر از آن برود و آن را میفنج نامند و بعضی اعراب آن را خمر گویند و بعضی گویند آب انگوری است که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا زیاده و کم برود و غلیظ مائل بسیاری گردد و آن را بعربی طلاف بسبب تشبیه آن بقطران و زفت گویند و تقوی آن را طلاف از آن جهت نامند که اعراب در خارش شتران آن را با قطران و زفت میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میدارند و بعضی ثلث را و گویند که طلاف عصیر انگور اگر از شیرین باشد مزاج آن مزاج انگور شیرین است و همچنین از انگور قاقبض طلاف کبکسر اول اسم فارسی است نیز بنفای گویند و تبرکی التون و قزل و بعربی ذهب و عقیان و عسجد و هندی سونا و چین نیز نامند و آن جسد معدنی است که آب در بخار و اناری آورد پس متفرق آن با سیلاب جمع کرده می گردانند و آن معروف است و گاه در زمین بسیل سائر معادن یافته می شود و صرف و یا مخالط با کل معدن و آن اشرف و اجدد فلزات و قیل ترین همه اجساد است و بعد از آن سیلاب و آن از سیلاب کبریت معتدل صاف در معدن پدید میشود و آن رئیس معدنیات است و افضل آن معتدل لطیف و گویند که حار و طب سب و زرد و بقراط حار و فقط و گویند مائل بگرمی و زرد اطبای هند بار دو گویند مزاج آن معتدل مائل بگرمی و بار طوبت عزیز می گویند که گرم است و جالی و آن لطیف و از خفاطت قوی میگردد و بهترین آن آنست که آتش بدان نرسد و از خفاطت غش خالی بود و احکام آن در تفریح قلب کمتر از یاقوت است و زیاده تر از زهره و بخار آن در ادویه سودا و داخل میشود و افضل داغ و اسرع آن در شفا آنست که بآل طلاف باشد و گرفتن آن در دهان فیرا کله و بخرست و بخار آن در اطمیله و مشروبات و ادویه خلط و دانه ای که در دهان شود و احتمال آن تقوی چشم است و نافع او جاع قلب و خفاطت حدت نفس اگر تعلیق آن بر طفل نماید فزع و صرع نکند و آن نافع است دوار و وسواس و خون و صرع و ام الصبیان تعلیق او اگر بر طفل و نیز در خواب ترسد و صرع نکند و همچنین کسی که از شدت سودا و جبرسد و شراب و نافع امراض یا بسبب فزونی بخار آن در ادویه برص و بق و جلد آمار و خدام و خصوصاً چون بامروارید یا نشت در آب ترنج حل کنند نافع و بقول اطبای هند استعمال آن تا یک هفته از امراض نپز روگ می کند و طلافی آن محلل او را ماست و شرب آن نافع فاج و او جاع مفاصل و چون انگشتی آن در انگشتی که خاص باشد پوشند در و آن را ساکن کند و آن در ادویه چشم داخل کرده می شود و وسیل آن چشم کشیدن سخت سودمند برای آنست و جلای بیاض آن میکند و بل و غلط اجهان و غشاوه آن مفید و تقویت بصری نماید و چون شکر را بیک را بکنند و بسیل طلاف آن موضع را دروغ دهند شمع روئیدن آن میکند و احتمال سرمد و توتیا بسیل آن تقوی بصر است و چون در فواید غریب بکنند از آن نماید و اگر در گلاب سوده چشم بچکانند از آن امراض آن می نماید و چون گوش را بسوزن آن سوراخ کنند تا تمام پند برود و اگر بسیل آن گوش را بخارند و تقوی گردد و در طوبت آن را بر آرد و شرب آن تقوی اعضای اصلیه و باطنیه است و امراض قلب را نفع کند و بخار آن در مفرحات تقویه داخل میشود و در ابتدای اشتها

و طبل بربی جدی و عناق را نامند طنب بضم اول و نون جل طوال و عروق شجر را نیز نامند و عصب بدن را نیز گویند طنبیا طنبیت ایل
 سودان اسم ترجمین است طنبیل بفتح اسم نوعی از باهی است طن بکسر طاق و نشد زید لون بربی رطب سخر بسیار شیرین است فصل طای
 ممل با و او و ها - طواره بفتح اول لغت اندلس گیاهی است که نزدیک آمله میر وید بانه پیش که باید واری روید و آن مثل بی
 ست و سم است و آمله تریاق آن طواط بضم اول بربی اسم باشد است و شب پر را نیز نامند طواعون برومی بخته آتیس است
 طواقیطوس قرطم بری است طواق اطواق است که بندی سیندی و ماژی گویند طوا اولیس جمع طاووس است طوب
 بلغت اهل مصر شست است طوبال اسم بیش ماده است ویش نر را طوبال نامند طوبر طوق جمده برست طوطی طس
 درخت بطم است طودرین تودرین است طور بدتر بدست طورس و طوروس نیر است طوس سراسر است
 طور غولیطر بسیاری یارونی مرو سفید است طوری بضم اسم طیور وحشی است و کبوتر را نیز گویند طوسطس از خمر است طوسک
 مشط المرای است طویس نقاح از خمر است طوط بضم اول پیبه است طوطاق اغریون حاض بری است و بی را نیز گفته اند
 و سلق بری و بی را نیز گویند و ز و ایل شیر از محرون با طلیوس است طوطر اجته اخضر است طوطر رفع بسیاری تودر است طو
 اسم عامی طوطی است طوطلون بیونانی بختدر است طوطی عرب توتی هندی است و بیغادر و بای موحده و گیلانی و روف بای موحه
 بایای تحتانی نوشته یعنی بیغادر آن طاری است مشهور اکثر سبز رنگ مقوس مقدار و پنجوش داصل طیور تعلیم کلام وسیع التکلم و ضحک می کند
 و انواع آن جهت کیفیت رنگ و مقدار جثه بسیار میباشد چنانچه بعضی سخر رنگ و این نسبت بسبز رنگ در هم ضعیف تر و بعضی سفیدی
 و این اکثر کلمیکند و بعضی از آن بزرگ جثه کی را بنا گوش و زیر حلق سخر و در گردن طوق سیاه و سایر بدن سبز و تعلیم سخن گویشود
 و دیگری اینا گوش بزرگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاه و دنباله آن زرد و پستی رنگ از همه و از تر و این نیز سخن گوی گود
 و دیگری را نقار و سر سیاه و تعلیم سخن گویشود و در جثه نسبت تقسم اول اندک باریک تر و بعضی از آن کوچک جثه کی را کله بود و نقار زرد
 و سایر بدن پستی و دیگر کوچک تر و نقار و سایر بدن این سبز پستی انواع دیگری میباشد با بجمه مزاج آن گرم در و دم و خشک راول و
 روی کیفیت بسیار دیر هم و گویند که خوردن آن خنق قلب جهت التیام قروح کمنافع و چون چشم آن انسان بزور تعلیق نماید مورت
 قبول گردد و خوردن زبان و دل آن مورت فصاحت و سرعت کلم اطفال که بدتریکم کنند و رافع لکنت زبان و ضا و گوشت آن جهت رفع
 ثایل و گیر آن جهت دفع کلف و آثار و حین رنگ خسار و خوردن آن جهت از آله بیاض چشم نافع است و افعال و خواص آن قبول آینه
 در توتی مسطور طوطیا معرب توتیا است طوف بربی غایط است طوفریوس بضم و طوفوریوس نوعی از کماوریوس است طوفلسر
 بیونانی از خمر است طوق دار اسم عامی فارسی قمری است طوقو بسیاری اسم دوس است طوکثیر طباشیر است طول بفتح طاووس
 داو شد و بربی اسم طاری است پیاهای آن طولانی طولوا اغریون خربق سفید است طولون بیونانی عطشیا است طول اسم
 اندکی قبل است که بیونانی سفید و لیون نامند طولید و ن غلب است طولیطون قنطوریون صغیر است طولیمون
 اسم قنطوریون صغیر است طوماطالین بیونانی عطشیا است طوماغا قنطوریون کبیر است و صام یوا را نیز گویند و در وجوب این را نامند
 طومقرون قنطوریون صغیر است طومسنگ نشت است طومر حشوق است طمر ابید انخیر است طمرس بکسر اول بربی اسم لبن یعنی شیر است
 طمف بربی اسم نان و پن است و گفته اند که درت است و گویند طعام قرب از آنست طمل اسم بیونانی مامودانه است طمیو فیه
 بیونانی اسم ترجمین است فصل طای ممل با بایای تحتانی طیا نو سادر است طیای بربی غس نخل است که در صرمی شود طیار
 با صلاح ایل کسیر است طیا لبقون بیونانی بنطافن است طیان طیان است که یاسمین بری است طیب اسم عربی او و

طوبال اسم بیش ماده است ویش نر را طوبال نامند طوبر طوق جمده برست طوطی طس درخت بطم است طودرین تودرین است طور بدتر بدست طورس و طوروس نیر است طوس سراسر است طوسک مشط المرای است طویس نقاح از خمر است طوط بضم اول پیبه است طوطاق اغریون حاض بری است و بی را نیز گفته اند و سلق بری و بی را نیز گویند و ز و ایل شیر از محرون با طلیوس است طوطر اجته اخضر است طوطر رفع بسیاری تودر است طو اسم عامی طوطی است طوطلون بیونانی بختدر است طوطی عرب توتی هندی است و بیغادر و بای موحده و گیلانی و روف بای موحه بایای تحتانی نوشته یعنی بیغادر آن طاری است مشهور اکثر سبز رنگ مقوس مقدار و پنجوش داصل طیور تعلیم کلام وسیع التکلم و ضحک می کند و انواع آن جهت کیفیت رنگ و مقدار جثه بسیار میباشد چنانچه بعضی سخر رنگ و این نسبت بسبز رنگ در هم ضعیف تر و بعضی سفیدی و این اکثر کلمیکند و بعضی از آن بزرگ جثه کی را بنا گوش و زیر حلق سخر و در گردن طوق سیاه و سایر بدن سبز و تعلیم سخن گویشود و دیگری اینا گوش بزرگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاه و دنباله آن زرد و پستی رنگ از همه و از تر و این نیز سخن گوی گود و دیگری را نقار و سر سیاه و تعلیم سخن گویشود و در جثه نسبت تقسم اول اندک باریک تر و بعضی از آن کوچک جثه کی را کله بود و نقار زرد و سایر بدن پستی و دیگر کوچک تر و نقار و سایر بدن این سبز پستی انواع دیگری میباشد با بجمه مزاج آن گرم در و دم و خشک راول و روی کیفیت بسیار دیر هم و گویند که خوردن آن خنق قلب جهت التیام قروح کمنافع و چون چشم آن انسان بزور تعلیق نماید مورت قبول گردد و خوردن زبان و دل آن مورت فصاحت و سرعت کلم اطفال که بدتریکم کنند و رافع لکنت زبان و ضا و گوشت آن جهت رفع ثایل و گیر آن جهت دفع کلف و آثار و حین رنگ خسار و خوردن آن جهت از آله بیاض چشم نافع است و افعال و خواص آن قبول آینه در توتی مسطور طوطیا معرب توتیا است طوف بربی غایط است طوفریوس بضم و طوفوریوس نوعی از کماوریوس است طوفلسر بیونانی از خمر است طوق دار اسم عامی فارسی قمری است طوقو بسیاری اسم دوس است طوکثیر طباشیر است طول بفتح طاووس داو شد و بربی اسم طاری است پیاهای آن طولانی طولوا اغریون خربق سفید است طولون بیونانی عطشیا است طول اسم اندکی قبل است که بیونانی سفید و لیون نامند طولید و ن غلب است طولیطون قنطوریون صغیر است طولیمون اسم قنطوریون صغیر است طوماطالین بیونانی عطشیا است طوماغا قنطوریون کبیر است و صام یوا را نیز گویند و در وجوب این را نامند طومقرون قنطوریون صغیر است طومسنگ نشت است طومر حشوق است طمر ابید انخیر است طمرس بکسر اول بربی اسم لبن یعنی شیر است طمف بربی اسم نان و پن است و گفته اند که درت است و گویند طعام قرب از آنست طمل اسم بیونانی مامودانه است طمیو فیه بیونانی اسم ترجمین است فصل طای ممل با بایای تحتانی طیا نو سادر است طیای بربی غس نخل است که در صرمی شود طیار با صلاح ایل کسیر است طیا لبقون بیونانی بنطافن است طیان طیان است که یاسمین بری است طیب اسم عربی او و

و کثیر اسهل بلغم و صفر است بقوت تمام اما با خن و در قوت قریب خن و اسود و بعضی گویند که چون چهار دانگ از آن باطل بخورند اسهال شکم
و اخراج خلط اسود و نماید و ضاد آن بر عرق النساء متفرج موضع و محرق آن بلغم النفع مقدار شربت آن تا نیم درم و شقیال آن کشنده قوی کرب و
منفس شدید مصلح آن و غن بادام شیرین و شور با چرب لعاب و مبروات است فلولی از طبیاست که بر گهای آن باریک تانها آن سنج و گل آن با سنجی
بسیار تندر و بوسه آن که تندرست و زیور و غیره من یاکه محرق جلز زبان خشنده و جدا کنند و جدا بدن بر گان نیز باریک است این نوع را یونانیان قلیماطس نامند

باب عین موه من برست فصل

فصل عین موه بالف عابس بکسر یا اسم است عابق بجه طار است و قتیکه پرواز کند عالمک است بسیار ترش را
نامند و بنیضات را نیز گویند عاج دندان فیل است و در فیل مذکور گرد و عا ذره و عا ذره یعنی بر است عا زه بنید خوشبو عا ل
بعربی کرک است جمع آن عسل محو اسل آمده عاسی خوش تخیل است عاشق الشجر لبلاب است عاشقه اسم گفتار است جمع آن
عاشرات عافصی باز دست عافطه نجاست و غنر را نیز گفته اند عا قمر شمعاً عطینا و آن شخار است عا قمر قرطاج فتح عین الف کسوف و
فتح های همای و در میان هر دو برای محله ساکنه و در آخر الف عرب اگر که هندی است و گویند لغت نبطی است و بعضی گفته اند لغت
عربی است مشتق از عقر و تقیر جهت آنکه فعل آن تقیرح است و آن را یونانی فور و ثون فور و ثون و قوس دره و قویر و ن بدشتقیه عود القح
و بلنت بربری تا غن و بفارسی کا کره و کالو و کالوه و کر ترخون و کزوم و بشیرازی اکلوانا مند و نیست آنچه و یستقورید و س یونانی فور یون
و تفسیر آن با قرق را نموده بلکه آن نباتی است که قوی آن را می شناسد و یافته میشود و مگر در بلاد مغرب خاص و از آنجا بسائر بلاد می برزند و گاه
در اعمال افریقیه بطایر بلد متطنینیه یافته می شود و گویند در هند نیز و آن نبات در شکل و برگ و شاخ و گل شبیه بجمه نبات با بود که سیفیکل
است که مصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخهای آن قبه های مستدیر شکل با بود و گل آن تمام زردی باشد بخلاف با بود که شاخهای آن
ایستاده و برگهای گل آن سفید بود و بیخ آن دراز بقدر یک شبر بسطری انگشت و نند و قیر و سوزنده زبان همین رخ را قرق را و بقار
بیخ طرخون کوهی گویند و همین شمع و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد و سوزنده زبان است که کجیم یک انگشت و سنگین چون
بشکنند اندرون سفید باشد و مغربی آن بهتر و قوی تر از هندی آنست و از کلام انطاکی مستفاد میشود که عا قرق را و نوع است یک
مغربی و آن همان است که مسطور شده و دوم شامی که آنرا عود القیح نامند و آن بیخ طرخون جلی است و بقول یستقورید و س نبات آن شبیه
و اکلیل آن نیز مانند آن و گل آن زرد شعری و ندانه و در این صفت عودیت که آن را عود القیح جلی نامند و در شام کثیر الموجود و بر
وادی برده هم میرسد و این را شمری است که من آن را دیده ام و بیخ آن بطول یک شبر یعنی است یک انگشت و قائم مقام عا قرق را است
در بعضی افعال و خواص و صحیح تر اقوال و در نهایت آن قول اول است با بجمه گرم و خشک در آخر سوم تا اوائل چهارم و شامی آن بیوم
و گویند گرم و خشک در دوم است و بعضی گمان کرده اند که آن سر لطیف است و آن جذاب محرق و مفتوح سرد و منقعه فصول باغی جالی
بلغم و نافع اعراض عصبانی مثل لقهوه و فاج و در عشته و غیره و اوجاع مفاصل و استسقا و مدر بول و حیض و شیر و عرق سحوط آن بار و غن گل جهت
شقیقه و صدل شدید بلغمی و بقول شیخ مالیدن بدان بطبیخ آن روغن آن نافع استرغای عصب مزین و خدر آن و نافع تولد و کز از کبیه
که در آن کز از رطب پیدا شود بسبب ضعف اعصاب حوالی قلین و بسبب استکالی بلغمی و گویند مالیدن آن بار و غن زیت جهت
کز از و خدر و استرغای کینه و اعضای بحس خنده و پستور جلوس در بطبیخ آن نافع و پاشیدن و مالیدن بر تارک سر باعث تسخین و نافع
و نافع تو اثر نزلات و نافع صاحبان فالج و صرع حادث از خلط غلیظ در دماغ و خائیدن آن خصوصاً با صطکه و یا بازفت جذب بلغم بسیار

عابس
عاق
عالمک
عاج
عا ذره
عا قمر
عاشق
عاشرات
عافصی
عافطه
عاشق
عاشق
عاشق
عاشق

لنج که در غیغ آن در بینی منفتح شدید برای سرد و مضافه و حیثیوم است و چون سوده به غسل شسته بقدر یک درم بخورند جهت صرع
 بغایت نافع و تعلیق عاقر قرحا تنها و یا با فوا و انیا جهت صرع اطفال نافع و اگر بموی سگ سیاه یک رنگ به بندند بهتر است و خائیدن آن
 جالب بلغم کثیر از دماغ و باعث تفتیح سرد و مضافات و مضمضه بطبیخ آن مسکن درد دندان بار دست و چون با سرکه بنهند و آب آن
 در دهن بگیرند دندان متحرک را نفع کند و چون کوفته شب در سرکه تر کنند پس صاف کرده بدان مضمضه نمایند و در دندان بار در انبیه
 بود و چون با سرکه بنهند تا مثل خمیر گردد و در دندان کرم خورده نهند کرم آنرا بریزند و چون در دهان بگیرند استرخای زبان را سود و در
 و چون بخانند و یا بر زبان بماند جلب رطوبات نماید و لکنت را زایل کند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لثه
 و استرخای زبان حادث از بلغم نافع و چون به طکه یا زفت بخانند بلغم لنج از نواحی دهن خلق بکشد و آواز صاف کند و خناق را نفع دهد
 و لیسیدن آن با غسل جالی و مزمل در دسینه و سرفه کننده بار و بلغمی و برودت و جالی بلغم از معده و گدازنده بلغم معده است و سخن عفا
 که بران سر و غالب باشد و اعضای که حس و حرکت آنها فاسد شده باشد و زیاده کننده باه سرد و تر و فراجان است و آتشامیدن نیم
 آن مسهل بلغم معنف و گویند شرب دو درم آن اسهال بلغم خام و تلخین شکم نماید و فالج را نفع کند و چون با بل شسته طلا کنند استرخای قصب
 فتح کند و بر جماع یاری دهد و تخمین طلای آن بر قصب قبل از جماع تا آنکه خشک گردد پس جماع نماید انعطاف قوت آورد و بطرفین است
 بسیار و در و چون بار و با فلا سائیده بخربطیه پر کرده قصب بیضه را در آن نهند و یک روز کامل را بکنند پس جدا نمایند و انعطاف بر جماع سرد و فاجان
 نماید خصوصاً کس که در بیضه خود بسیار سردی در یابد و چون پیش از نوبت تب لرزه بازیت بر تمام بدن بماند لرزه تب بلاتپ را زایل
 گرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را بر طرف سازد و مالیدن سوده آن تنها بر بدن نیزه و عرق نماید و جاکینوس در کتاب سر و کتوبه
 نوشته که آن قاتل نشسته و محلل رطوبات از داخل و فارج اعضاست و آن را قاتل البعوض نامیده بهر آنکه چون از آن بخور نماید پیشه را
 بگریزند و قتل کند و گویند از عجایب فعال آن غیث است که چون بانوشاد در بار یک سوده بر کام و دهان بماند مانع سوختن آنست
 از آتش باز گیران استعمال می کنند و تخمین از شهادت عجیبه مؤلف است که پیر صد ساله را دیدیم که جمیع قوای بدنی آن قوی بود و چون سبیش
 استفسار نمودم گفت که از سن شان حال عاقر قرحا بقدر دوسه توله سوده در شش خالص بقدر پاپوسیر آمیخته میساید ارم و به شرب
 وقت خواب دو دست انگشت از آن سلیمم از استعمال حال در قوای خود گفت نمی یابم و گویند که آن مضر نیست مصلح آن را بسوی
 یا کثیر مقدار شربت آن نیم درم تا یک درم بدل آن شیطج هندی و گویند و از لفل غسل در امراض جگر و در امراض معده راسن اگر
 آن هر دو بهم نرسد بخمیل نصف وزن آن و یا لفل سیاه بدستور در غرغره پودنیه کوی یک نیم وزن آن و در او جاع خلق کباب و قافله و
 روغن عاقر قرحا که از عصاره آن مرتب سازند و یا آنکه یک و فیه خشک آنرا بگویند و یا یک طل آنجیش دهند تا دو اوقیه بماند پس مالیده صاف کرده
 باد و اوقیه روغن زیتون در دیگر مضمضه بنهند تا روغن بماند پس دارند و قوی تر از روغن قسط است سعط آن جهت صداع و تفتیح بار و صرع
 و تقویت دماغ بار و فیه مالش آن محلل در عرق و نافع خدر و کز از و فالج و استرخا و لقوه ضربان جالب است بر عضلات و رفع لطلان حرکت عارض از غلبه سرد
 و تقو معده و در نفع تنهای بار و جمیع امراض بارده است و چون بر قصب یا جهت استرخای آن نفع بخشد و بر جماع قوی گرداند و شرب لیت گویند
 که چون پیش از جماع آنرا بر قصب بماند آنرا محکم کند و شربت بر انگیزد و لذت جماع دهد و اعانت بر سرعت انزال نماید کسی که از او
 کند که انزال او سریع شود و چون قبل از لرزه بر بدن بماند آن را منع نماید عاقل نیزه کوی است جمع آن عواقل عاقر قرحا از او
 ایمن است عاقل گویند که آن شجر جاع یعنی نه شتر است و بعضی گویند که آن نوعی از خر نوب است و بقول انطاکی شوکت الجالست
 و آن نباتی است با خا بسیار و نیزه و گل آن سفید و در دو در وسط آن تارها مانند موی و تخم آن مثل فرط و مستدیر گرم و خشک در

کافور
کافور

[illegible][illegible]

اندازند و خوب بنهند و ضماد عدس با گلیل الملک و بی دروغن گل جهت نزلات و اورام حارّه چشم نافع و هم او گفته که آن عسل هم روی
بعده مولد نفخ ثقیل است و چون تنی دانه مقشر در حلق فرو برند گویند که جهت استرخای معده نفع کند و همچنین عدس تلخ و نشاید که با عدس
شیرینی آمیزند که در زحمت و موثر است و در جگر است و از آن جهت در آن از عدس میشود دانست که نافع جهت استسقا است و شاید این
نفع تجفیف آن باشد و گفته اند که اگر ریح و نفخ آن نبودی هر آینه از اکبر ادویه بودی و باید که با سرکه و آب خوب بنهند که این از نفخ و قوی
آن میکند و تقویت معده بر دفع آن مینماید و آن از اغذیه گرم فراوان است و چون بغیر پوست آن بنهند شکم را قبض نماید و یا پوست
آن در آب بنهند و آب دل آن بریزند و آن آب اول سهال شکم نماید و مطبوع با پوست است که آب آن سوخته باشد تا قبض تر از آن مقشر است
به آنکه در پوست آن قوت قبض بغایت شدید است قبض آن بر شکم زیاد میشود و چون با کاسنی و بارتنگ و برگ خرفه یا چغندر سیاه یا با سیخ
یا چیزی دیگر از قوا قبض بنهند بعد از آنکه خوب جوش داده باشند و الا تحریک شکم نماید و ضماد عدس با گلیل الملک و سفربل و دروغن گل جهت
ورم معده نافع و اگر بزرگ باشد یا چیزی که قابض تر باشد مثل پوست انار و غیره ضماد کنند و عدس قابض بول و حیض است بسبب تغلیظ
خون پس صاحب کت بول از جهت تعصیر آن قریب آن نشود و گیلانی گوید کسیکه اراده قوی کردن قبض عدس و تسکین صحت خون
نماید با آن ادویه مذکوره در قول شیخ و یا حب الاس و یا پوست انار و یا گل سرخ خشک و یا عرو و رفسرطل بریان یا علف صبح بخورد
طبع و نیز گیلانی می نویسد که عدس ماکول مرکب از جوهر ارضی قابض و یا آب آن غالب تر از برای آنست که از جوهر ارضی حار لطیف
بغایت اندک با تراز این هر دو جوهر ضعیف است فلذا از این طبع عدس جز فواری باقی نمی ماند و بدین جهت عدس مطبوع و سرد
زیاده تر از غیر مطبوع می باشد بنا بر انفصال جزو حار از مطبوع و هر گاه جرم عدس ارضی باشد پس آن لا محاله قلیل التغذیه است
چه غذا بر طوبت بود و واجب است که از آن خون غلیظ و روح غلیظ پیدا شود و بدان سبب تغلیظ او را م و طلت بعد حادث شود
معدک واجب است که عدس و میر هم باشد بسبب شواری انفصال ماده ارضی و لهذا از کثرت طبع همضم آن سهل گردد و عدس آن
زیاده تر و غلط آن بهتر شود بنا بر شدت استخراج آن با آب بسبب غلط عدس و همضم آن و تولید سودا و خواجگاری ترسانند
سودا وید وید میشود و آن یابس است پوست آن خشک تر از آن است بهر آنکه پوست هر نبات باید که در ماهیت کمتر باشد چه برای
وقایه آن مخلوق است پس واجب شد که اکثر ارضیت از آن باشد فلذا عدس مقشر مطبوع و ریوست کمتر از عدس غیر مقشر مطبوع
باشد و بسبب تولید خون غلیظ و تغلیظ خون بدن تجفیف آن ثقل بول و حیض است زیرا که خروج غلیظ لا محاله دشواری باشد و گویند
که ضماد آن با آب پنجه جهت نزلات و سوخته آن جهت استرخای پلک چشم و سفید کردن دندان غرغره آب طبع آن جهت قلاع دیان
خاق خصوصاً باریب شانه توت و آشامیدن آن جهت امراض سینه و درد آن و امراض ریوی و سرفه و هر آنچه آن با سرکه تقوی معده
و بی نفخ و بی سرکه پنجه آن نفاخ و ضماد آن در آب بحر پنجه و یا برگ کریم پنجه جهت ورم پستان از انجامد شیر و خون و آن با عسل جهت
قروح غائر و ضماد خام و پنجه آن با چند دانه فلفل سیاه جهت تحلیل اورام و تسکین درد آنها و خوردن مطبوع آن با پوست جهت صافان
چشمک خصوصاً با سرکه و یا آب غوره و مزوره آن با روغن بادام جهت مرطوبان بعد دفع تنها باعث عدم نکس و ضماد آن با سینه
بیمه مرغ جهت نمل و خمره و شقاق یا ویدیتور با سرکه پنجه جهت شقاق عارض از سرما و اورام گرم و شری و خمره و تحلیل خنازیر و اورام
صلبه و اندام قروح کند و قطع خبث قروح و تحلیل چرک آن و اگر بزرگ باشد یا چیزی قابض تر مثل پوست انار و غیره و جهت اکل و طعم
و قبول شیخ در آن با وجود دفع مده است بسبب بودن جزو حار و روان و با آرد و جو جهت نقرس و ضماد آن نافع قنق
صبيان و مالیدن آن تنها و با تخم خرنوبه جهت تقیه بشره و دفع زردی و خمار نافع و قبول شیخ و غیره اکثر تناول عدس مولد سرطانات

اندازند و خوب بنهند و ضماد عدس با کلیل الملک بی دروغن گل جهت نزلات و اورام حارّه چشم نافع و هم او گفته که آن عسل منجم روی
 بعد از نفع ثقیل است و چون تنی و اندام مقشر در حلق فرو برند گویند که جهت استرخای معده نفع کند و همچنین عدس تلخ و نشاید که با عدس
 شیرینی آمیزند که در زیتون موثر است و در دیگر است و از آن جهت در آن از عدس میشود آنست که نافع جهت تهستفاست و شاید این
 نفع تجفیف آن باشد و گفته اند که اگر ریح و نفخ آن نبودی هر آینه از آنکه ادویه بودی و باید که با سرکه و آب خوب بنهند که این از نفع و قوت
 آن میکند و تقویت معده بر دفع آن نماید و آن از اغذیه گرم فراوان است و چون بغیر پوست آن بنهند کم از قبض نماید و یا با پوست
 آن در آب بنهند و آب دل آن بریزند و آن آب اول سهال شکم نماید و مطبوع با پوست که آب آن سوخته باشد قابض تر از آنست
 بهر آنکه در پوست آن قوت قبض بغایت شدید است و قبض آن بهر شکم زیاد میشود و چون با کاسنی و بارتنگ و برگ خرّی یا چمن سیاه یا با شمشیر
 یا چیزی دیگر از قوا قبض بنهند بعد از آنکه خوب جوش داده باشند و الا تحریک شکم نماید و ضماد عدس با کلیل الملک و منفرج دروغن گل جهت
 درم تعدد نافع و اگر بزرگ باشد یا چیزی که قابض تر باشد مثل پوست انار و غیره ضماد کنند و عدس قابض بول و حیض است بسبب غلیظ
 خون پس صاحب کفایت بول از جهت تعصیر آن قریب آن نشود و گیلانی گوید که یک اراده قوی کردن قبض عدس و تسکین صحت خون
 نماید با آن ادویه مذکوره در قول شیخ و یا حب الاس و یا پوست انار و یا گل سرخ خشک و یا عرو و منفرج بریان یا عصفور صبح بخورند
 طبع و هند و غیر گیلانی می نویسد که عدس ماکول مرکب از جوهر ارضی قابض و یا بهر آن غالب تر از جری آنست از جوهر ارضی حار لطیف
 بغایت اندک با تنزاج این هر دو وجه ضعیف است فلند از طبع عدس جز فناری باقی نمی ماند و بدین جهت عدس مطبوع و سرد و
 زیاد تر از غیر مطبوع می باشد بنا بر انفصال جزو حار از مطبوع و هرگاه جرم عدس ارضی باشد پس آن لا محاله قلیل التقذیه است
 چه غذا بر طوبت بود و واجب است که از آن خون غلیظ و روح غلیظ پیدا شود و بدان سبب غلیظ او را م و ظلمت بعد از حادث شود
 مغذک واجب است که عدس و میر هم باشد بسبب شوری انفصال ماده ارضی و لهذا از کثرت طبع مضم آن سهل گردد و عدس آن
 زیاد تر و غلط آن بهتر شود بنا بر شدت احتیاج آن با آب بسبب غلط عدس و ضماد آن و تولید سودا و خواهر با کردی ترسانند
 سودا و وید و شود و آن یابس است پوست آن خشک تر از آن است بهر آنکه پوست هر نبات باید که در ماهیت کمتر باشد چه برای
 وقایع آن مخلوق است پس واجب شد که اکثر ارضیت از آن باشد فلند عدس مقشر مطبوع و دیو است کمتر از عدس غیر مقشر مطبوع
 باشد و بسبب تولید خون غلیظ و غلیظ خون بدن تجفیف آن قلیل بول و حیض است زیرا که مروج غلیظ لا محاله دشواری باشد و گویند
 که ضماد آن با آب پنجه جهت نزلات و سوخته آن جهت استرخای پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغره آب طبع آن جهت قلاع دیان
 خاق خصوصاً باریب شامهوت و آسمیدن آن جهت امراض سینّه و درد آن و امراض ریّه و سرفه و هر پنجه آن با سرکه تقوی معده
 و بی نفع و بی سرکه پنجه آن نفع و ضماد آن در آب بحر پنجه و یا برگ کریم پنجه جهت ورم پستان از انجماد شیر و خون و آن و با غسل جهت
 قروح غارّه و ضماد خام و پنجه آن با چند دان فلفل سیاه جهت تحلیل اورام و تسکین درد آنها و خوردن مطبوع آن با پوست جهت صاحبان
 چپک خصوصاً با سرکه و یا آب غوره و مزوره آن با روغن بادام جهت مرصیان بعد دفع پنهان باعث عدم نفوس ضماد آن با سرکه
 بیضه مرغ جهت نکه و خمره و شقاق یا ویدیتور با سرکه پنجه جهت شقاق عارض از سرما و اورام گرم و شری و خمره و تحلیل خنازیر و اورام
 صلبه و اندام قروح کند و قطع جهت قروح و تحلیل چرک آن و اگر بزرگ باشد یا چیزی قابض تر مثل پوست انار و غیره و جهت اکلا و نکه
 و قبول شیخ در آن با وجود دروغ جمع شده است بسبب بودن جزو حار و آن و با آرد جو جهت نفوس و ضماد آن نافع قش
 صبیان و مالیدن آن تنها و با تخم خرّمه جهت تقیه بشره و دفع زردی و خسار نافع و قبول شیخ و غیره اکثر از نادل عدس مولد سرطان

منوره است عذوقه بضم اول حیوانی کوچک است سفید نرم که بفارسی بارملوک و بارملوگک و بندری بانمی نامند و آن نزد اکثر مردم
که مسطور شد عذوق بوق بضم نوعی از انگور سبز رنگ است و جمع آن عذالیق عذیمه نخل بار و درست و تمر یک در آن تخم باشد نیز نامند
فصل عین مهر بارای مهره عرا اسم طرفه است عراب بفتح جبرلی اسم و حتی است که از پوست آن رس می سازند و بندری
سن نامند و گویند که آن قطف بحر است و عراب بکسر اول نوعی شتر واسپ است که آن را شتر عربی و واسپ عربی نامند و مقابل تختی
عراوه اسم عربی مرغ ماده است عرا را قحوان است عراری و عار اسم زعفران است عراضم و عرازم جبرلی اسم اسد است عراضیل
نزد عوام اهل مصر بنین است عرب و عرب بکسر اول نباتی است که بفارسی دیو گندم نامند و گفته اند نوعی انوشی است که بندری بهمنی
نامند و عر هرا تخم پنجگشت است عربی جو سفید است و سبزه عر فلان را نیز نامند و اصل آنست که سلت باشد و عر جابری اسم گفتار
ست عر حدار چون نخل است عر و خمرست عر دار جبرلی اسم فیل است عربی و یونانی اسم منظور یون است عر بضم اول و تشدید راجع
سگین طایفه است و بر از انسان را نیز نامند و پیه کوبان شتر را نیز گویند عر سه اسم راست عر اس اسم یربوع است عر صفت
کمانی طوس است عر صم بکسر عین و سکون رای مهره و کسره و مهره نزدیک عربین اسم بادخاں صحرایی است عر صمودون اسم قنطاریق
عرض اماک است عر طب فاخرک است عر طیشا گویند اهل شام و اهل شرق قیسی و میونانی طوبون و طوماطامن فوطالیون
و جبرلی کف الاسنان و کف الدرب و آذربوز و اهل مصر عسلج و گویند آذربوست که بفارسی چوبک ایشان نامند و گویند که آن بیخ
نباتی خاردار است کثیف و قشر آن را بخوریم گویند و آن قنطاریق است کما و بدان پشم رانی شوند و برگ آن شتر اکم تشد اهل
بعض آن در بعض دیگر کثیر الرطوبت زرد کریمه الراجیه و در کوهها و زمین سنگریزه و گویند در جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و سیاه
آنها میرود و آن را شجره ابلی مالک اهل شام صابون اتفاق نامند و آن نهری و بری می باشد پس نهری را یک ساق مربع سبز رنگ
و بعضی مائل بسرخ و کبودی و بران گر بهما متباعد و بران برگ بزرگ پهن مثل کف دست مقابل یکدیگر و شرف الجوانب ندارند و به
برگه ساق آن دو برگ و پائین برگها سفید که گویا برگ کوچک است و کثیر الشعب شاخهای آن محوف و در اسفل برگ گل کوچک
براقاع سبز فاعل کبودی و شمر آن کوچک مستدیر بقدر نخود و در آن تخم باریک سیاه و بیخ آن سفید سطر لاج و بران پوست سیاه و
آن رطوبت در آن قوت حاده باعتدال و آن سرد و خشک و در دوم است و گویند گرم و خشک و در دوم گرم و در اول دوم و در خشک
قریب باعتدال و بعضی گرم و خشک در سوم نوشته و بیخ آن جلا و تحلیل اندک زیاده از لاجورد است و چون آنرا در آب زنده از آن
کف مثل کف صابون بر آید و چون بدان پارچه بشویند قائم مقام صابون باشد و در پاک صاف کردن آن و گاه از نفس بیخ آن
بدون تر کردن بآبی شویند و چون بدن را بدان بشویند آنرا صاف گردانند و گاهی بدان پوستها را و باغی می بند و خوشبو و نرم
می شود و آن درین باب بهتر از بازوست و ضاویج بری آن نافع خادیر و طلائی برگ هر دو نوع آنرا نفع قروح و التیام و بندگی
جراحات و فزلی شقاق یدان است و چون بر بیخ آن مداومت نمایند جیت خدام نفع کند و ضاویج آن نافع صلع است و آن قائم
مقام مایشناست و در امراض چشم و امراض سوداوی قاقب آن حبس قوی و تقویت معده نماید بیخ آن دوائی شریف است مقطع بلغم و جلا
وسمل سودا و برفق و بهتر از لاجورد و دوائی جمع امراض سوداوی و گاه قطع اسهال کند و آشامیدن بیخ بری آن قاطع سیلان خون
از هر موضع است و در قطع خون نفاس مجرب نوشته اند مقدار شربت بیخ آن از سه درم تا پنج درم و آن مضر شاد است مصلح آن سکنجبین
پهل آن در سائر افعال آن نصف وزن آن جوارنی است و شیخ الریسی می نویسد که شعل بیخ آنست و آن بخوریم است که ذکر کردیم
و در سیقوریدوس گویند که آنرا اقلع مثل اقلع نخود است و برگ آن مثل برگ کرنب بیخ آن مثل بیخ سلیم و سیاه و این صفت صفت

عذوقه بضم اول حیوانی کوچک است سفید نرم که بفارسی بارملوک و بارملوگک و بندری بانمی نامند و آن نزد اکثر مردم
که مسطور شد عذوق بوق بضم نوعی از انگور سبز رنگ است و جمع آن عذالیق عذیمه نخل بار و درست و تمر یک در آن تخم باشد نیز نامند
فصل عین مهر بارای مهره عرا اسم طرفه است عراب بفتح جبرلی اسم و حتی است که از پوست آن رس می سازند و بندری
سن نامند و گویند که آن قطف بحر است و عراب بکسر اول نوعی شتر واسپ است که آن را شتر عربی و واسپ عربی نامند و مقابل تختی
عراوه اسم عربی مرغ ماده است عرا را قحوان است عراری و عار اسم زعفران است عراضم و عرازم جبرلی اسم اسد است عراضیل
نزد عوام اهل مصر بنین است عرب و عرب بکسر اول نباتی است که بفارسی دیو گندم نامند و گفته اند نوعی انوشی است که بندری بهمنی
نامند و عر هرا تخم پنجگشت است عربی جو سفید است و سبزه عر فلان را نیز نامند و اصل آنست که سلت باشد و عر جابری اسم گفتار
ست عر حدار چون نخل است عر و خمرست عر دار جبرلی اسم فیل است عربی و یونانی اسم منظور یون است عر بضم اول و تشدید راجع
سگین طایفه است و بر از انسان را نیز نامند و پیه کوبان شتر را نیز گویند عر سه اسم راست عر اس اسم یربوع است عر صفت
کمانی طوس است عر صم بکسر عین و سکون رای مهره و کسره و مهره نزدیک عربین اسم بادخاں صحرایی است عر صمودون اسم قنطاریق
عرض اماک است عر طب فاخرک است عر طیشا گویند اهل شام و اهل شرق قیسی و میونانی طوبون و طوماطامن فوطالیون
و جبرلی کف الاسنان و کف الدرب و آذربوز و اهل مصر عسلج و گویند آذربوست که بفارسی چوبک ایشان نامند و گویند که آن بیخ
نباتی خاردار است کثیف و قشر آن را بخوریم گویند و آن قنطاریق است کما و بدان پشم رانی شوند و برگ آن شتر اکم تشد اهل
بعض آن در بعض دیگر کثیر الرطوبت زرد کریمه الراجیه و در کوهها و زمین سنگریزه و گویند در جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و سیاه
آنها میرود و آن را شجره ابلی مالک اهل شام صابون اتفاق نامند و آن نهری و بری می باشد پس نهری را یک ساق مربع سبز رنگ
و بعضی مائل بسرخ و کبودی و بران گر بهما متباعد و بران برگ بزرگ پهن مثل کف دست مقابل یکدیگر و شرف الجوانب ندارند و به
برگه ساق آن دو برگ و پائین برگها سفید که گویا برگ کوچک است و کثیر الشعب شاخهای آن محوف و در اسفل برگ گل کوچک
براقاع سبز فاعل کبودی و شمر آن کوچک مستدیر بقدر نخود و در آن تخم باریک سیاه و بیخ آن سفید سطر لاج و بران پوست سیاه و
آن رطوبت در آن قوت حاده باعتدال و آن سرد و خشک و در دوم است و گویند گرم و خشک و در دوم گرم و در اول دوم و در خشک
قریب باعتدال و بعضی گرم و خشک در سوم نوشته و بیخ آن جلا و تحلیل اندک زیاده از لاجورد است و چون آنرا در آب زنده از آن
کف مثل کف صابون بر آید و چون بدان پارچه بشویند قائم مقام صابون باشد و در پاک صاف کردن آن و گاه از نفس بیخ آن
بدون تر کردن بآبی شویند و چون بدن را بدان بشویند آنرا صاف گردانند و گاهی بدان پوستها را و باغی می بند و خوشبو و نرم
می شود و آن درین باب بهتر از بازوست و ضاویج بری آن نافع خادیر و طلائی برگ هر دو نوع آنرا نفع قروح و التیام و بندگی
جراحات و فزلی شقاق یدان است و چون بر بیخ آن مداومت نمایند جیت خدام نفع کند و ضاویج آن نافع صلع است و آن قائم
مقام مایشناست و در امراض چشم و امراض سوداوی قاقب آن حبس قوی و تقویت معده نماید بیخ آن دوائی شریف است مقطع بلغم و جلا
وسمل سودا و برفق و بهتر از لاجورد و دوائی جمع امراض سوداوی و گاه قطع اسهال کند و آشامیدن بیخ بری آن قاطع سیلان خون
از هر موضع است و در قطع خون نفاس مجرب نوشته اند مقدار شربت بیخ آن از سه درم تا پنج درم و آن مضر شاد است مصلح آن سکنجبین
پهل آن در سائر افعال آن نصف وزن آن جوارنی است و شیخ الریسی می نویسد که شعل بیخ آنست و آن بخوریم است که ذکر کردیم
و در سیقوریدوس گویند که آنرا اقلع مثل اقلع نخود است و برگ آن مثل برگ کرنب بیخ آن مثل بیخ سلیم و سیاه و این صفت صفت

آن نیست که مشهور در زمانه است چه معروف و زمراده ما بطنینا است و آن خاری کثیف کوچک است سبج آن سفید که بدان چشم را می بیند
 و خواصی که در دستوریدوس ذکر کرده آن برای همین است و شاید که غلط از مترجم شده باشد و صاحب جامع گوید که عطنینا بخور مریم را
 نیز گویند و هم این دو را که اراده ذکر آن در اینجا می کنم و این ممدست نزدیک اهل شام و بعضی از ایشان عسلج مانند اهل شرق آن را
 فیلفه گویند و بدان جامه پشمی می شنوند و آن را بسیار صاف می کنند و این جمیع در خواصی عراقیه می نویسند که شیخ ذکر نموده و آن بخور مریم
 و در آن تقسیم من در اینجا طلب کردم و آنرا اینا فتم مگر آن آذربویه را ذکر نموده و در اینجا گفته ایم که گویند عطنینا است و سبج آن بخور
 مریم است پس باشد که مراد آن همین باشد که در اینجا ذکر نموده و بعد از این جمیع گفته که این همچون از سلیمان بن حسان نقل کرده که عطنینا
 فارسی است و تفل سینوس یونانی و آن را برگ شبیه برگ نباتی است آنرا قسوس گویند و در برگ آن نارنگ آن مال بسفیدی است
 و ساق آن را طول چهار انگشت و بر آن گل شبیه گل سرخ و در رنگ آن قرمزیت و سبج آن سیاه شبیه شبلم مال بعضی این قول
 متضمن آن نیست که آن را اقلع مثل اقلع خود است و نه آنکه برگ آن مثل برگ کرب است چنانچه شیخ از دستوریدوس نقل کرده
 و بعضی اهل علم ما را خبر داده اند که این قسم از نباتی است که شیخ در اینجا صفت آن نموده و ذکر کرده که نزد ایشان معروف باین اسم مشهور و بلاد
 ایشانست و آن را اسفلون نامند و بدان چشم را می شنوند پس آنرا از صابون زیاده بر صاف می کنند و این مطابق کلام شیخ است ازین
 از آنچه صاحب جامع گفته معلوم میشود که عطنینا لفظ مشترک است میان آنکه دستوریدوس گفته و آنکه شیخ نوشته و گیلانی گوید که لفظ عطنینا
 با شتراک برود و واگفته می شود و می بخور مریم و آن خاری کثیف است که شیخ ذکر آن کرده و منافی که در اینجا ذکر نموده آن منافع است
 و دوم فلع و آن آنست که شیخ آن را از دستوریدوس نقل کرده و آنرا در یونانی باینی نامیده که معنی آن کف اسد است و بدان جامه
 پشمی را می شنوند و بر صفت صافی کند طبع آن گرم قریب بدرجه چهارم و خشک و در دوم است و چون یکشقال از آن با شیرج
 بنوشند در تسکین اوجاع نافع و ضماد آن با سرکه سوده نافع و در التهاب و غسول خشک کوفته آن مفید کلف نوش و نافع شقاق عارض
 بر روی از سوزی و چون بازیت کهنه سوده با لندمان عمل کند و اگر اندکی موم آمیزند نفع بیخ کند و با شیدن آن بر جراحت نجسته
 نافع و اگر با ل آمیخته بر آن نهند جالی تر باشد و ضماد و کما و آن موافق التوائی عصب و نقرس است و کذا طبع آن سوط آن منقی و مرغ
 و چون با شراب آمیزند سکر قوی آورد و آشامیدن سبج آن ربور نفع بین کند و از بعضی قدما منقول است که چون آن را زن حامله
 مس کند حمل اوسا قط گردد و بدستور خوردن نیم گرم از آن و اگر زن عقیقه حمل آن نماید حامله گردد و دوش از عقر کند و خوردن یکشقال
 آن نافع گزیدن هوام است و چون سه شقال از آن بخورند خنق و اسهال و تشنج هلاک نماید و علاج آن بختنه است اگر احتیاق
 عارض شود و بقی اگر اسهال شود و نوشتیدن شیر و دوش و اگر تشنج عارض گردد و بدانچه پیرنج یا بس از تبرید و تطیب و نشاندن در
 روغن و آب بیکرم نافع عمل آرند و بقی منافع این همان است که در بخور مریم مسطور شده و شیخ در اینجا نوشته که آن محل قطع مفتح مسدود
 و خیا شیم و نافع در دور کین و در اجزای حقنای شمل برق النساء و اوجاع درک می افتد و قاطع فواق است و شرب
 و عمل آن استقط چنین و چون آب طبع آن بر موضع گزیدگی بریزند نفع بخشد و بدستور شرب آن و آن عطش است مصلح آن آب
 خمره بیل آن در امقاط و شفقت سموم بوزن آن را و اند طویل و تخم ترنج کابلی و پودینه است عمر عر بفتح و عین ممل و سکون
 و درای مملتین لغت عربی است بفارسی سر د کوی و بشیر ازی ل و سیریانی سر و یا جیلا و فلور او بروی قنوس یونانی سر و شماردن
 واروس و سر و فارون و قوبار سیرس و قوباری سانس و قیو قارسیس و او قنوس نیز نامند و آن دو نوع است یکی بزرگ و دیگری
 کوتاه تر و کوچک تر و ثمر آن بقدر فندق و با اندک شیرینی و دوم از آن کوچک تر و ثمر آن بقدر باقلا و دستگیر گفته اند و ثمر است

بجوشانند تا نصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فلج و استرخای کشته و ضیق النفس و سرفه کشته و سیدیل و خوردن سفوف
 آن هر روز یک شقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر آن جهت اوجاع مفاصل کشته و صفادان با گلاب جهت فلج و تسکین اوجاع مفاصل
 و عرق السناء غیر مل و تحلیس اورام و حصول آن مریض و مسقط حین و جهت گزیدن سنگ و دیوانه و جهت جذام و امراض سوداوی مثل
 آتشک غیر آن دواست قوی و لیکن غیر مسمون و با خطر و صفاد آن جهت فروغ خبیثه نافع مقدار شربت آن از یک شقال تا دو شقال
 بدل آن چوب چینی اندک کشته مضر گرم مزاجان و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند تپهای گرم و صفراوی و دمووی و حبسه و جبر
 و مانند آن و بدانند که نفع آن در امراض بلغمی فلا هرست چه در هر دو کیفیت یعنی حرارت و یوست صند هر دو کیفیت بلغم است که برودت
 و رطوبت باشد بقاعده کلی که علاج و دفعه امراض صند است و اما در امراض سوداوی باید که باعتبار یوست سودا موافق نباشد لیکن سبب
 تر قین و لطیف و اذیت و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را رطوبات بسیار یا بعضی در بدل بهم میرسد که باعث ترطیب و اصلاح یوست سودا
 دفع مرض حادث از امت و نیز با خاصیت مانند لا جورد و با وجود آنکه دفع امراض سوداویه است از جهت سوداوی بر امراض
 است زیرا که موجب حدث صفرا و زیادتی حرارت خون و احراق است مگر آنکه تعدیل نمایند آن را با بعضی عرفهای سرد و غیر آن که
 درین وقت شاید در بعضی امراض صفراوی و دمووی نیز نافع باشد و صاحب تحفه نوشته که جماعتی آن را قالم مقام چوب چینی می دانند و نزد
 مؤلف در گرم مزاجان و خشک ضعیف استعمال آن نموده اند زیرا که صر آن در امراض ایشان مکرر مشاهده شده چنانچه بعضی کسانی را جهت
 از آله امراض سوداوی اطباء نصاری استعمال آن کنند و از آن عوارض کثرت احراق خون ظاهر شد و مؤلف بعضی استعمال
 عرقیات بار و صفی خون و بعضی را با استعمال مارا بجن امر نمود و ازین تدبیر از غایله آن نجات یافتند و گویند بولیدن گل آن جهت در سرد
 و شقیقه بار و مضمضه طبع آن با سرکه انگوری جهت درد دندان بار و آشامیدن طبع برگ و شاخ آن بقدر سه درم با هموزن آن بسفاج
 و مصطکی و نقل از رقی سهل قوی خلط سودا بغیر آب و آشامیدن برگ آن مقدار اندک و بازیت بسیار مقوی قوی سخت بیخ غشبه گرم و خشک
 در آخر سوم و بعضی در اوائل چهارم گفته اند و در قوت قریب بخرق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خرق دانسته اند چه در قوت
 و فعل مانند است بسیار حار حاد و محرک متعجل است مانند شیطان هندی و ظاهر آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق السناء
 دارا الشلب بحدیکه خون آلوده گردد و در یک و دو دفع زائل گرداند و قرح و دفع مواد رویه آنها و نیم درم آنکه مقدار شربت است سهل قوی بلغم سودا
 است و مانند خرق سیاه است و باب خبازی مقوی قوی و سوط بیخ آن بوزن حبه بار و عن نفثه جهت شقیقه بار و نافع و یک شقال آن قابل است
 بقی و کرب و مفصل مصلح آن روغن بادام شیرین است و طریق استعمال غشبه در کتا با کسیر عظم و کثرت آتشک مفصل سطور شده غشبه السباع
 گنداست و گیلانی در وجه التیمیه آن گفته که چون آزاد اطعمه سباع اندازند آن را قتل کند و غافقی غیر آن دانسته غشبه اچو و غشبه کلب
 طراشند است غشبه صغیر عین مهله و فتح شین حجه و سکون رای مهله و به تشدید شین نیز آمده و عشار بالفت بعد از شین نیز آمده است عربیست
 و بیونانی حجا کیوس و بفارسی خرک و درخت زهرناک و هندی آکه و عوام آکوا و مار نیز گویند و آن از جمله اشجار متوعی است حاد اکال سمی
 و بقدر قاست و زیاده بر آن و شاخهای بسیار از بیخ آن میرود و برگ آن عریض شبیه برگ کتخل و در بیخ و از آن هر دو اندک کلان و
 و شخیم تر و نرم تر و با اندکی زغب و گویا بر آن غشبه و جمیع جزای آن از برگ و ساق و شاخ شیر دارد که چون بشکند از آن بسیار شیر
 بری آید و کل آن چند عدد متصل بهم فی کله شبیه بگل رنگس و ترنج و با قلا و تر آن شبیه بنیار کوحک و بول بزرگ چون رسیده و شکافته گردد
 از جوف آن چیزی سفید شبیه به بیه سنجیل بغایت نرم بر می آید و گویا کیمیه ملو از پنبه است و تخم آن فی کله شبیه بکب قرطم و تخم سالی کمی
 و خاکسری رنگ مائل بسایه و اعراب بادیه از پنبه آن بالمش میسازند و در فواح یعنی آتش زنده مستعمل دارند و سلسله نوع می باشد

چوب چینی
 در سرد
 و شقیقه
 بار و مضمضه
 طبع آن با سرکه
 انگوری جهت
 درد دندان
 بار و آشامیدن
 طبع برگ و شاخ
 آن بقدر سه درم
 با هموزن آن
 بسفاج
 و مصطکی و نقل
 از رقی سهل قوی
 خلط سودا بغیر
 آب و آشامیدن
 برگ آن مقدار
 اندک و بازیت
 بسیار مقوی قوی
 سخت بیخ غشبه
 گرم و خشک
 در آخر سوم و
 بعضی در اوائل
 چهارم گفته اند
 و در قوت قریب
 بخرق سیاه است
 و صاحب معتمد
 و بعضی دیگر
 نیز بیخ خرق
 دانسته اند چه
 در قوت و فعل
 مانند است
 بسیار حار حاد
 و محرک متعجل
 است مانند
 شیطان هندی
 و ظاهر آن
 جهت بهق و
 برص و با سرکه
 جهت عرق
 السناء دارا
 الشلب بحدیکه
 خون آلوده
 گردد و در یک
 و دو دفع زائل
 گرداند و قرح
 و دفع مواد
 رویه آنها و نیم
 درم آنکه
 مقدار شربت
 است سهل قوی
 بلغم سودا
 است و مانند
 خرق سیاه
 است و باب
 خبازی مقوی
 قوی و سوط
 بیخ آن بوزن
 حبه بار و عن
 نفثه جهت
 شقیقه بار و
 نافع و یک
 شقال آن قابل
 است بقی و کرب
 و مفصل مصلح
 آن روغن
 بادام شیرین
 است و طریق
 استعمال غشبه
 در کتا با کسیر
 عظم و کثرت
 آتشک مفصل
 سطور شده
 غشبه السباع
 گنداست و
 گیلانی در
 وجه التیمیه
 آن گفته که
 چون آزاد
 اطعمه سباع
 اندازند آن
 را قتل کند
 و غافقی غیر
 آن دانسته
 غشبه اچو و
 غشبه کلب
 طراشند است
 غشبه صغیر
 عین مهله و
 فتح شین
 حجه و سکون
 رای مهله و
 به تشدید
 شین نیز
 آمده و عشار
 بالفت بعد
 از شین نیز
 آمده است
 عربیست و
 بیونانی
 حجا کیوس و
 بفارسی
 خرک و درخت
 زهرناک و
 هندی آکه و
 عوام آکوا
 و مار نیز
 گویند و آن
 از جمله
 اشجار متوعی
 است حاد
 اکال سمی و
 بقدر قاست
 و زیاده بر
 آن و شاخهای
 بسیار از بیخ
 آن میرود و
 برگ آن
 عریض شبیه
 برگ کتخل و
 در بیخ و از
 آن هر دو
 اندک کلان و
 و شخیم تر
 و نرم تر و
 با اندکی زغب
 و گویا بر آن
 غشبه و جمیع
 جزای آن از
 برگ و ساق و
 شاخ شیر دارد
 که چون
 بشکند از آن
 بسیار شیر
 بری آید و کل
 آن چند عدد
 متصل بهم فی
 کله شبیه بگل
 رنگس و ترنج
 و با قلا و تر
 آن شبیه بنیار
 کوحک و بول
 بزرگ چون
 رسیده و
 شکافته
 گردد از جوف
 آن چیزی
 سفید شبیه
 به بیه
 سنجیل بغایت
 نرم بر می
 آید و گویا
 کیمیه ملو از
 پنبه است و
 تخم آن فی
 کله شبیه بکب
 قرطم و تخم
 سالی کمی و
 خاکسری رنگ
 مائل بسایه
 و اعراب
 بادیه از
 پنبه آن
 بالمش
 میسازند و
 در فواح
 یعنی آتش
 زنده
 مستعمل
 دارند و
 سلسله
 نوع می
 باشد

یکی درخت آن بزرگ گل آن سفید و برگ آن بزرگ و شیر بسیار و این در شهرهای کنگره بتا نهان میروید و بهترین انواع گفته اند
و دوم از آن کوچک تر و قد و برگ آن و بیرون گل آن سفید و اندرون آن کبود مائل به سرخی و سوم از آن که کوچک تر و گل آن بنفشه
رنگ مائل به سفیدی و بعضی از گفته اند و شیر این هر دو کمتر از اول و بیشتر در بلاد هند و چین و یمن و بلاد آن سفید است و نسبت به تمام
خود در پستانها میروید و اینچنین عرب میگوید و قیمی از آن یا فی سفید است و قسم دیگر حجازی مائل به سیاهی و بهترین آن سفید است و نسبت به تمام
آن مخصوص به بلاد گرم چون عرب و یمن و در بلاد هند و کثیر الوجود و گویند نوعی از آن آفتد رسمی است که چون در سایه آن
کسی بنشیند ملاک شود و برگ آن شبیه برگ بلبل و در دست شیر آن گرم و خشک و در چهارم بهیمت است و لقبول شیخ
گرم در سوم و خشک در چهارم و آن اکال و مفرح حله و قاطع بلغم و باقوت مسهل و قوی و شتر زده سوی و حادترین شیر نباتات
شیر و است و دباغان اهل حجاز و هند و شیر آن را در شتر و سب و حیوانات استعمال میکنند طلای آن را غلیظ و
سعه و قوی و نافع و آن را سیر و ایضا اگر با غسل طلا نمایند قویا و سعه و قلع و نافع کند و مفید است در ازون با مار اهل آسیا میخند و نسبت به تمام
و این اطفال نافع و چون شیر آن را در پیچ آلوده بردند آن در دکان نهند و نسبت به تسکین در دکان مفید و حکیم عبد الحمید در حاشیه
تحفه نوشته که نسبت به تسکین جذام و قوی و جرب و بشور و دما میل و صلابت طحال و امراض جگر و استسقا و قتل و دیدان و حساب نافع
است و اگر ناخن را در او شیر آن چند مرتبه تر کرده در سایه خشک نمایند خوردن آن نسبت به صفت نفوس و سرفه بلغمی موجب و گیلان گفته اند چون
ارزن یا شلشوک یا نخود و یا دیگر حبوب را در آن کمر تر کرده در سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیاری آورد و نسبت به امراض مذکوره
نافع میکند و آن اطلاق شکم نماید و معارف حقیقت کند و طلای آن که آن بر فاضل است و پاکه بعنوان نقطه با سر محال بر آن گذارند باعث
آبله و تفرج و اخراج رطوبت لزج و تسکین ادجاء آنهاست چنانچه بعضی اهل هند آنرا مانند شیطرح و غسل بلاد استعمال میکنند و بعضی آنرا
یک مرتبه در موسم بهار و تابستان معتدل شربت آن نیم درم است و شش درم آن قائل در یک روز یا دو روز است پس آنرا سوراخ میکنند در معاو و
در به با صحت شمع و تفرج احتشاد و بواطن و اسهال قوی مصلح آن نوشیدن شیر و روغن و تنقیه بقی است و آن در اعمال کسیران صحت
می شود و چون در آن سم افکار کنند و بر آن سرگین کا و غلات کرده خشک نمایند و در آتش آتش گشت نرم لبوز انداخته تا آنکه غلات آن بسوزد
و بیرون آرند و همچنین تکرار این عمل تا مکیصد و نسبت به بار کنند مثل موسم نرم گرد و چون آنرا بر سر گذاشته اند از آن سفید گردانند و برگ خشک
آن گرم و خشک در سوم و گویند در دوم و شیخ میفرماید که در آن قبض معتدل است شارب کازرونی میگوید که این دلالت می کند بر آنکه خوب
آن و برگ آن و شاخ آن شدید الیهو است نیست و گویند حجازی در حرارت قوی تر از یمنی است لیکن برگ تازه گرم کرده آن نسبت
تحلیل و درام و تسکین ادجاء بارده و مالش مطبوع آن در روغن زیتون نسبت به فاج و تشنج و خدر نافع و پاکه شیدن برگ خشک آن
سوده نسبت به منع و سعت قروح ساعد و خبیثه و اکله و رفع حرک قروح بر حرک و خشک کردن آنها و بردن گوشت زائده فاسد
و حکیم مسطور در حاشیه کتاب مذکور نوشته که اگر درخت آنرا که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب بر سایه خشک
نمایند و سائیده هر روز در مقدار آنرا با بشیر کا و بخور حقیقت ضعف بدن و ناتوانی و رو به سرفه بلغمی و تنهای کهنه و تحلیل نفوس بسیار نافع
و اگر در آب بنگه تسقیه نموده بخورند در منافع دفع و اتم است و گویند چون کمی را از خوب مذکوره با برگ آن در ظرفی مانند سبزه
و بر تیان بطریق فرفش و محاف چیده و بر آن آب مقدار که از سر آن بالا آید بریزند و سرفه آنرا پوشیده است نسبت به روز بگذارد پس
بر آورده خوب را در سایه خشک کرده بدارند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل و نافع امراض مذکوره است و پیچ آن برای آتش زنه
بهترین اشیاست و چون بهنگام ترس و تازگی آن را بر آورده بر جراحت مگزارند قاطع سیلان خون آن و نسبت به دیانیدن

از سر نومی روید و باشاخهای بسیار و بار کثیر نرم گره دار غبسط بر روی زمین مانند شیل و برگ آن شبیه برگ سداب و از آن دراز تر و
 بسیار نرم تر و در هر برگ گل سفید و مسخ تیره و ماده آن را گیاه کوچک و یک شاخ نرم و بر آن گره و برگ آن شبیه برگ صنوبر و نزدیک
 یکدیگر و نسبت آن آبها و تعدادی گفته دو نوع است ذکر دانستی و بعضی کبیر و صغیر گویند که آن ششتری بزرگ و برگ آن طولانی و گل آن مسخ
 و آنشی کوچک و برگ آن مائل بتدویر و گل آن سفید نبات آن کنار راهها و جاهای آباد و سایه و گل آن نزدیک برگ آن میروید و در
 کتاب موسوم طب قدیم است که درختی کوچک باشاخهای باریک گره دار و برگهای مفروش بر روی زمین و در تابستان در میان
 می ماند و گل آن نزدیک گره های شاخ آن میروید و این شبیه بساگ چولانی مندی است و الطایر نوشته نباتی است خار دار برگ آن ترو
 تازه و مرغوب قریب برگ بلسان و تخم آن مابین برگهای آن بر می آید و نرم و ماده می باشد تخم آن مسخ و تخم ماده آن سفید و در جزا
 می رسد و قوت آن تا یکسال باقی می ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن مسخ رنگ مائل سیاهی نباتی است و موهن
 سخته گفته کبیر و صغیر می باشد کبیر از صغیر را ماده و لفارسی صغیر را سفید مرز و کبیر را مسخ مرز نامند و تخم و ساق آن مسخ و برگ آن مائل کبونی
 و در باغها بسیار و در نکان صغیر آن را خاک تره گویند و برگ و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و گیاه کبیر برگهای
 آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم در زیر برگهای آن بر می آید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قوی تر و بعضی نوشته اند که نوع صغیر عصی است
 را سفید مرز و با صفه های سفید سکه نامند و مندی چولانی با یکله سرد و در سوم و خشک در اول و در آن قبض است لیکن جزو مائی و در آن بسیار
 و بسبب کثرت روع آن مواد منصفیه را گمان میشود که آن محفف و چنین نیست بسبب کثرت مائیت بار و در طب و روع آن از جهت
 برودت است و نه باعث تحفیف و گیلانی گوید که این دو مرکب از جزو ارضی و جزو مائی و جزو لطیف حار است ضماد آن قلع آثار کلفت از
 رو کند و نیز ضماد آن جهت فلفونی و حمه و نمل و دندان جراحات تازه و قروح ساعیه و منع الضباب مواد و تسکین التهابات نافع و برای اورام
 که در حوالی قروح مثل تهج باشد بلیغ النفع است و چکانیدن آب افشوده آن قائل کرم گوش و محفف قروح و مسکن درد حار آن و سقوط
 آب آن کافور قاطع رعاف و ضماد کوفته آن بر چشم نافع رمد و آشنامیدن آب آن تا یک اوقیه قاطع نفث الدم و ضماد آن مسکن التهاب
 معده و نوشیدن آن حابس اسهال صفراوی و نافع قرحه امعاء و نزف الدم آنها و مرضی که در آن فی و اسهال هر دو آید و این مرض
 را بیونانی حولا را نامند و شرب و ضماد و خفنه و حمل آن قونج ایلاوس را سفید گفته اند و بسبب تفتیح بجزو حار و رطوبت است و مانع
 سیلان خون از رحم است و گویند چون در شراب طبع نمایند و با عسل بیاورند جهت قروح و فرج عظیم النفع است و فرجه تازه آن کوفته
 قطع خون و سیلان رطوبات مزمنه از رحم کند و آشنامیدن آن یک ساعت قبل از دو رتب نفع کند و آشنامیدن آن بشراب جهت
 دفع سموم و گزیدن حیوانات سمی نافع مضر ریه مصلح آن انجیر و شربت نبشته و صندل نیز گفته اند مقدار شربت آن از آب آن تا مقدار
 انتقال بدل آن غلب الثعلب نفع بخ آن در طب تا حال ننوشته اند و افعال خواص این بقول هندیان در راج گیری مسطور شده
 عصا موسی عصی الراعی است عصی هر مس حلوب است عصب نفع عین و صداد و سکون بای موحده اسم عربی است و
 بیونانی فرارس و لفارسی بی و مندی پیچمه نامند و صغیری است مفرد و جرب سفید سخت در گستن و نرم در چیدن و خم شدن بدن جلون
 مؤلف از آن است و حرکت از آن حیواناتی که استخوان دارند بسره آنها کشیده شده سرد و خشک و دیر رضم و اندک روی غذا
 و سرش مرتب از آن جهت چپانیدن موی منقلب بک و غیر آن استعل و عصب بصم اول درختی خار دار است که صمغ آن کثیر است
 و بیونانی نوارس نامند عصب اخر قع اسم نیه است عصبه نفع و تحریک نوعی از لبلاب است که بیونانی قون نامند عصفه بصم عین
 و سکون صداد و ضم فاد سکون رای ممل اسم عربی است و عصفه و طوران و احرلین و خرین و لفارسی بهرم و بهران نیز گویند و نیز لفارسی

عصی موسی
عصی الراعی
عصی هر مس
عصی نفع عین
عصی بصم اول
عصی اخر قع
عصی نیه
عصی بصم عین

و عسر الاندال بالند و بالای آن سفوف عقرب سوخته باشد نیز سودمند بود و طلای عقرب جهت سقوط دانه بواسبر و بدستور مالش بر روغن
آن نافع و تعلیق عقرب بر صاحب تب ربع منزل تب است و چون زنده آن را شق کنند بر موضع گزیده عقرب سبب جذب سمیت
آن نماید و خوردن برشته آن بقدر نیم درم جهت رفع سمیت آن و جهت مار گزیده هم مفید و مالش بر روغن آن جهت تقویت باه نور
و گفته اند که چون یک عدد عقرب را در آخر ماه که سه چهار روز یا زیاد مانده باشد گرفته و شیشه کفنه بران زیت ریخته و سر آنرا محکم
در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در روغن نماید مالش بر اجابت فلج و در دگر و عرق النساء قطع دانه بواسبر نافع و اگر خواستند
اعداد عقرب را زیاد کنند و بقا بماند آن باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و مالش بران جهت درد مثانه و
شکستن سنگ مجرای گفته اند و همچنین عقرب مرده خشک ابر زنی که حمل آن نماید باعث حفظ آن از سقوط است و طریق سوختن عقرب
آنست که آنرا تپا مرده گرفته و ظرف آگینه یا آهنی گذارند و بگل حکمت گرفته خشک نماید و در نور که بسیار گرم نباشد خشت بکشند
و صبح آنرا بر آورند و این ماسویه گفته منافع آنست که عقرب را بسوزانند و با آن اندکی گوگرد باشد و خاکستر آن شکفته سنگ است و همچنین
معجون آن مقدار شربت آن نیم درم تا یکتهال مضر میصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و نوشیدن آب پیاز تا سبب متقال علامات معالجا
گزین عقرب شیا که عقرب جواره در کتاب اکسیر اعظم تفصیل آن مخر کرده ام و گویند که بعدتی و بستن بالای موضع گزیده بقوت تمام اگر ممکن
باشد جذبید و فرغون و مرکی و دار فلفل با سرکه سوده بران موضع بقوت تمام بالند و نیز جبه و ابر بران بالند و نیز آگه برگ قوت
را کوفته بر روغن دنبه سرشته و یا آگه زده تخم مرغ با هم آمیخته بر محل آن گذارند اگر کزوم را بگیرند و با نمک سوده در روغن جراح گرم داخل
کرده ضا و کنند نیز در آن ساکن کنند و نهادن پارچه کج در مقعد نیز مسکن و ج است و اکثر کزوم را در روغن خوشانیده صاف نموده آن روغن را
بر موضع گزیدگی آن بالند در ساکن گردانند و اگر آن روغن را با بل سیاه میزند و مشکا میگذارد و طفل پیدا شود نیم درم از آن بکام او بالند در دت
از گزیدن کزوم او را ضرر نرسد و حکایت گزیدن عقرب چند جابرین مفلوج و رفع فلج او از آن مشهور است و گویند خوردن روغن گا و
و یا کوفته و ریختن بسیار گرم کرده آن بر موضع گزیدگی مکرر و بلوب فواکه ترش مخصوص سبب ترش و مار الفی و مار الحیار و قرص کافور دافع سمیت
عقرب جواره است عقرب بگری بقرنگی شکوری معین و هندی شلخی محلی گویند زهر آوی گفته که آن ماهی کوچک و اغبر رنگ مائل سبزی
است در سر آن خار سفید که بدان میزند و جسم آن بسیار خار دارد و سر آن بزرگتر از جسم آن و بعضی گویند که آن نوع ماهی صدفی خاردار است
که سر آن بزرگ و خاری سفید بران رسته و آن نمیشست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم احتمالی زهره آن جهت نزول آب و
خیالات و جلای غشاده و تقویت بصر و بدستور احتمالی سوخته آن جهت نزول آب غشاده و بیاض و قرص چشم و طلای آن جهت دار الثعلب
مفید عقرب الماء اسم سرطان است عقربان اسقو لوقند ریون است عقیق یقین بر روغن سکون و قاف بعرب کشک لبار
عسکه و کانجه و تبرکی صفتان و دم آن دراز آنرا اصلصل نیز گویند و در اصفهان علاچاره و هندی موه که نامند و آن از طبور معروفند و
از کلغ ابلق کو چکتر و خوش منظر تر گوشت آن گرم و خشک را اول خوردن آن موه که میوس روی و غیر مجوز و مقوی حافظه و قریب
بغراب البقع و صاحب عجاب مخلوقات گویند که دماغ آن با ناله سخته و دینی صاحب لغوه و فلج چکانیدن عطسه آورد و فائده دهد و طلای خون
آن در محل پیکان و خار خلیه با سالی بر آرد و اگر مغز آن باشد طفل را بخوراند ضعیف و فکی گردد و گویند احتمالی زهره آن جلای غشاده
و قروح چشم و مورث محبوبی در نظر خلایق و بخور سرگین آن نافع ربو عقیان اسم طلای خالص است عقید العنب سیفنج است
عقیق بر وزن رقیق سنگ است معروف و آن بالوان بسیاری باشد چنانچه سرخ و زرد و سیاه و هر یک از اینها رنگین و نیم رنگ و
سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف و غیر شفاف و ابلق و شجری و طبقات و هر یک از اینها نامی باشد

عقرب بگری
عقرب الماء
عقربان
عقیقین
عقربان
عقید العنب
عقیدین

قطعه‌ای صاف شفاف بی جرم آنرا جدا کرده طبع سید بنز رنگین سگردد و در طریق طبع آن آنست که دو یک بزرگ سفالی یا سسی را که
 بلند باشد تا بگردن دندان چوبهای چینه و دو یک تا نصف پرا از آب بیکفند و قطعه‌ای عقیق را بر آن چوبهای چینه و سر یک را محکم بسته
 زیر آن آتش ملائم می افروزند که بخار است گرم بدانها برسد و گسائیکه این عمل میکنند نزد خود زمانی معین مقرر دارند که تا آن زمان طبع رنگین میگردد
 پس برآورده تیرا نشد حکاکی می نمایند بهر نحو که می خواهند آنچه از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یک رنگ است بسیار خوب
 و مستعمل در ادویه و انگشتری غیر بسیار رخ شفاف براق این قسم است پس زرد و آنچه در جرم آن شکل شبیه لبلب و درختی و یا درجه کوهی
 باشد آنرا شجر می نامند و آنچه در طبقات است هر یک رنگی اکثر آنرا بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی بالای دیگری باشد آنرا خزنگ گویند
 و در جیم بازی میجه مذکور شد و آنچه در عرص بریده باشد که خطوط آن در سطح بالای آن مدور و یا غیر مدور باشد آنرا حجر سلیمان یا لفاری
 یا باغوری نامند و این نوع اکثر سخت تری باشد و اکثر سنگ مهره را ازین نوع میسازند با جملہ معدن عقیق عین است و در مهند کمنایت
 که معروف بکلج است بیشتر و ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن عینی است که صاف و شفاف باشد و فرق میان عینی و غیر آن آنست
 که عینی سخت میباشد بخلاف غیر آن و آن سرد و خشک در دوم است و گویند در اول و سوخته آن لطیف تر بسبب کسب رت و شکی آن غایب
 و صاحب نسخ نوشته که عقیق معروف است در روم و بهترین آن رخ صاف طبع آن سرد و در اول خشک در دوم و حلائی قابض مقوی
 چشم و جالی سمی آن و نشف اشک مقوی دندان و جالی آن و دریل چرک آن و مقوی لثه و نافع مقوی قلب نافع حلقان قاطع
 نفث الدم شربا و تعلیقا مقدار استعمال آن نیم درم مضطرب خلق مصلح آن تخم کدو بدل آن که با دوا خواص آنست که چون از آن انگشتری ساخته
 در دست بپوشند رفع یبوم و خفقان و تسکین حدت غضب وقت خصومت نماید و باعث هسیت در نظر دشمن و استحابت دعوات و امن در سینه
 گردد و چون لوح آن ساخته در گردن کودک آویزند از نظر بد و از ترسیدن در خواب امان یابد و پوشیدن عقیق نحی که بزرگ آب گوشت بیشتر
 جهت قطع سیلان خون از هر عضو که باشد خصوصاً برای حبس حیض جاری نافع و گویند چون عقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بنفشه
 و بر روی و موی خود بمالند پیش بلوک و حکام روند عزیز و گرامی گردند و محبوب همه خلایق باشند همچنانکه اهل عجم نیز وزه را بفال نکاوایند
 و احتمال آن تنها با احوال جهت تقویت بصیرت و موی مژه و سنون سوخته آن تنها با اموار و پدید و بسدر جهت تقویت دندان متحرک و منع
 سیلان خون ازین دندان و حلائی چرک آن نافع و چون سوخته آن هر روز نیم مثقال با پنج مثقال شربت سبب بخورند خفقان حار
 را دفع کنند و تقویت دل نماید و سنگ گریه و متان را بشکند و بعضی خوردن دو دانگ سوخته غیر سوخته آن تنها با شربت ندر کور
 جهت تقویت قلب رفع خفقان نافع نوشته و تنها با اودیه حالب خون جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص خون حیض که بهیچ وجه
 بند نشود و با اودیه مفتوحه سد جهت رفع سده جگر و طحال و یا اودیه مفتوحه جهت شکستن سنگ تافع و چون خاکستر آن بر موضع سیلان خون
 بپاشند در ساعت بند کند شربت آن نیم درم و نهایت یک مثقال مضطرب مصلح آن صمغ عربی یا کثیر او گویند تخم خریزه و بدل آن که با
 و یا سبب است و طریق سوختن آن آنست که آن در کوزه گلی نو کرده سران بند نمایند و گل حکمت کرده در تنور گرم یا در آتش نرم گذارند
 تا بغایت گرم گردد پس برآورده در آب سرد اندازند و همچنین چند بار این عمل نمایند تا آنکه شکستگی در آن ظاهر شود و بعضی گویند در آتش
 سحر نموده در آب سرد اندازند و دیگر چنین کنند تا آنکه قابل سحق گردد عقیق البهار در جیاهب مسطور شده عقیل اسم
 غوره است **فصل عین مملک با کاف** عکبر نفع عین و سکون کاف و فتح بای موحده و سکون رای مملک لفارسی بر موم نامند
 و آن چیز است شبیه موم با آنکه غسل آمیخته و غیر آن هر دو در دست که مجتمع میگردد در خانه زنبورع غسل و در سالهای خشک که گیاه کم
 روید بیشتر هم میرسد و خنهای خانه خود را بدان بند میکنند و بغدادی گفته که سائیکه آنرا دسح الکوار و دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه دسح الکوار

علاک کبیرین و سکون لام و کات اسم جنس چیز است که قابل خامیدن باشد و از هم نپاشد مانند سقر و مصطکی و امثال اینها
شیخ الرئیس گفته که طبع علاک لانا با گرم است پس علاک السور و پس رایش شایع کازرنی گوید یعنی حرارت این صمغ متفاوت و متعجب
برین ترتیب است و رایش و علاک السور در تحلیل شدید تر از علاک لانا باط نیستند و اگر چه گرم زیاده از آن هستند و صاحب نسخ نوشته
که علاک اسمی است که واقع میشود بر هر صمغ که آن فایده میشود گرم و خشک در دوم است و بهترین آن سفید مائل بزروی است مستعمل از داخل
و خارج مضعت دندان مصلح آن مضمتضه بطبیخ آس بدل آن مصطکی علاک البطم کبیرین و سکون لام و صمغ کات و الف و لام و صمغ
بای موحده و سکون طای مملو و صمغ لفارسی سقر و ناست و با صمغانی قندرون و یونانی طراپون و طراسین مانند و آن صمغ درخت
بطم است و گویند که این علاک مصطکی است الا آنکه مصطکی رومی است و این بطلی و رنگ آن شبیه مصطکی و در طعم آن تلخی خشک آنرا فلقون
نامند بهترین آن سفید مائل بزرق و بصفت و شفاف و بر اق خوشبو است که از آن بوی حبه انقضا آید گرم خشک در آخر دوم و گویند آن گرم
در دوم است و در آن پیوست اندک و محلل و لطیف و جالی و مقوی با صمغ و منقی چرک است و آن بهترین صمغ بعد مصطکی است و در تحلیل زیاده
تر از مصطکی است و آن تلخ زیاده و در آن اندک قبض است و آن قوی اکجاست و در ن تفتیح حبه الفصاح و لمین و در بسیار موانع
قائم مقام مصطکی است و بقول شیخ منفعت آن شبیه منفعت مصطکی و گویند که با اتفاق حکمای یونان در دوم و در جمیع افعال بهتر از مصطکی است
و آن نافع شقاق چهره و منفع شراپات صلبه و چون بگویند و با آب بودنی و سرکه باشد تحلیل او رام رخ و حله کننده و اعیانایه لمدادر و غنما اعیان
مراجم آن می افتد و گاهی در مزاج دیگر مثل زفت سفید برای نقیه جراحات و نشف ریم و داخل میشود و گویند که با غسل حبت زخمهای باطنی
و با سدر و وس و باز روی تخم مرغ نیمبرشت حبت کسر اعضا و رفع اعیان نافع و در رویانیدن گوشت در زخمهای مانند رایش است در هر یک
بدل آن داخل می کنند و همانا که اخته آن در پیچ بز حبت رفع کجی ناخن و در و اعضا و شقاق فر من خصوصاً با قدری شکر و جرب و روز
زیتون حبت تحلیل او رام و شکاف عضل و تقویت عصب و حله کننده نافع و خامیدن آن حبت حبه طوبات بلغمی از دماغ و نقیه آن و حلق
از اخلاط لزجه و تقویت معده تحلیل رطوبات آن بفضیه و بازیت و عمل برای رطوبت گوش نیکوست و آن نافع سرفه و در دسینه عارض
از رطوبات و خصوصاً رطوبت سینه و سبوی سینه اطفال و لیسیدن آن تنها با غسل یا جلاب مقوم حبت قروح ریه و سرفه کننده بار و سوزند
و چون یکبار و قیه آنرا با دوا و قیه پیر گزیده بزرگیک مضاعف بکند از نده و تمامی آنرا در سه شب وقت خواب بنوشند حبت سرفه رطوبی و خفقان
بی عدیل نوشته و آن قابض شکم است و گاهی اسهال می آورد و اخراج ثقل خشک می کند و نافع سردی عارض شکم است چون از آن
بقدر بنده و یا جوز ناشتا بخورند بغیر ازیت منقی احتشاج باذب فضول از عمق بدن و قاطع بلغم لزج و در بول و حیض است خصوصاً چون آنرا
با صمغ بخورند و در ار خون بواسیر مختص و در عروق و نقیه بدن از فضول و موی موجب آن کتد چون کمیثال از آن بخورند یا بجایند و آب آن
فرورند و شرب آن با شرب حبت گزیدن در سیلا و سائر حیوانات ذی سهم نافع خصوصاً گزیدگی عقرب را چون بکیرم بار و غسن گرم
بخورند مضرت گرم مزاجان مصلح آن سنگبین و گویند مضرت عصب مصلح آن غسل است مقدار شربت آن کمیثال و بدل آن مصطکی بوزن آن
علاک لانا باط بفتح الف و سکون نون و فتح بای موحده و الف طای مملو علاک البطم است و اسحاق بن عمران گوید که صمغ درخت بسته است
و در نافع مانند علاک البطم بهترین آن سفید مائل بزروی است و ابو الخیر گفته که اهل عراق با سوای کندر و مصطکی از علاک علاک لانا باط نامند و
گویند که بعد از سقر خوانند و آن صمغ درخت بن است علاک رومی مصطکی است علاک یا لیس قافونی است و آن نوعی از رایش است علم با مصطلاح
کسی را که زنجبیل است علوفش خبازی است علوه اسم صبر است علوفن بویایی منجی است علوفی اصل السوس است علیق البطم عین
و فتح لام مشد و سکون بای تحتانی و قات بیوتانی و ارس باطس و بلاطینی روس و سائر و لفارسی و در و بشیر از یوت سمل و در و لمر

در بسیار موانع
در ریه و سوزند
در عروق و نقیه بدن
در سیلا و سائر حیوانات
در سرفه رطوبی و خفقان
در اسهال می آورد
در شرب حبت گزیدن
در سوزند مضرت گرم
در علوفش خبازی
در علوه اسم صبر
در علوفن بویایی
در علوفی اصل السوس
در علیق البطم
در سمل و در و لمر

طیش باطش و گونید اغرطیس باطش و آن نباتی است بسیار بزرگتر از علیق و شبیه شجر و برگ آن عریض تر از برگ آن درختانهای آن
سخت تر از خار علیق و گل آن سفید و مثر آن مانند نمزیتون و سبزه طولانی و چون بکته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند شیم بود و
مثر آنست که شیم جوف آن را پاک کرده باشند زیرا که خوردن آن بشیم مضر قصبه ریه و مملکت است بسبب جمیع آن چیزی و بخت بقصر که
دارد و گونید که چون خشک گردد و بشیم آن بکارند مضر است کند و بقول جالینوس در مثر آن مضمض بلع است و در برگ آن اندک عصاره
خشک کرده آن در آفتاب قوی تر است آشامیدن مطبوع پوست مثر آن بغایت قابض شکم و جالس البول و ممل آن در خشک قابض
و محفف و جهت اسهال موی و صفراوی و ضعف معده و ضرب و نفث الدم سینه مفید و گونید بشیم آن ملجم حراحت است بدل آن شوکه مضر
علیق اسم بلباب است فصلی عن مملکه یا میم و لون عماد بنک الاس است عمر و کفرنس است عملج نوعی از خر و ب است که با تخم خرنوب
عملول اسم قنابری است عناب لبیم صین و فتح لون مسند و والفت و بای موحده لغاری سیاه گونید و آن مثر خستیت معروف فرب بدخت
کنار و زیتون در بلندی برگ آن اندک ضخم تر و دراز تر از برگ کنار و یک روی آن مرغوب و پوست درخت آن سرخ رنگ و جوب
آن نیز سرخ رنگ و نیم رنگ و خالدار بهترین آن مثر بزرگ با سبزه کمال رسیده سرخ شده برگ و پوست جرجانی و یا خطانی و نیلی است
که شیرین بود و زخمی آن کم باشد و از نواحی بغداد نیز عناب بزرگ جیدی آورند و آنرا دقوی نامند و نوعی از آن اندک طولانی فی الجمله
شبیه بخر و زخمی آن باریک دراز دیده شده که از نیپال کوهستان زنگیوری آورند این در شیرینی زیاده و در زخمی کمتر از آنست و قوت آن
تا دو سال باقی می ماند تازه آن معتدل و گرمی و سردی و مائل بخشکی و یوعلی سینا میگوید بار و در اول و معتدل در رطوبت و یووست
و آن مائل باندک رطوبت و بخت تسکین حدت خون گرم نافع و گمان میکنم که این نفع بسبب غلیظ آن خون را و بکنج آن آن را باشد و
و کسیکه آنرا مضمضه خون و غاسل آن و البته طبعی است که در آن نوشته بودی آن که مضمضه و غازی آن اندک و مفید آن و دشوار است و قول جید
درین آنست که جالینوس گفته که نیا نتم بر این عناب و حفظ صحت و اذاله مرض اثری لیکن عسر المضمضه قلیل الغذایا نتم ملاسیده و مثر
مفردات قانون نوشته که اگر چه جالینوس این قول در آن گفته لیکن دیدم که اکثر اطباء منافع عناب بیان کرده اند چنانچه مسیح و شفی گفته که
عناب گرم و تر و در وسط درجه اول است و تواسیه خلط محمود کند چون آب آن بنوشند و تسکین حدت خون و حرارت آن نماید و آن نافع مثر
در درگروه و مثانه و در دسینه است و مختار از آن آنست که دانه آن بزرگتر باشد و اگر قبل از طعام بخورند بهتر است شارح موصوف نوشته
این افعال که مسیح بیان نموده تعبیر نیست از عناب بزرگ شیرین جرجانی و دقوی و آنچه شیخ گفته آن بهر مطلق عناب است چنانچه مسیح گوید
که بعضی از عناب کوچک است که در اکثر بلاد میباشند و صاحب جوامع نوشته که جالینوس گفته که در عناب اعتدال است خاصیت آن اهل
بامت خون است بهترین آن سرخ کننده فرب است و شربت تمام آن سی و عدد دست و یو خنابن ماسویه گفته که عناب گرم تر است خاصیت
آن تسکین خون راجع است و صاحب مسیح نوشته که عناب معتدل حد کیفیات اربعه و بلین است و شربت آن نافع باشد شربت نافع سینه و ریه و
سرفه و سکن لزغ معده و نزف الدم و صفی خون و قلع حدت آن و سکن غلیان آن نافع صاحبان جدی و مضمضه و عمل مطبوعات معتدل
یا زده دانه است و عسر المضمضه صلح آن شکر بدل آن پستان و صاحب جوامع از رازی نقل کرده که عناب نیکو است جهت صحت و صفا
و بلین خشونت سینه لیکن بطی الاخذار است و جالینوس در آن غیر این ذکر نکرده و نه قد ماد تطفیه آن برای خون چیزی گفته اند لیکن تجربه
شهادت بدین میدهد و آن مطفی و سکن نازده خون با وجود شیرینی خود است و لایسا چون با عسل نخچه آب آن بنوشند و اکثرا آن شفع و
ممد و شکم است پس چون جلاب گرم بر آن بنوشند اخذار آن نماید و قمر شی در علاج جدی در شرح کتاب راجع فالون نوشته که عناب
درین مرض بغایت نافع است بهر آنکه با وجود تلکین خفیف آن و تطفیه متوسط آن مفید است و در تفتیه خون بخا صیتی که اندران است

عنب الثعلب و اهل مغرب قنادانند و از مطلق آن مراد اینست و صحرای نیز دو قسم می باشد جلی و سهلی و جلی را اهل مغرب کاکنج غالبه
نامند و در خانه های کارند و این کوچک تر و صلب تر از کاکنج بستانی است و نافع تر از آن و گویند ز قشع جلی را کاکنج منوم و ماده صحرای را
عنب الثعلب مجنن نامند و این نیز جدا مذکور میشود و با جمل نباتات عنب الثعلب بستانی میان شجر و گیاه و تاب و ذراع و پر شاخ و برگ آن
بزرگتر و عریض تر از برگ یا درونج و اهل بسیاری و گل آن ریزه سفید و نثر آن مدور و زرد و اهل سبخی و شیرینی و لذت و در خوشه
و تخم آن ریزه بقدر خشکاش و سفید و نثر این نوع سیاه نیز میباشد و بهترین آن مستعمل برگ سبز و نثر زرد و اهل سبخی بالیده تازه ناسد
ناشته آنست و مستعمل نثر و برگ و عصاره آن و عرق آن و مطبوخ آن با طلا و ضماد آن از خارج است با جمل نباتاتی آن سرد و خشک
در دوزخ و با حرارت فاعله و بقول شیخ سرد در اول و خشک در دوم و مبرد و مقبض گویند گرم و خشک در دوم و گویند سرد و تر در اول
و گویند در دوم و ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادعه و محلل اورام حاره آشامیدن آب آن جهت اورام باطنی حاره
و ضماد آن جهت منع اورام حاره طاهری و باطنی خصوصاً بار و عن گل و جهت سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متفرج
خصوصاً با آرد و جو و تکرار استعمال و با سفیداب و مرانگ و روغن گل جهت حمه و نمکه و بدستور با جلیان نا و گیلانی گویند که در آن خاصیت
تحلیل اورام باطنی است و ضماد آب آن با آرد و جو موافق حمه و نمکه است و ضماد آن با روغن گل نافع ورم و ماغ صبیان است اگر تکرار
تبدیل آن نمایند و طلائی آب آن با سفیداب نافع جهت سوختگی آتش و جدی متفرج و محف است و لایه ضماد برگ نرم سوخته آن
جهت صداع و اورام حبه و ماغ و بیج گوش نافع و آشامیدن یک مثقال ریش بیج آن با شرب آب و در طول آن و بخور آن جهت
نزلات مفید و آب برگ جمیع الوان آن جهت غریب منفرج و کذا ضماد آن با نان آمیخته نیکوست و اکتمال آن جهت تقویت بصر و سائیدن
شیافات اوجاع چشم و آب آن عوض آب خالص و بدل سفیدی بضمه مرغ السب است و چکانیدن آب نبات آن تمامه جهت زخمی و
آسیبی که چشم رسد و نثر و طور آب برگ آن بکرم چند مرتبه جهت امراض گوش و بینی نافع و مسکن درد گوش حاره و غرغره باب طبع آن نافع ورم
زبان و آب برگ آن تنها و با خیار شنبه جهت اورام حلق و خوانیق و درد دندان مفید و آشامیدن آن نافع اورام احشا با مغز خیار شنبه است
و ضماد آن بر معده جهت ورم و التهاب آن و شرب و ضماد آن مسکن تشنگی و نافع استسقا و ورم معده و آشامیدن چهار قیة آب آن
با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشا و سمل اخلاط صفراوی و در نفع مغص و زحیر و ورم معده و استسقای حار و بدستور و ادویه آن با آب
بادیان و آب کاسنی و پاکشوت نافع جمیع امراض جوف و محلل مواد آن و نافع ابتدای ماریا صفرست و هر روز یک مثقال از دانه آن فرو بردن
نافع یرقان و حقه آن جهت جنون و شری و تنقیه اسهال بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزه آن جهت قطع سیلان جنین و طوبی
رحم نافع و حمل آن مانع احتلام بسبب برودت آن و چون زن حامله آنرا بنوشد اسقاط حمل نماید و جالینوس فرشته که چون برگ آن کوفته
با سرکه سرشته صاحب زحیر بخورد و صحت یابد و دانه آن مدلول و منعی مثانه از قروح آن و برای گرده فاذر هرست چون در آن فست و روح
و ادساح و اورام حاره عارض شود و چون زن هر روز هفت دانه آن بلع نماید منع حمل کند گویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج
و نزد بعضی عصای الای مقدار شربت آن تا پنج مثقال و در مطبوخات تاده مثقال و از آب آن تا بست مثقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مقوی است
و افعال و خواص این بقول هندیان در مکه خواهد آمد عنب الثعلب منوم بضم میم و فتح نون و کسر و او مشد و سکون میم که عنب الثعلب
مخدر نیز گویند قسمی از عنب الثعلب صحرای سهلی است و آن نیشی بزرگ می باشد برگ آن سبیه برگ سیب بی و مرغ عنب عبار آلود و در ساقی آن
چسبندگی است و گل آن سرخ بزرگ خون و نثر آن در غلافی زرد و اصل پوست آن سرخ و در زمین مناک سنگ لای میوید سرد و خشک
در سوم و مخدر و منوم شبیه بافیون در حصال آن الا ضیف تر از آن و شرب یک مثقال آن خواب در دو اگر برین یاده کند اخلاط و جنون پیدا

در شربت

کند و گویند که آشامیدن تخم آن در بول نوحی کرده و شانه و شکنجه سنگ آنهاست و مبر و پشت و مانع کثرت احتلام و در فعل قریب
 با نیون است و چون زیاده از دوازده دانه آنرا بخورند جنون پیدا کند و گویند چهار مثقال از تخم آن قاتل است و کمتر ازین مورت
 جنون غلبه الثعلب مجنون بضم هم و فتح جیم و کسر نون میشود و سکون نون ثانی یعنی جنون آور که کون را ذرق سون نیز گویند
 آن قسمی از غلبه الثعلب ماده صحرائی است بر گهای آن مانند جرب و زبرگتر از آن شبیه برگ حرشف و لی خار و شاخهای آن بسیار
 تاده دوازده از یک پنج رسته طول آن بقدر یک ساع و در اطراف رؤس شبیه بزیتون الا بران زغب مثل ترخیا و زبرگتر از زیتون
 و عریضتر و از آن گل سیاه بر آید و مثر آن در خوشه و در هر خوشه ده دوازده دانه و دانه های آن سیاه مدور نرم مانند دانه دلق و بیج
 آن سفید سطر محبوت بدازی یک ذراع مثبت آن زمین کوی و نزدیک درخت چنار و جامای که باد بای گرم آنرا محرق سازد سرد
 و خشک در چهارم و از سموم است کینقال آن بخت مسکر و مورت جنون و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان و تیرگی رنگ
 فواق و فی الدم بسیار و نفث الدم و اسهال سحر و مخاطی و در دیان بهر سیدن طعمی شبیه لطم شیر و استعمال آن بیج وجهه جانزند است مانند
 و بعضی در اصفیه مواد حاره فاسده غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسی که آنرا خورده باشد آشامیدن مار لعسل است و فی کردن آن با نیون
 و شیر و خاسیدن بادیان و نوشیدن شیر آن با شکریا آشامیدن طبع آن و خوردن بادام تلخ و سینه مرغ نیز غلبه کین فاش است
 غلبه کین شامل مثر نه از جشان یعنی فاش او مثر کین است غلبه کین دال بهل و بای موحده شده تبرکی مرور از اجاجی یا سنین
 نیز گویند و درخت آن را عابسان نامند و جالینوس در میامرا از اسقلیناوس نقل کرده که آن ثمر نبات مخفض است شبیه باخچه میان شجر و شیش
 باشد و برگ آن شبیه برگ بناتی که آنرا قاتل اسبیه گویند و مثر آن مدور و مسطح در طعم آن قنض و در ادویه نافع حبس الدم و نفث آن می افتد
 و گویند که آن درختی است کوی و نرم و ماده می باشد مثر آن بقدر قاضی و شاخهای آن بسیار و مائل بر زمین و چتری و بجا و برگ آن
 مانند برگ انار و مائل به پنهانی و نرم و مثر آن خوشه دار و بقدر کینا کو چک و مانند کافور سحر و در جوف آن چهار ریح عدد و تخم کوچک و
 مزه آن شیرین با اندک تلخی و لزوم و قبض کم و گل آن زرد و مائل بسبزی شبیه گل خا و بار یکتر از آن و لغذاوی نوشته که آن نوعی از
 زعفران کوی است و بیج آن مائل بسبزی سرد و خشک در اخراول مثر آن جهت نفث الدم نافع و پست خشک آن عابسان اسهال کننده و بیج
 آن بسیار محفوف و جاذب و محلل و ارام و بطیاران پوست آنرا بر ارام و داب صنادمی نمایند تا رنگم کرده بهر شود و ماده آنرا برگ بزرگتر
 از زرد و شبیه برگ شمشاد و از آن کوچک تر و غیر چتری و بیج آن عود صحرائی است و سایر اجزای آن با سمیت و سلا و کرمان شیر از کثیر الوجو
 و آنرا برگ نامند و برگ آن مسکر است بخلات بیج آن غلبه اشرف ادرسی گفته که آن نبات هندی است و غیره و چین نمیدید
 و آن درختی ذی ساق و شاخها و برگ شبیه بهرخت جوز است و مثر آن شبیه بقل اندلسی و اهل هند آنرا جمع میکنند چون عقد آن کامل
 میشود و نه یک و آب آنرا کبس می نمایند و سیر که عمل میکنند و مزه آن مثل مزه زیتون برابر است و آن نزد ایشان اصل کوا بیج ماکوله
 است و شتی طعام و چون اداست خوردن آن نمایند بوی عرق نیکو سازد و قطع بوی احشا کنند و لطف گوید بخیل که انبه خام باشد که اچا
 آن بد گیر اقا لیم از هندی بر نند نه خفته آن عنبه بفتح عین و سکون نون و فتح بای موحده و سکون رای ممله بفارسی شاه بگویند قطعها است
 که در بحر هند یافته می شود مشابه بوم و در جود آن و ذوبان آن و در ماهیت آن اختلاف است بقول بعضی آن سرگین نوعی از حیوان
 و یا ماهیت که موج آنرا با محل می مانند از دوزخ و بعضی آن قسمی از کف دریاست و بقولی آن شبنم است که بر روی دریاست و بطول
 زمان منعقد میگردد و این همه اقوال بعید از صواب می نماید و بعضی گویند که آن سوم نوعی از مگس عمل است که در جزایر واقع میان
 دریا و کوهها و در خت های آن خانه ساخته در موسم بهار که گله ها و شگوف های خوشبو بسیار است از آن عمل جمع میکنند و بدان موضع کسی نمیرسد

و در کین غلبه کین شامل مثر نه از جشان یعنی فاش او مثر کین است غلبه کین دال بهل و بای موحده شده تبرکی مرور از اجاجی یا سنین

که آن غسل را اخذ کنند پس بمرد ایام کثرت می پذیرد و در موسم باد و باران از شدت آن هر دو خانهای آنها جدا گشته با سیلاب دریا می رود
و غسل آن بمرد ایام شسته زائل میگردد و موسم خالص آن از تابش آفتاب و لطافت امواج بی دری در هم شسته پوده پوده و مدور
و غیر مدور میگردد و بسا حل دریا می آید و مردم آنرا برداشته می فروشنند و مدور آن را شامه می نامند و بقیعت اعلی میفروشند و تا به
این قول کار وونی در شرح مفردات قانون نوشته که این قول اقرب است بهر آنکه در عنبر آثار موسم ظاهر است که چون در حباب گرم یا آب گرم
حل میکنند گداخته می شود و چون سرد میشود سبزه میگردد و مانند موسم و ایضا این خواص عظیمه که در عنبر است بسبب آنست که گس غسل آن بطول
گلهای و شکوفهای خوشبو و مفرح اخذ میکنند و بعضی مینویسند که از جمعی ثقات شنیده شده که بیدیت بعضی اوقات تازه آنکه بدست است
با شیرینی و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو می باشد و در سواحل بحرین و مالدیپ حضرت موت و نواح آنها موج می آورد و مردم آنجا آنرا
بر می دارند و حکام آن بلدان بقیعت بسیار گران می خریدند و بر عنبت تمام می خورند و میگویند که بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوت نهاد
و ارواح و مسمن بدن است و نیز حکیم علویان و بعضی دیگران از مشاهدات خود قلمی نموده اند که در شامه عنبر و نیز قطع آن دیدیم که در آن
مثل گس غسل جانوران بسیار و سخت پوست خرتی و جانوری صدفی حبله سرخ جوی رنگ و نیز چیزی در آن شبیه منقار بود و گویند
قول صحیح نزد قوتیر آنست که شیخ الرئیس و غیر آن نوشته اند که آن رطوبتی است که از چشمهای سواحل بحرین بعضی معادن میان دریا
و یا جزر میان دریا مانند قفر و موسیائی و غیر بر می آید و بسبب جزر و مد و تلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی
آب دریا پوده پوده میخورد و به شکل شامه و با شکل دیگر گشته بسا حل می افتد و گویند که حیوانات بحری آن را بسیار دوست میدارند
و چون آنرا دیدند از حلق فرو می برند و در شکم آنها منضم شده آنها را میکشد و یا شکم آنها نفخ می کند و بالای آب می افتند و کسایکه
رافقت این امر اند آنها را بزودی گرفته شکم را شکافته بر می آورند و این سیاه رنگ و اندک بسوکت و زهومت می باشد این را عنبر بلعی
می نامند و گفته اند که از عنبر آنچه مخلوط بخاک ریگ میگردد و در ته آب می نشیند بسبب گرانی خود و این صفای سیاه میباشد و گاه از میان صفای
آن ریگ خاک چرک بر می آید و این را عنبر ملی و خخته نامند و بدون تصفیه استعمال این جایز نیست و طریقی است مانند تصفیه موسم است با کمال از عنبر آنچه
صاف مائل بزردی است آنرا عنبر اشهب نامند و ازین آنچه مدور شکل باشد شامه گویند و آنچه قطعی آن مائل بسفیدی است و بر آن
نقطهای بسیار ریزه سفیدی باشد آنرا عنبر خشتخاشی و آن لقا را بهار عنبر می نامند و بهترین همه آنست که تازه با وینیت خوشبو باشد
و سایر انواع آن براتب یعنی بهترین آنها اشهب بسیار خوشبو است و بعد از آن ازرق که مائل بزردی است پس مائل بسفیدی پس مائل سیاهی
و ردی تر از همه سیاه کم بول بسیار کم آنست پس بلعی که در جوف ماهی یافت می شود و در بحر آن را میخور و گویند که آن سم است و بقول
گیلانی می باید که عنبر سبک وزن و درخشان و بهر صورت سائیده شود خصوصاً با نبات و در هر دو عنبر بهر صورت گداخته گردد و در آن
چیز ریگ گداخته نشود باقی نماند و در آن ریگ هم نباشد و آنچه ریزه شده باشد و خواهند که آنرا مجتمع گردانند باید که با گلاب و ریگ مضاعف
بگردانند و در گلاب سردانند و مانند شامه سازند و یا آنکه در پارچه کرباس یا ریگ پاکیزه کرده در آب گرم جوشان کنند تا
خوب نرم شود و در هم فشار دهند تا یکسان گردد پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاه دارند و این
بعد از مدتی نیز بهار میکنند و بعضی نامتقیدان عنبر را از آبک و موسم و لادن منقوش می سازند و بهر شکلی که میخواهند صفای و یا شامه
میکنند و گاه شامه از آن ساخته سه چهار پوده عنبر خالص بر آن می چسبانند و میفروشند و یا عنبر خالص را گداخته بالای آن میزنند
و کهنه کرده میفروشند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آنرا بسجایند اگر از هم ریزه گردد و مطبوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک
چسبیده باشد خالص و دیگران که قدری در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا بجمول یا آنکه سخی یا سوزنی را گرم کرده

ماری

در آن فرو برد اگر بوی خوش ازان بر آید خالص است والا فلا و امتیاز شماره اصلی از جعلی شکل است مگر آنکه بشکند آنرا و حقیقت چو
 آنرا در یابند حاصل قبول شیخ طبع غلبه گرم در دوم و خشک دماول است و گویند بالعکس بعضی گرم و خشک را اول و بعضی در دوم کشند
 و آن ملطف سخن مقوی قلب مفرح آن بسیار موافق بر آن و نافع و مانع و مقوی حواس و حافظ احوال و قوای حیوانی و نفسانی و طبی
 و نبات مفرح مفرز اجان و محرک اشتها و باه و اعاده کننده قوتهای کم شده از شرب او و به سهولت و غیره و کثرت جمل و او جلع و منع
 سد و فاد از هر سموم و مقوی افعال معاجین و تراکیب بالطبع رافع امراض بارده عموما و امراض بارده و انقباض و قلبیه و خواص و کثرت
 و بان و با خاصیت رافع امراض حاره قلب و مانع و منعش حرارت غریزی است و شیخ الرئیس در کتاب دویم قلبیه نوشته که در عشر شانات
 و لزوم جهت و خاصیت شدیدت و تقویت و تقویر معا و اعانت آن میکند عطریه قویان و لهذا مقوی جوهر کل روح در اعضا است
 است و شدید تر و اعتدال از خشک و گازرونی گوید که در بخا اعتدال یعنی موافقت و مناسبت است یعنی آن شد بدتر و مناسبت بر
 قوت و روح از خشک است زیرا که در خشک حدت بسیار و شدید تر است و نافع در معده و رافع ریح غلیظه است و گویا که تقویت
 آن سوای اسخان است و لیکن آن را منافع جلیله است که در خشک معجزان است و نافع بر آن و سرد مزاجان و نفع بر آن
 غلیظه عارضه اسعا از سرد و شرب یا باطله از خارج و مقوی جوهر جمیع ارواح و زیاده کننده آنها در اعضای ریه است و نافع و در معده و ریح
 هوا و بانی بخور او شربا و در اکثر معجزات کبار و مفرحات و جوارشات برای خوشبوی نکات و تقویت قوت و اصل میکنند و گویند
 خوردن یک دانگ آن هر روز تا سه مرتبه و در معده صبر و قدیم مجرب و آن بهشت فلک و تقوه و عیشه و کز از و خمر و سلسله بار و
 شقیقه و جنون نزلات زمزه و او جلع گوش و تحلیل بلع آن امراض منی و سینه و سر و کشته و در بود و فرجه ریه و در قلب و شقان و غشی ضعیف و
 و حکم و استقامت و یرقان و او جلع معده و طحال و کرده و ریح مجتهد و معده و امعاء و او جلع مفاصل و اعصاب و شربا و سحر و طاق و در سینه و بخور
 نافع گویند سحر و طاق آن بار و غنهای گرم جهت دفع امراض بار و دماغی و تقویت سرد آن و انواع و جمع اعصاب و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 شانات مثل سبب میارند از بویانیدن آن کسانی که ایشان را نزلات بارده و فلک یا القوه یا کز از عارض شده باشد انقباض
 می یابند و در اکثر معاجین کبار و جوارشات ملوکیه داخل کرده می شود و این عنوان گویند طلای آن نافع شقیقه و مصلح است اگر از آن
 بارده باشد و کذا بخور آن و چون بدان بخور سازند تقویت اعضا کنند و تقادمت هوای محدث امراض نماید چون بر شرب بخور آن اولان
 کنند و در کتاب تجربین آمده که تدخین بدان نافع نزلات بارده مقوی دماغ است و چون در رغن آن ملوکیه یا اندک معجون او جلع صلب
 و در رافع نبضه و مالش آن بر فقرات پشت نافع و در آنست و آن مقوی نم معده است چون آنرا در رغن ملوکیه و در آن یا به ضربه
 آلوده به نم معده گذارند و آن جهت رفع اسهال شکم حادث از برودت و از ضعف معده نافع و با بکله آن مقوی جمیع اعضای و مصلح است
 و اگر اندکی از آن در قیوح شراب حل ساخته بخورند سکر لبرعت آورد و خوردن آن تنها سکر آورد و خصمه صا چون از یک شقال آن با بود
 آن خفته سوده و نیم شقال صمغ عربی آمیخته و سه دفع استعمال کنند سکر نیک آورد و گویند آشناسیدن آن مدام با اصل جهت اعاده و
 یا یوسین و طلای آن با غالیه و او بدان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر اطفال باعث شدت لذت جماع طرفین مجذبات
 و چون بر قاصص که در آن از رطوبات و ریح بلغمی باشد ضما و کنند نبات نفع کنند و منع از قبول اخلاط نامید و اینها آشناسیدن آن است
 رفع و باد سموم و بخور آن مصلح هوای و با و اگر نریانیدن هوای و بودیدن آن در جمیع اسور مذکوره قوی الاثر و در جمیع نوشته که غیر در معاجین
 و بطریق شرم و بخور استعمال کرده میشود یعنی در خوردن آنها استعمال نمی کنند بلکه بعد از خوردن و مفرح لیکن مضر مگر گرم و با شرب مصلح
 آن کافور بدل آن بوزن آن که در وزن آن خشک و بعضی گفته اند که آن مضر مگر و مضطرب آن است پس اصل آنکه آنرا کثرت آن در معده

که در موادست و تخیل آنچه در آن از اجزای مایه است قوی میباشد و مقطع بهر آنست که بسبب قوت حرارت و شدت وحدت و نفوذ خود
 بر تفریق اجزای ماده و تقسیم آن بجزا صغیر قوی می باشد و بدین سبب تقطیع مواد لزج می نماید و قوت تقطیع آن زیاده بر قوت تخیل
 است و در آن وحدت و لزج است که آن از طبع یا بریان کردن زائل میشود و چون اراده بریان کردن آن نمایند باید که بر آن آرد
 یا گل طلا کنند و در تونر نیم گرم یا خاکستر گرم دفن نمایند تا آنکه نجسته گردد و منقرض آن بخوراند و با بکله آن بغایت حریت است از پختن و بریان
 کردن قوت وحدت آن منکسر میشود و معمول و متعلل همین است و بقول گیلانی افضل آنست که آب آن یکا و قیقه گرفته در یک رطل عسل
 آمیخته بخوراند تا آنکه غلیظ گردد و هنگام شام مقدار نیم مثقال تا یک مثقال از آن ببلیند که این در تقطیع اخلاط غلیظه بالغ النفع است
 و گویند که عنصل جهت اکثر امراض سرمانند لشرع و صرع و مایخولیا و شقیقه و در سردی و سبات و دوار و سردی و اختلاج و استرخا و فاج
 و لقوه و نسیان نافع و تقویت باصره وحدت آن وضع نزول آب در چشم و در گوش و استحکام لثه مسترخیه و دندان تحریک و تقویت خلق نماید
 و جهت نجر و بود عسر النفس و ضیق آن انتصاب آن در سرفه کننده و خشونت سینه و قی الدم و جهت تقویت معده بر هضم طعام و تقویه آن
 از رطوبات روده و منع طفو طعام بر سر معده مفید است و نافع استقا و یرقان و صلابت طحال و مغصه و در بول بقوت و همچنین سرکه و شربت
 آن شکنده شک کرده و شانه و نافع عسر البول و احتباس حین و مسقط جنین و نافع خنثاق رحم و وجع مفصل و عرق النساء و قروح و ظاهری
 و اوجاع اعصاب و داء القلب و خدام و منقعی اعضا از اخلاط غلیظه لرجه جهت جلا و تفتیح و جاذب فضول از عمق بدن و مهمل اخلاط غلیظه
 لاسیا بریان کرده آن که شش زن آن نمک قدری روغن سرشته بقدر یک نیم مثقال آن زنانشا بخورند اسهال نیک آورد و امراض کوفه
 را نفع بخشد و جوش کرده آن بدستور و گویند از خواص آنست که برگ آن چون بر زمین ساقط گردد و بر آن گرگ قیام نماید لنگ گردد و گاه بمیرد
 و طلامی کم مطبوخ آن بازیت و رایتانج قلع تا لیل نماید بسبب وحدت و غوص خود بقول شیخ طلامی آن با عسل سرشته در داء القلب و اوجاع
 موی بر دانه بسبب تحلیل ماده مفیده برای رویدن موی و بدستور قطع کرده آن بر موضع آن مالیدن مجرب است و گیلانی گویند که چون
 غیر بریان کرده آن با نظرون ربع وزن آن کوبیده در پارچه درشت بسته موضع داء القلب ابدان چندان بالند که خون آلود گردد و در یکبار
 زایل گرداند و موی بر داند و اگر محتاج تکرار عمل باشد بعد رفع جراحت باز بالند و خوردن نه قیراط بریان کرده آن با بادا عسل جهت خدام
 نافع و چون مغز آن را با سرکه سائیده در حمام برهق که هیچ دوا زایل نشود بالند در ازاله اوجاع و طلامی آن محفقت قروح خارجی است
 و خوردن آن مضر قروح احتیاست و چون در روغن آن موم زرد و اندک گوگرد سوده آمیزند طلامی آن جهت قروح شدید و جرب
 متفرج و شک حله و خراش و بازفت و خنایت شوریایه سر اطفال نافع و چون ریزه ریزه کرده در روغن زیتق بخوراند تا نیم سخته
 گردد مالیدن آن روغن جهت جمود اطراف از سرمازدگی و در مفصل و نفرس و در گوش و سده آن مؤثر و گیلانی نوشته که اگر
 پیاز عنصل را قطع کرده در زیت بریان نمایند تا آنکه پیاز خشک گردد و این روغن جهت جمود خون در دست و پا نافع و اگر با آن سیر نیز بر پا
 کنند نافع تر باشد و آن تقویت اعصاب ضعیفه و فاده صحت آنها نماید و روغن آن قوبار نافع بلین نماید و نافع عرق النساء و شخ عنصل
 و استرخا و مسکن اوجاع مفصل باردست و جهت خراش اطفال بالغ النفع و خوردن یک مثقال بریان کرده آن تنها و یا با سراب
 عسل و یا با عسل جهت دوار و سردی و صرع و مایخولیا و استرخا و فاج و لقوه نافع و ضماد سائیده آن تنها و یا با سرکه انگوری و یا
 مشک بر سر صاحب لشرع و همچنین ضماد آن بر ساقین و مخزین صاحب آن و ساقین صاحب سبات باعث جذب مواد
 و افاده و تنبیه اوست و ضماد سائیده با شش گرم کرده آن آن مقدار که سوزش وحدت آن کم گردد و تنها و یا با اندک خطمی قلیل
 انستین و صبر و مرکب و مصلک اجزای برابر یا غیر متساوی بقدر حاجت و لیکن عنصل بوزن مجموع باشد بر سر صاحب لشرع

و بر ساقین و قدین و یار آنها و زانوهای او بعد از شرط زدن بر ساقین او گذاشتن مجنه نافع و بدستور اگر تنها یا با صغیر فارسی و مویج
 هر یک ه درم برگ خردل یکده کوبک همه اباهم باریک ساییده بار و عن یاسمین بار و عن غار در باون دسه بسایند تا چون مرهم
 شود و بر ساقین و قدین و زانوهای او بماند و همچنین اگر بر شالیل و شقاق عارض از سردی هوا بماند و تقبولی شیخ خوردن آن نهایت
 کننده بصیرت و چکانیدن طبع آن در گوش نافع ثقل سمع و روغن آن همین عمل کند و سده آن بکشاید و چون باد و چند آن غسل کف
 گرفته بقدر چهارونیم دانگ بخورند جهت بویض و صیقل نفس و گرفتگی آواز و سرفه کننده و خشونت سینت نافع و چون آب برگ آن باد و چند
 غسل بقوام آورده بپسند ربو و بهر نافع و چون روغن آن بجل آسینت بپسند سینت را از اخلاط لزج پاک کند و خوردن یکدرم آن منفع
 ریه است و چون دو بینه مرغ را در جوف عنصل بپان نمایند و بگذارند تا نضج یابد و آن هر دو بینه ناشتا بخورند اسهال خام و لنج آورد و
 ریش صاحب فراش آب سازد و چون مطبوع آن بخورند جهت درد معده و در داریت هضم و ضعف معده و یرقان و سرفه کننده و ربو و نفث الدم
 و نفث مدیه و معض احتیاس بول نافع و آن را در دفع سوهر هضم و تقویت معده خاصیت است و چون هر روز ناشتا دوسه درم از آن بخورند
 طعام هضم نماید و چون عنصل را کوبیده فشرده باب آن آورد که نه خمیر نموده قرص ساخته بدارند و بخورند استقار امنیه گفته اند و چون عنصل را
 بخمیر و گل گرفته زیر آتش بپزند و قدری از پنجه آن با پیاز و سیر اندکی و نمک سرشته بخورند مقدار سه شقال با چهل و کرم شکم را هر نوع که باشد
 دفع نماید و بقدر قیراط از آن و از ریشهای آن که با هم کوفته نبوشند متقی قولیت و چون عنصل را چهل روز بخورند صلابت طحال را نفع
 کند و پیاز از آن چون چهل یک و زبر طحال تعلیق نمایند تا از آبگذارد و چون تخم آن باریک سوده بجل آسینت بخورند کمترین شکم نماید و جهت منفس
 و درد مقدر رحم نفع کند و ایضا تخم آن شفا دهند از قولنج صعب است که آنرا و والی نباشد باین طریق که آن را باریک سوده شرب
 یا بر که سرشته خوب بقدر نخود سازند و یک حب از آن در میان انجیر که در عمل رقیق یک روز خیسانیده باشند نهاده بخمایند و بگذارند
 آب گرم و یا آبیکه در آن پوره جوشانیده باشند یا شامند دفع قولنج صعب نماید و گیلانی گوید که عنصل با جمله موافق جمیع امراض شکم است سوای
 جروح و بر ناشتا اند که از آن بخورند بعد از تدریج افزایند تا آنکه بیک اوقیه رسد و اگر بگیرند از عنصل بریان در روغن گاو یک جزو و بران
 هشت جزو و نمک بریان آمیزند و ناشتا و قلنجار که یک نیم مثقال می شود بخورند اسهال خوب آورد و خوردن نه قیراط مطبوع آن بجل جهت
 اورار بول در مجنونین بغیرت نافع و چون اسهال آورد اسهال خلط غلیظ لنج نماید و خوردن بریان کرده آن همین فعل کند و اگر از آن
 نخ درم بابت درم روغن زنبق بخورند تا آنکه پخته شود پس صاف نموده بنهند و کف یا را بآن روغن بمالند و پاسبی بر زمین نگذارند
 تا آنکه خشک گردد و بر آن خواب کنند همچنین تا هفت و زمتواتر بغایت لغو پیدا کند و این را سحر مکتومه است و چون عنصل بقدر سه ابو لوست
 با غسل بخورند لزه کننده بی تب را دفع کند و آن نافع عرق النساء و شقاق باشد عارض از سردی است لایما قیر و طی آن بازیت و راتیخ
 و پیاز عنصل تریاق گزیدن حشرات است و تخم آن نیز فاقد هر سموم است و شم آن موش را بکشد و دفع ضرر سموم نماید و صنادیقته آن در سرکه
 جهت گزیدن افعی نافع و گویند بوی آن کشنده مگسهای گزنده است و با کماصیت قاتل موش در ساعت چون آنرا بخورد و تعلیق عنصل
 بر دروازه خانه مانع از دخول هوام اندر است و دشتن آن با خونیاد و مکان و یا پاشیدن آب مطبوع آن در خانه موجب گرختن
 درندگان و هوام دمار و قمل و مورچه و مگس و موش است و مالیدن عنصل غیر بریان باعث قرحه و اذیت آن و مصلح آن طلاک
 مردانگ باب ساییده و گویند چون عنصل را نزدیک درخت انگور غرس نمایند انگور را با صلاح آورد و غرس آن در پای درخت
 انار و سفرجل مانع گرختن شگوفه آن مقدار شربت آن یک مثقال و گویند تا دو درم در پیاده بر آن مضر و ملک خصوص غیر بریان
 آن و استعمال آن سوا که سرد مزاجان صلاح نیست و کسیکه در جوف آن قرحه یا سیلان خون باشد قریب آن نشود و آن سوزش

بر جراحت ظاهر بدن نهند حفظ آن بلا درم نماید و چون نسج آن گرفته بران سرکه چکانیده بر دل در اول ظهور آن نهند و بر آن بگذرانند تا آنکه خشک گردد و دفع
 سبب و منع از زیاده آن و تخفیف آن نماید و چون بر قرحه بر چرخ صدیدی بماند از آن و جلای آن کند و گویند مخلص نسج آن همین فعل کند و چون
 عنکبوت بر عضو مالیده شود آب که کندی و خارش نماید و قرحه گردد و از نوع قوی آن اعراض دین و شریست و یا و شفریه و انتشار قیض عمد آن و شقاق
 شکم از ریلج بهم رسد علائش آشامیدن سداب خشک سعد و شونیز با شرب صرف قوی تفریق در حمام است و انبه خام خشک کرده که بپندلی مجور باشد
 با آب گرم سوده بماند و نوع عنکبوت سیاه که معروف بوزیت است و پاک آن کوتاه و بزمن میکشد و چون خلال نزد او می برند بدست خود میگیرند از گزیدن
 آن تا مطبقه عارض میگردد و سایر عوارض دیگر و سم آن گرم است بخلاف سایر عنکبوتها و دیگر علاج آن قصد است بدفعات و تبیین طبیعت مطبوعه فواید
 و لزوم مایه الشعیر و مژورات و باید که گوشت فاسد جای گزیده آنرا با آب آهنی بپزند و تدبیر قروح رویه را بعمل آید و درند و اما عنکبوت معروف
 بلفه که برگشتن میجوید و آنرا میگیرند چنانچه نهد یعنی بوز بر شکار می جود و آنرا میگیرند و آن عنکبوت کو یک کوتاه دست و با سفید منقط بسیار است
 و آن سیلستر از سایر انواع است از گزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد و علاج آن عرق آوردن است عرق اساعت ساعت پاک کردن
 و بچ کردن سرکه جوشانده در آن حوض حل کرده مالیدن و اما عنکبوت معروف بشتت یا بهای که سیاه دارد از گزیدن آن درد مده و قوی
 و شوری بول و باز عارض میگردد و مملکت است علائش علاج ریتلاست عظم بفتح عین نون و سکون میم بلغت و یلم و تنکابن دار و اش بهشت
 شکر داری نامند بعضی گفته اند که آن جلناست که بفارسی گلنار گویند و گیلانی گفته که آن اسم عربی خیریت است که بر درخت مغیلان دماندگان میرو
 و از شاخهای درخت شاخی شبیه بچوب درخت بادام برمی آید و بران برگ کثیف بسیار سبز و شبیه برگ بادام مگر اطراف آن محد و نیست و کو چکتر
 ازان و چیزی شبیه برگ بنوم که در خرطان مسطور شد مگر این بسیار سبز و در قبض قوی تر و نرم تر و شاخها این بسیار برمی آید و بر اطراف این
 گل سرخ رنگ بخلاف بنوم که گل آن باریک مثل گل زیتون می باشد و سحر می این زیاده تر ملج المنظر با کل بطول قریب است به گلنار
 در اول خرچ آن و صاحب تحفه نوشته که از شاخهای درختان میروید و غیر بنوم است برگ آن سبز با طراوت و انبوه و کو چکتر از برگ بادام و گل آن
 سرخ خوش منظر و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که چهار قسم میباشد قسمی برگ آن شبیه به لیون و این قسم و برگ آن جهت الصاق جراحات مفید و
 قسم دوم برگ آن مثل برگ نیم و قسم سوم برگ آن مانند برگ انبه و قسم چهارم برگ آن شبیه برگ خیار و هر چهار قسم در خواص قریب بهم اند و جمله سرد
 و خشک غایتین برگ آن مقوی دندان و لثه و آشامیدن آن مقوی معده و حالب اسهال و جمیع سیلانات و زرق الدم و حیض و بدستور
 صناد و حمل آن و صناد و دزد و در آن جهت جراحات تازه نافع است **فصل عین مملک یا و او عود و بضم عین سکون و او و دال مملک**
 اسم جنس چوب و شاخ درخت است که بپندی لکڑی و دال نامند و از مطلق آن مراد نزد اطباء عود و هند است که بعضی عود انجور و ملنجور و بینا
 آغالوی و لقا و ن و بپندی اگر نامند و آن چوب خنیت که در کوهستان جنبیا قریب سلطه در صوبه بنگاله و در جزایر دکن در جزیره چیتان از جزایر شهرنا
 که قریب بسره چین بهم میرسد و درخت آن بسیار بزرگ ساق و شاخهای آن اکثر کج و اندک سست که ازان چوب دستی و یا پیاله خوب بنتیوان است
 بسبب کمی و سستی و نیز جای آن محبوب میباشد بجهت آنکه درخت آن تا کنه نباشد و بعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن بمرد و ایام میبوسد و بریزد
 خوشبو نمیشد و برای سرعت بوسیدن در زمین مناک دفن میکنند پس برآورده آنچه ازان با دهنیت و سنگین سیاه عقیقت که در آب فرو میریزد
 و در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند آنرا عود غرق می نامند و آنچه در آن اندک خامی باقیست با لات آهنی برآورده غرقی مستقل میگویند و آنچه
 نیم غرقیت آنرا نیم غرق و سله اعلا و آنچه مطلق بتاب نیر و سله خوانند و این کثیر الوجود و تراز انواع دیگر است و غرق آن سیاه میباشد و غیر آن
 انجیر بعضی تیره و بعضی کمرنگ برات خوبی و بدی گفته اند که انواع آن بسیار میباشد چنانچه بپندی و هند وری و قماری و مندی و منفی و قاقلی و طی
 و جیتی و ملانی و مطنانی و بقولے مانطامی و لوامی و زیطاتی و نیز صحرانگو و می باشد و بقول شیخ بهترین انواع عود مندی است و آن

عنه

عنه

بسیار خوشبو و آردند و قوی پس هندی سیاه رنگ و آن کو بهیت و این برندی بهمنی فضیلت دارد که از بخت آن در بار پیش پیدا
نمیشد و آن لعین یعنی خوشبوست میان این و هندی فرق کتر کرده میشود و بعضی مردم میان هندی و هندی فاضل فرق میکنند و از فاضل ترین عود سمند
منسوب باسم بلدی که از انجای آورند و آن از صفات هندیست و گویند که این ادویه بهیت غالب هندیست پس قاری این نیز منسوب باسم بلدیست و گویند این
نیز از صفات هندیست و کمرنگ میباشد و بعضی از قسم صفات است و بعد از آن دیگر انواع مذکوره و بعضی منسوب است و آن از اقسام عود طیب در آن شیرینی
و جلا و تحلیلی از لاق است و کتر ازین عطانی و عطانی و غیر اینهاست و گویند که این با خطوط سیاه و صحرانی با خطوط سفید و بعضی لعین گفته اند و از آنکه
عام جیدست و از مندری آنکه از قیامانی سیاهی و گران وزن و بسیار سخت و بزرگ و غلیظ باشد و در آن سفیدی نبود و برآتش تازمانی بسیاری تا
و قوی سیاه آنرا بر از قیامت داده اند و بهترین قاری سیاه پاک از سفیدی گران وزن باقی برآتش تازمان دراز غلیظ بسیار چرب است و با بکله
افضل عود است که در آب خوب نشیند و آنچه آب باشد آن بی مزه و حیات و ردی است یعنی آنرا قوی نیست بلکه آن بسیار ضعیف است و نمنا
در آرد و بیشتر هندی بنگالی سلطنتی غرق است که کثیر خوشبو و بهیت دانگ نبض باشد زیرا که عود و مواضع دیگر خوبی و خوشبوی و چربی نوع غرق سلطنتی
نیست آنکه در اکثر نسخ قید عود هندی خام می نمایند شاید جهت آن باشد که چوب آنرا خیسانیده از آن عرق بگیرند و از آن عرق بعد از شستن بگیرند و بعضی
آن قفل خشک نموده بکامی عود میفرستند تا آنجا استعمال نمایند که ضعیف است و مصنف اختیارات میبویسد که آنچه در بند حیثان که از جاده فاصله
ده روز راه دارد پیدا میشود و بنایت غریب الوجود است و هم سنگ ز فرود شد و کوئی هیچ بوزار و چون بدست بگیرد گرم شود و عرق کند بنایت خوشبو گردد
و بوی آن کیسان بود با بکله قبول شیخ الرئیس گرم و خشک در دودم و گویند گرم و آخردوم و خشک در سوم و بعضی گویند گرم و خشک در سوم و نیز
بعضی گرمی آن و راول و یاد دوم و خشکی آن در سوم است شرب آن ملطفت و مفتوح سرد و کاسریاج و مفتوح رطوبت و مقوی احشا و جمیع اعضا و بوی
نکمت و بقول شیخ مقوی اعصاب از افاده بهیت و از وجب لطیفه کند و بنایت نافع و باغ و مقوی حواس و قوای دماغی و قلب و مضرخ آن مقوی
بگرد و معده و معا و کرده و مثانه و رحم و مفاصل و حوائل و جنین و دماغ در دقت و سحر آن مقوی و محلل فضول طبعه دماغی و مقوی قلب است خالین
آن مزل بد بوی دمان مقوی دمان و لثه همچنین مضمضه بطبع آن مطلب است و سنون سوخته آن جالی دندان و محکم کننده آن و آشناسیدن آن جیت
سرفه و ریو و ضیق النفس و در دهل و رفع خفقان بار و غشی و غشیان و ضعف معده و جگر و دماغ و از آنکه رطوبات عفنه و بله معده و رحم و در دهل و استقا
و طحال نافع و شیخ میفرماید که اگر بکندم تا یکینم درم سفوف آن بخورند رطوبت عفنه از معده ببرد و معده و جگر را قوت بخشد اگر مزاج آنها مال سیر و دوت رطوبت
باشد شارح گیلانی گوید که عود و بخت و بیوت و عطریات خود مقوی حرارت غریزی است و لهذا از مل عفونت و مجفف رطوبت معده است و در عود و قوت
قابضه است شکم را قبض کند و قی را قطع نماید و سهال مذ و سنا را یا خضه صا سوداوی را قطع کند و چون با آب بخورند قروح و بواسطه و بعضی انفع بخشد و گاه در
آن در دمان نیز جیت امراض مذکوره مفید نوشته اند و چون قدر عود را در آتش اندازند و ظرف روی قوتیا که هندی جیت گویند بر آن دانه کون بپازند
که دو دمان در آن مجتمع گردد و قدری شیر مضمضه در آن بدوشند و حرکت دهند که بآن مزج گردد و طفلی را که قی نماید و به هیچ نوع تسکین نیابد آن بخورند
در دود و فیه قی بند گردد و صحت یابد و عود مقوی آلات بول و بیه و مسک بول و دمی و دوی و دمی که در دمانها حادث از بروت و رطوبت و ضعف
مثانه و اوعیه منی باشد و مانع رطوبات سالی در رحم و مجفف و سخن است و مطبوخ آن با شرب بجاننی تریاق محوم بارد و بخورند و در بار چها بعد هندی
مانع تولد طفل در آستانست و بوییدن آن مضر امراض مذ و باغ و شرب و بخور آن مضر گرم مزاجان مصلح آن کافور و سکنجبین و بقول صاحب منج مضر
راس مصلح آن گل مزج و گویند مضر غل مصلح آن گلاب مقدار شربت آن از بکندم تا یکم شال بل آن جیت قبض شکم صندل مزج و در معاین
مصطکی و سنبل الطیب و در حبیب و قنطاری و زعفران و زردا و زرد مزج و در دمان آن در دوج نقرس قنطاریون و قیق است عود و الخ و عود قنطاری
عود و البرق و شیشان است عود و بلسان بیونالی سفید و غل و قور ساما تر و بیریانی قسار و قور ساما گویند و آن شاخای درخت

عود و البرق
عود و البرق
عود و البرق

باب غین مع مجله مثل بر هفت فصل

فصل غین مع مجله بالف

عابانک شابانک ست غابلس غابلس ست غار یفتح غین معجود الف و رای مملک بیوتانی و انیمور و قفلوس و قلیوس
و برومی قود یوس و نزد اهل شام زند و بفرنگی لاورس و بغداد سی باهستان نامند و آن شجر و ممشیت است و عظیم تا هزار سال می ماند و اهل
یونان بسیار احترام آن می کنند و شاخه آن را در دست میدارند و از خود دور نمی کنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج بسیارند و برگ آن
شبیه به برگ آس و نرم تر از برگ بید و از تراران و تلخ و خوشبو و با انجیر از نگاه می دارند و آنرا خوشبو میگویند و مالع کرم زدن است
و برگ آن را بر سبزی و روی قلاب و ذاقنی و قتلون فرسودن نامند و آن جلی و شنبلی میباشد برگ جلی در بار یک تراز برگ شنبلی است
و مخصوص بنیاد شام است و از آنجا بمصر می آورند و در آن در حب لغار مسطور شد و گیلائی گفته که بیوتانی از اقنی گویند و برگ آن در
سرمای آنند فلاندار طوبت آن چوب مائل بحرارت و حدت و تلخی است و ازین جهت مزاج آن گرم و خشک است و در آن اندک
قبض و مطاببت آن بناتی قریب غار کوهی و در برگ می روید و برگ آن بزرگتر از برگ آس و در آن سفیدی و شاخه آن
در از بقدر یک شیر بر ساق و گل و نر و منابت آن سفید برگ مدور و پنج آن نرم شبیه به پنج آس بر می و آن خوشبو و بدین عود
مشتوش می سازند و در مذاق آن حرارت و حدت یافته می شود و بدین میان این و عود و فرق کرده می شود و شیمی از آن نبات است
که بیوتانی خاما و اقنی یعنی غار زمین نامند و آن مذکور شد و شاخه های آن در از تر اول است و الملس و برگ آن عریض تر از اهل و درشت
با کمال مزاج جمیع اجزا شجر غار گرم و خشک در دوم و گویند در اول و سوم و حب آن گرم زیاده از برگ و پوست آن کمتر و حرارت و
بقول شیخ تغلین اجزای آن و تحفیف آن قوی است و حب آن ابلغ و پوست آن ضعیف تر و حرارت آن کمتر و گویند برگ آن
گرم و خشک در سیوم و در آن حرارت و اندک قبض است و آنرا در انگریزی لال بر نیز نامند شرب آن مفتوح و در و کمر و گزده
و مثانه و شکنده سنگ و در رغن آن گرم تر از سایر اجزاء و گرم تر از رغن گردگان و محلل و مفرح و مقوی و در و مالش آن جلد را
اعصاب رفع ماندگی و اختلاط دهن و لیس و پنجه ها که گاه و در مفاصل و کمر و غیره دفع قشر بره مفید و آن برای عصب نیکوست و
مسکن آن و موافق مشال و ارباب فایح و استرخا و چون در گوش چکانند دفع ریح بارد آن و نفع بطنین و دودی و او جلع بارده
آن کند و از قانون و شمع آن مستفاد می شود که رغن خار نافع او جلع مفاصله مزمنه و محلل ریح و مفید جهت داره القلب
و ضرار قویا بلغمی چون در حمام مالش بدن نمایند و بهترین آن تازه شد و یا حرارت حریت است و در آن قوت جلا و حرارت محلل است
لطوح آن جلای روانه آثار فضلیه و آثار قروح و از الة المایل کند و نافع شقاق ردی و آن در عطریات مثل عالیه داخل می شود
و مزمل حله و ملین عصب موافق بهر وجه از او جلع مفاصل و اعصاب و استرخا است و چون بدان مقدار مفلوج و نخود و بر بالند
نفع کند و موافق نزلات و صداع و قطور آن در گوش خلوط با پیله جهت طرش نافع و مضغه بدان نافع در دندان بارد و چوب
کردن مواضع درد باد و مسکن آنست و چون اندک مشک و عنبر اضافه کرده بدان مقدم سر را چوب نمایند و توانی نزلات را نفع
کند و دمل غرا گرم گرداند و برودت آن ببرد و شقیقه باد و رطب را معوط نفع کند و آن نافع او جلع مزمنه سرست و مفید در و کمر
و چون بر آن صطکی افزوده بر نم معده ملا کند تسکین تی بلغمی و تقویت آن نماید و چون در آن پنبه یا شمش آلوده نیکرم بر مده نمند

چوب
چوب
چوب

اوجاع آنرا نفع کند و چون در آن مصطلکی حکم کرده بر جگر و طحال گزارد تقویت نماید و چون برین اداست نماید اورام غلیظه آنها تحلیل کند
 و گرم گرداند و آن روی بعهده و مرهم آنست و مصالح آن انیسون مقدم بر شرب آن گویند واجب است که مریض بدان مالش نماید و تا
 پنج ساعت نهاده بشود و گرم مزاجان از آن اجتناب نمایند و برگ آن نافع جمیع اوجاع عصب و تحلیل صدر است و مضمضه بطبیخ
 برگ آن در سر که جهت درد دندان و لعوق برگ آن با غسل یا با طلا جهت امراض بار و با سنگنجین جهت امراض حار و ضعف نفس
 و نفس انتصاب و سیلان فضول از ریه و قروح ریه و سرفه کهنه و ضیق النفس و آشامیدن روغن آن شراب انگوری جهت درد جگر و
 بدستور پوست آن و آشامیدن طبیح برگ آن منقی و روغن آن تیر معشی و منقی و برگ آن مدر بول و حیض و مطبوخ برگ آن
 نوشیدن جهت امراض مثانه و رحم مفید و نظول آن و شستن در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن یک مثقال
 از پوست آن مفتت سنگ و قاتل ضیق است بسبب تلخی بسیار که دارد و ضماد آن بانان و یا با آرد جو جهت تسکین ضربان و اورام
 حار و طلای آن با شراب جهت رفع هبق و کلف و آثار جلد موثر و آن تریاق جمیع سموم است و روغن آن مریخی معده و معشی و
 محرک تی و مضر سید مصلح آن کثیرا مقله شربت از برگ آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن سافح و سیستر و از
 خواص آنست که با شستیدن آب طبیح برگ آن در خانه گریزاننده مگس و هوام است و بدستور فرش کردن برگ آن و گذاشتن چوب
 آن در جای که طفل خوابد باعث عدم ترسیدن در خواب و با خود داشتن آن مورت جاده و قضای حاجات و تمکین کردن بعضا آن
 باعث حدت بصیرت و تقویت جهت و اغتسال بدان در حمام باعث رفع قصور و سحر و بخور آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب باعث
 اعاده مردی و قادر شدن بر جماع و طریق گرفتن روغن آن آنست که دانه انرا نیکو فته در آب بجوشانند و بگذارند تا سرد شود و آنچه بر روی
 آب ایستد بردارند و با عصا در برگ و ثمر آن را در آب طبیح دهند تا قوت آن در آب در آید پس با روغن زیتون درویک مضاعف
 و اگر میسر نباشد با آتش ملایم بپزند تا آب برود و روغن بماند و لیکن سوخته نشود پس صاف نموده بکار برند خالص شرابی را
 گویند که در وقت صبح می نوشند و آنرا صیوح نامند غار یقون بفتح غین معجود الف و کسر رای مملو و سکون یای تحتانی و ضم قاف
 و سکون و و نون آن چیزی است شبیه به پنخ بوسیده که در جوف بعضی درختهای کهنه بوسیده مانند درخت انجیر و جنبه و اشال این با
 برمی آید و بقول گیلانی همین اقرب بحق است و یا ریشه آنهاست که بوسیده گشته بسبب تعقین مانند فاو که از درخت بلوط بهم میرسد
 و بعضی فطر دانسته اند چون بران زمانه بگذرد و تعفن بگیرد و بعضی پنخ نباتی گفته اند و صاحب جوامع گفته که متقدمین و متأخرین
 ماهیت آن اختلاف کرده اند پس بقول محمد بن احمد غار یقون پیدای شود بر درخت بسیار دراز مستقیم الاستوای معروف به شجر
 فیوب و خوشبودر جزیره که آنرا قرش نامند و از جزایر بحر روم است و غار یقون برین شجر شبیه سیلج مستدیری باشد مثل فطر و از آن
 قلع میکنند و اسم آن مشتق از غار یا است و آن بلدی است که در آن این دوا یافته میشود و بعضی گفته که غار یقون شجر روی
 و جماعتی گفته که آن پنخ درخت غار است و بقول شیخ نوعی از غار یقون آنست که شبیه به پنخ انجدان بود و لیکن ظاهر آن شکل
 استحصال ظاهر پنخ انجدان نیست و گویند آن سیاه بود و قومی گفته غار یقون چیزیست که پیدای شود در اشجار متاکله بر سیل
 عفونت و گیلانی نوشته که آن پنهای اسطبر سفید است که با سانی شکسته می شود و سبک وزن می باشد و در بعضی جزایر بحر روم
 و گاه در غیر آنها نیز یافته می شود و بقول ابن ماسویه آن نروده می باشد و بالوان مختلف و قسم داده آن افضل و نهار است
 و آن ملائم و سبک و املس و اسطبر تر و اکثر شاخ شاخ و اکثر طبقات است و نر آن اندک سخت تر از ماده و مشدیر الطبقات که
 گویاشی واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و بهتر مستعمل آن سفید سبک وزن و املس اطراف

غار یقون
 غار یقون

و در تلخی آن شرنجی یافته می شود با طبقات مستوی غیر مستدیر که قطعاتی آن بزرگ و مست یا بند و باندک سودن از هم بپاشد و این
 اوصاف ماده آنست و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مندرج است در دوسری است و در دوسری آن قریب بسبب سیاه آن سمی و
 همه بین غیر مستعمل و او بسیار سوس گفته که روی ترین آن آنست که کثیف تر و قریب تر به خشیت گران وزن در رنگ مائل به زردی
 و غیرت و کم ملاست مکره منظر صلب باشد و شرط استعمال آن آنست که بر غریب الی موئین بالذات اجزای لطیف آن بگذرد و اجزای
 سمیه سخت آن بماند و در نهان نباید گفت که اجزای سمیه آن که شکل ناخن بریده سیاه شده کوفته داخل نگردد و با بجمه بقول شیخ گرم در
 در اول و خشک در دوم و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آنرا از ماده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و
 بعضی تر و دانسته و در طعم آن تلخی و تند می و اندک قبض است و جوهر آن مائی و هوائی و ارضی لطیف و صاحب جامع از جالینوس
 نقل کرده غار یقون دوائی است که چون انسان بچند در اول مذاق آن حلاوت دریا بد پس در آخر تلخی یا بد و بعد از آنکه زمانه
 بر آن بگذرد و در آن حرارت و چیزی از قبض اندک ظاهر گردد و نیز حرم آن رخوست و این همه اشیا دلالت میکند بر آنکه این دوا مرکب
 از جوهر هوائی و از جوهر ارضی که حرارت آنرا لطیف کرده و در آن چیزی از مائیت نیست و بهین جهت قوت آن محلل مقطع اشیای
 غلیظه است و بدین سبب آن قلاح سد و حادث در جگر است و ایضا نافع احتیاج صرع بسبب این قوت و همچنین نافع یرقان حادث
 از سد و نافع صاحب لرزه که از خلط غلیظه نزع باشد و آن مفید کسی است که او را انقباض یا جانوری دیگر گزیده باشد چون بر موضع
 گزیده گی گذارند و بقدر یک مثقال با شراب مخمر و بنوشانند و گیلانی نوشته که این دوا در حشیدن اول مثل تفت یافته می شود و پس
 در آن تلخی و بعد از آن حرارت و اندک قبض در آن ظاهر میگردد و تفاوت بسبب مائیت و تلخی بسبب ارضیت محترقه و حرارت بسبب
 جوهر ماری می باشد پس لابد است که جوهر این دوا لطیف باشد و بقول جالینوس که در آن چیزی از مائیت نیست مسلم نیست
 زیرا که اگر در آن مائیت نبود تلخی و حرارت آن اول ظاهر شدی چه افعال حرارت قوی و ظاهر است جز این نیست که آن مخفی
 ماند تا زمانی چون در آنجا مائی از ظهور تا شیر آن باشد تا آنکه تحلیل یابد آن مانع و ایضا اگر در غار یقون مائیت نمی بود
 شدید الا سخنان بودی و چنین نیست پس درین صورت در آن جزو مائی باشد و لیکن این جزو در آن اندک است و با وجود قلت
 این مائیت طعم آن خفنی میگردد و تا زمانی اندک و چون غار یقون بسیار سبک است پس لابد در آن هوایت بسیار باشد
 فلذا جوهر غار یقون مرکب از مائیت و ارضیت لطیفه حاره و هوایت و ناریت اندک باشد و ازین جهت حار بود و حرارت آن
 بغایت شدید نیست و این بسبب مائیتی است که اندر آن است و هوایت آن شدید تر از حرارت آنست لیکن ارضیت آن بسبب
 احتراق آن خشکی می افزاید و بقول شیخ آن محلل مقطع اخلاط غلیظه و مفتوح سرد و ملطف است و بقول بعضی در آن قوت
 قابضه است و در اول طعم آن مثل حلاوت پس حرارت و آن منفی فضول عصب و دماغ بخا صیتی است که اندر آن است و
 گویند که آن مسهل بلغم و سودا و صفراوی مخلوط با هم و محلل نفخ و ریاح غلیظه و ادرام صلیبیه و قویج هر نوع غیر ایلادوس
 جاذب مواد از اقصای و اعماق بدن و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرج بالعرض با خراج سودا و لذات شیخ نیز در ادویه
 قلبیه نوشته که آن مفرج قلب است و مصلح فساد اخلاط فاسد و حیات بلغمیه و بی غایله و محمود العافیت است و بقول بعضی آن القح
 ادویه از برای ایلادوس است و نافع صداع و وسواس و مفید بواسیر و سبب تلطیف و تحلیل و جلای آن و قریب و اگر برای حلا و
 تخفیف آن یک مثقال با طلا بخوراند و گاهی جهت نفث الدم میخوراند اگر شیخ آن از اعلای بدن بسوی سینه باشد و در آن
 باقی ماند پس آن معین بر اخراج و تلطیف و تنقیث او گردد و نافع در دمه و قوی ترش و منفی جگر و طحال از فضول خصوصاً حاصل

و عرق النساء و نافع اوجاع آنها و در اعصاب و مدفصول از طریق بول و در حیض و نافع حیات کهنه و جهت صداع بار و بلغمی کهنه و شقیقه
 و رفع بجمادات خصوصاً بالبلغم کابلی و مصطکی و جهت صرع با فادایا و جهت نزلات باریون و خائیدن آن و غرغره آن باین جهت تحلیل
 و درم حلق و عضلات آن از ماده بلغم و تقویت لته و دندان و احتقان آن جهت ابتدای و نزلات و بانیه و نیمدرم آن با آب جهت
 خفت ادم اگر از سینه باشد و یک درم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانقباض و بارب السوس بوزن آن جهت درد سینه و سرفه کهنه
 بار و بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و آشامیدن یک درم تا یک مثقال آن با مساوی ریون و جهت امراض جگر و معده و ترش
 شدن طعام در معده و در جگر و در کمر بلغمی و جهت شکستن سنگ گرده و اخراج آن و خائیدن آن تنها و فرو بردن آب آن نیکو
 دواست برای درد معده و آردغ ترش و ایستادن طعام بر سر معده بقول بوعلی سینا و با سکنجبین جهت یرقان سدی و ورم
 طحال و با فسقین یا عسل سرشته بشیر طماد و جهت استسقاء کچی و زرقی و با انیسون جهت اوجاع باطنی و با بجملة آن دوا نافع
 جمیع اوجاع باطنی بدن است و با قدری جندبیدستر برای قوی بلغمی و ریخی و فقلی و نیز با عسل جهت قوی بلغم و انواع ریح و حقه
 آن نیز جهت قوی بلغم و رفع ورم و قروح امعاء و یک مثقال نادر و درم مسهل اخلاط غلیظه مختلفه از سودا و بلغم و حمرا یعنی صفرا که
 در جگر باشد بر آنکه صفرا که مادام در جگر است رنگ آن سرخ میباشد چنانچه در بحث اخلاط در قانون مذکور است و خصوصاً با عسل
 و آن اعانت ادویه سهامی کند و از اسبوی اقاصی بدن میرساند و با بادیان جهت درد احشا و سنگ گرده و مثانه و مثاق آن
 اسارون با عسل سرشته جهت شکستن سنگ گرده و مثانه و درد احشا و کمر و گرده و یک درم آن جهت ادرار بول و حیض و رفع
 مفسن و شکستن درد گرده و اختناق رحم و تحلیل ریح آن و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحه آن و آشامیدن نیم درم آن تا نیم
 مثقال و یک درم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نیز با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و فقرس و امراض
 اعصاب و جهت حیات نایب بعد از بلغم ماده و حیات کهنه و لرزه نافع و چون یک مثقال آن با شراب قبل از نوبت تب بدهند منع
 لرزه آن کند و حقه آن نیز جهت حیات و بانیه و با مالی قرطون یا جلاب نافع حیات حقیقه غلیظه است و آشامیدن آن با ادویه
 مناسب جهت جمیع انواع اورام و بشور نافع و بدستور طلای آن و خوردن آن یک انگ نافع دهن عضل و سقظه است و بدستور
 طلای آن و آشامیدن چهار قیراط آن جهت نیکوی رنگ خسار و از یک درم تا دو درم با شراب جهت گزیدن مار و سایر هوام بقا
 عظم النفع و از خواص آنست که هر که این دوا را بخورد و ادرار عطر بنگرد و همچنین ضما و آن نافع گزیدن هوام ذی سموم
 بار و است مقدار شربت آن در غیر مطبوع و مفر و یک درم و در مطبوع و مسهلات تا یک مثقال واجب است که تنها استعمال
 نکنند بلکه در مرکبات و گفته اند که آن با وجود انصاف و تلخیص و اسهال اخلاط ثلثه محترقه و غیره کثیر المنافع است و محتاج به صلاح
 نیست مگر آنکه آنرا از پشت پر و نیرن به بیزند تا لطیف از آن بیخته شود و اخراجی سمیه آن که مثل ناخن است باقی ماند و لهذا
 آنرا نمی گویند و چون آنرا با ادویه هله مخلوط سازند اثر آنها با قاصی بدن میرساند و اعانت آنها با فعال آنها بکند و بدل آن نصف وزن
 آن صبر و وزن آن تر بد و گویند بدل آن در اسهال بوزن آن تر بد و در انگ اقیمون و یک دانگ خربق سفید است و
 نزد جالینوس نیم وزن آن فریون و گویند بدل آن نصف وزن آن شحم خنظل و بوزن آن تر بد و ریح آن تر بد و بیل با هم
 آمیخته و ریح آن فریون و دو وزن آن بفساج و بدستور و وزن آن اقیمون و عشر آن خربق سفید است و نزد بعضی
 تر بد و اسطوخودوس مضر گرده مصلح آن مصطکی و چون معلوم شد که هر دو قسم زرد و سرخ آن روی است خصوصاً سیاه
 آن که قاتل حشرات و مورث کرب و امراض رویه است مصلح آن در همه حال جندبیدستر و قوی کردن آب گرم و شیر تازه

باب فیض بحر

و برکی قمر نه و جیران و هندی گواو کاک نامند و آن انواع می باشد یکی را غنات نامند و آن غنقرب گذشت و دوم غراب اسود و آن در زلغ مسطور شد و سوم غراب الالبقع و چهارم غراب لزروع و این هر دو جدا جدا اند که در دو تخم زانچه و خواص این در غراب لزروع مسطور گردید باجمه گویند که همه آن گرم و خشک و جهت مبرودین و مرطوبین و شایخ و زیادتی منی مفید و باید که قبل از بختن مکرر در آب جوش پخته و آب آنرا بریزند پس با سرکه طبع دهند تا مبراشود که این مصلح آنست برای گرم مزاجان و در خواص مانند غراب لزروع و گویند نشستن در طبع آن مزمل ریح رحم و خوردن تخم آن مورث جبن است و زهره همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بیاض چشم و ناخن و بازه خروس و غسل جهت ظلمت بصیرت و سرگین آنها نیز حاد و جالی و جهت بهق و برص و زردال آثار طلاء آن مفید و خوردن گوشت خشک آن با غسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلاء خون خشک کرده آن را با سیر و طلاء پر سخته آن روینده موسی و آرسطاطالیس گفته که غراب را غیرت است بخلاف سایر طیور و آن مجامعت خود را مخفی میدارد تا چشم کد امی از حیوانات آنرا نبیند و ایضا آنرا بزچک خود محبت بسیار است تا آنکه بعد از مرگ آنها از آشیانه و استقلال آنها بر خورش آنها را طعم میدهد و دیگر اطمینان نوشته که گوشت آن گرم تر و خشک تر از تخم جمیع طیور است و سطوالیس گفته که خوردن بریان کرده آن نافع قویج و همچنین فرو بردن قلب آن از حلق نیز مفید و نوشیدن سرگین آن در سرکه حل کرده مسکن درد طحال است و زهره آنرا خاصیت است در سیاه کردن موسی چون بدان طلا نمایند و علی بن زین طبری نوشته که اگر پامی غراب در خرقة صره بسته برگردن طفل تعلیق نمایند سره آن زائل شود و نفع عجیب کند و مهر آریس و می گفته که قلب غراب را چون خشک کرده و در سرکه حل نموده اگر کسی در تموز بخورد در تمام آن شهر آب نخورد زیرا که غراب در شهر تموز آب نمی خورد و احتمال زهره آن با غسل نافع ابتدای نزول آب در چشم است چون زهره غراب سیاه با غسل آمیخته بر شفته طلا کرده کسی مجامعت نماید زن را لذت عجیب بخشد بنوعی که اصلا مفارقت از آن مرد نخواهد و چون زهره آنرا بر وغن کجدا آمیخته بر زکرمه بالند عظم ذکر آرد و افعال و خواص آن بقول هندیان در گواخواهد آمد غراب الالبقع یعنی البق و این کلاغ سفید البق است بهترین آن بچه آنست گرم و خشک در دوم و در برضیم و ردی غذا و اجتناب از آن اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بجه خوابی است غراب اللیل اسم دوم است غراب الزروع و آن کلاغ سیاه کوچک است و آن در کشتزارها بسیار می باشد و اهل انطاکیه آنرا اعتناق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و هندی کھیت کا گویند و آنچه از آن کوچک تر و منقار و پامی آن سرخ است بفارسی زغن و زانچه نامند و این غیر غذا است و مردار نمی خورد باجمه کلاغ سیاه و زانچه هر دو گرم و خشک در اول و مولد خون صالح و محرک باه و مزید منی چون از آن هر سه بپزند و نافع پیران و سرد و تر مزاجان و مضر گرم مزاجان مصلح آن کبر غراب الاسود اسم نزع است غراب بفتح غین مجید و را حمله و سکون با بر موصده بیونانی اطاطاس و ایطاماس و عبری اسفیدار و بفارسی بده و درخت نارون و بشیرازی وزک و با صفهانی و شک و در تنکابن و دلیم اوجا و ببر سری درخت بر و گویند که آنرا اسپید درخت و سپید دار نیز نامند و آن درختی است بسیار بزرگ از جنس خلان و برگ پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ قطف و از آن صمغ میگیرند بزودن شرط بر ساق آن بنگام طور شکوفه آن و گویند بر تنه درخت آن بوق سفید جید از اجود اقسام بوق قاپید می شود و آنرا بجای نکه های دیگر استعمال میکنند و اکثر مستعمل پوست و برگ صمغ آنست سرد و خشک در اول و گویند در دوم و بعضی تا سوم دانسته اند گل و برگ و عصاره این هر دو محفف بی لذع و قابض و با عفو صفت و پوست آن قریب بدان و خشک تر از آن و خاکستر پوست آن چون با سرکه آمیخته بر ثایل منکوسه و غیر منکوسه و مدور مساریه طلا نمایند قطع آن کند و همچنین رطوبتی که از پوست درخت آن بشرط بر آید طلا می آن قلع آنهاست و پوست بچ آن داخل خضابات مو کرده می شود

غراب الالبقع
غراب اللیل
غراب الزروع
غراب الاسود

بفتح غین مجمه و نون و سکون بهم اسم پیش است بلغت ماوراء النهر نوعی از قطران است که ترکی لیک نامند بهتر از اقسام قطران موافق گرم مزاج
 و در بعضی مضرعه مصلح آن در بامی تجیل و گنقد است فصل غین مجمه با و او و یا غوتا غنبا بضم غین مجمه و سکون او و فتح تا یا
 فوقانی و الف و فتح غین مجمه ثانی و سکون نون و فتح با و موصد و الف بجای هر دو غین قاف نیز آمده یعنی قوتا غنبا معرب از کوتا کنبا لغت ذری است
 در فزیران خواهد آمد غوره بضم غین مجمه و سکون او و فتح را و مصلح و با اسم فارسی است بصری حصرم و بفارسی قدیم کواک نامند آن انگور خام
 نارسیده که سبز ترش است از هر نوع انگور که باشد و آن بمرله بلج در خلل است و گویند عصاره آن را بر روی امعاسین انفاقین بفارسی غوره
 افشرد نامند و معنی آن رب حصرم است پس عصاره آن چنان بر آوند که انگور خام را بکوبند و بپاشند و آن عصاره را گاهی در ظرف آبکینه
 یا چوبی کرده بهارچه باریک کشیده بگری آفتاب میگذارند تا آنکه خشک گردد و در ظرفی می بردارند و باید که در شب بر آسمان نگذارند که تری شب
 مانع عصاره از جمود و مفسد آنست گاهی بطبع بر آتش خشک منعقد ساخته نگاه میدارند و باید که هنگام استعمال آن را با آب آمیخته اندک اندک
 بنوشند و الا مضرت نماید از آن شراب نیز میسازند باین طریق که بگیرند غوره قریب شیرینی و رسیدگی و سه روز در آفتاب گذارند تا مریه
 گردد پس بپاشند و در ظرفی کرده باز در آفتاب بنهند بعد یکسال استعمال نمایند و گاه بر آب آن غسل بوزن آن انداخته در آفتاب میگذارند
 تا آنکه بماند آن بر دو و گاهی آن سه جزو غسل کف گرفته بکوبند و آمیخته سه چهار روز در آفتاب میگذارند تا بجاوش آید پس صاف کرده در
 خم نموده در آفتاب می بنهند تا برسد و بهترین عصاره حصرم آنست که زرد مائل به سرخی بود و به سهولت بشکند و قبض قوی و لذت بر زبان
 آورد و آن سرد در اول و موم و خشک آخر آنست گویند سرد در دوم و خشک سوم و بعضی سرد در اول و خشک در دوم دانسته اند و عصاره
 آن در سردی و خشکی زیاده از آن و تا بدرجه سوم میرسد گویند مائل به شیرینی آن مائل به گرمی است در آن قبض و لذت قوی است و هر قدر که سبز
 باشد قوت قبض در آن بیشتر بود و رب آن نیز قابض است و غوره مسکن حرارت خون صفرا و قاع صفرا و مقطع بلغم حال در معده حابس شکم و
 مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن را رفع تشنگی و سستی اعصاب چون آنرا سائیده در جام بر بدن بمالند عرق را خوشبو کند و صفت بغایت
 نفع نماید آنرا از عود در آن سال منع سازد و جوشتش بخارش و سستی بدن اسودد و چون بسره آمیخته طلا کنند نواصیر قروح خبیثه
 را نفع بخشد و از سعی باز دارد و خوردن آن نافع نفث الدم عارض از انصباب عرق و دفع خار خصوصاً باران نارنجوش و گلاب رب آن
 افضل از آب آنست امان خوردن آن مضعف معده سرد و مولد نفص و ریاح و در رسیدن و مضرابه و مورث تشنگی در بعضی امور جهت تکلیف
 آن اجزای معده را مصلح آن گنقد و انیسون انجیر و گویند مضر بالآلات منی و مصلح آن انیسون و سل و گویند مضر و بان و دندان و مولد
 ریاح و سرد و مصلح آن سکنجبین ساده و بدل آن یباسق ترشی ترنج یا آب سیب ترش مقدار شربت آن دو اوقیه و آب آن در افعال آن
 عصاره آن و مقوی قوت ماسکه معده و چون قوت یا سائر ادویه چشم را در آن پرورده کنند بغایت مقوی فعل آنست مضر سینه
 و مورث سرفه مصلح آن گنقد و شربت خشکاش و عصاره که در آفتاب خشک کرده باشند نافع رطوبتی الدم و چون چشم کشند جهت معده و خشونت اجفان
 و تا کل آن نفع کند و بصبر را نیز گرداند و چون با غسل یا شرب آب آمیخته غرغره کنند و ارام حلق و لهات و حنجره و قلاع و لثه مسترخیه را نفع بخشد و چکاندن
 آن در گوش نافع سیلان فضول از گوش نیم ناک است و حنجره بدان جهت فزحه امعا و سیلان طوبت مزمن از رحم نافع و طلائی آن با سرکه نافع بواسیر و
 قروح کند رحم و نواصیر و طلائی آن آب گند ناهت خشک کردن آن بواسیر و فزجان جهت تنقیه مصلح رحم مفید در سائر افعال آنند آب آنست
 مقدار شربت از عصاره آن که انتقال به آن آب سیتش مساق و رب حصرم چنان میسازند که بگیرند غوره کثیر المائیت معتدل العفوصت
 در بان بغیر کوفتن بگیرند تا تخم آن شکسته نشود و صاف کرده در دیگ با آتش معتدل بپزند تا چهارم حصه بماند بردارند این سرد و خشک دوم
 و قلع صفرا و طفی حرارت و التهاب معده و مقوی قوت ماسکه و قاطع تشنگی و آورنده اشتها و مقوی معده جگر گرم و دافع معده و قاطع اسهال

مرصع صفراوی و در بعضی سسل و مانع فی و غشیان صفراوی و خمار و قبول مواد و نافع حیات حاره است شراب غوره قابض و موفق جانی
 و مقوی حشا و مانع آن از قبول مواد در ریه و بدانسب حافظ جنین از آفات و مقوی معدة مسترخیه و معین بر هضم و مانع قوی بلخ و اشتباهی فاسد و
 امراض و بانی و منشف طوبات رحم و در سایر افعال مانند عصاره آنست چون آنرا بر آب انار میخوش آمیزند قطع اشتباهی زنان نماید و منع مره صفراوی
 خون کند و کینه یکساله و زیاده بران بهتر و تازه آن قویتر است بدستور چون آبش بقوام آرد و در شربت سازند غوره یا بضم اول نوعی از قلیه که
 با انگور خام می پزند و آنرا حصر می گویند غوره خرمای بلخ و بسر است غوره شاک سرکین ستور که در صبحرا خشک شود و آنرا بفارسی یا چکدشتی
 نامند غوره شسته بضم غین معجده و سکون او کوشین معجده و فتح نون و با غوره نیز آمده اسم فارسی است و نیز بفارسی او شاک نامند و آن نوعی
 از کماة و فطرس است با ملوحت و چون خشک شود شکل آن مانند کاسه کوچک تشنج گردد و قبول شیخ چون خشک شود منضم مثل غصوف نرم
 طمس گردد و بسبب ملوحتی که دارد چون خشک شود گدازان جامه را بران شویند چرا که آنرا پاک میکردانند و در بیت المقدس بلاجم بسیار است
 و آنرا در شام کرشیه خوانند و چون در آب جوش می بندد شوریت آن زائل گردد و با ترشیا میخورند و بالذات می باشد و در غلظت بطور اخلاص از کماة
 کمتر است و غوره خشک در اول و بعضی بار در طب در آن نوشته اند و سردی آن کماة نمی رسد بلکه از سایر کماة ها کمتر و آن محف و مغلف خون و کاسر
 حدت آن و خلط متولد از آن مانند کماة روی نیست و غلظت قبض کند و بهتر آنست که اکثر در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالایش شراب
 جید بنوشند غوره غار بزبان اصفهانی شحور است غوره غائی بفتح غین معجده و سکون او و فتح غین معجده ثانی و الف و کسر هزه و سکون یای
 تحتانی می بندد و آنی گویند و آن طایری است از کبشک بزرگ دراز دم و خاکی رنگ چشم او اندک سیاه و قسمی از آن خرد باشد آنرا کایر نامند
 چشم این سفید می باشد و چون که شوز و غوره بسیار میکنند لهذا با اسم غوره غائی رسمی گشته مزاج و افعال هر دو قسم قریب به خشک گوشت آنها لذیذ و فطخ
 سده و مقوی جگر اما بگرم مزاجان اندک گرمی میکند مصلح آن سرکه و انار غوک بفتح اول و سکون و او و کان اسم فارسی است بفارسی وزع
 و کلا و کلا و نیز گویند و شیرازی یک بتری قراغه و عبری ضفیع و عدمول و یونانی باطوناطراخ و برومی فور و دیس فور و دوس فور و یس
 و بندی می بندد و او در نامند و آن حیوانی است معروف که زیر زمین مناک و کنار آب ایستاده بسیار هم میرسد و بری و بجری و نهری می باشد
 و ایضا بزرگ و متوسط و کوچک بود و از مطلق آن مراد نهی است بری آن از سموم قتاله است گویند ردی ترین آن سبز یا سرخ بجری است
 اقسام آن سرد و سموم و خشک اول و اصل آنست که بری خالی از حرارت قوی نیست و کیفیت آن دی ملک است اما نهی آن وافع سموم
 از قبیل ارفع فاسد با فسد و بستن شدن کرده آن جاذب پیکان و خار و امثال آن و سموم گزندگان بقوت پاشیدن خاکستر سوخته آن تمامه قاطع
 سیلان خون و التیام و بندد زخمهاست بازفت تر جفت و التیاب خون آن با بیضه مورچه و اندک نوشاد رموی را بستر و چون تکرار آن نماید آنرا
 از روئیدن باز دارد و گویند که چون آنرا بریت نمک بپزند خوردن آن تریاق جذام و هوام است و کازرونی در شرح قانون نوشته که
 خوردن آن و نوشیدن آب مطبوخ آن جایز نیست شوربای آن نافع اورام اوتار است چون بران ریزند و چون بپزند و از شوربای آن قوی
 باز اندام امراض مزمنه را موافق بود و چون خاکستر آن بازفت یا بس جمع کرده در شقاق عقب پر کنند صحت بخشد و چون خاکستر آن بریت نمک
 حل کرده بر اورام حار چشم ضما و کند نفع دهد و مضطرب نهی آن مسکن بر دندان است لیکن قلع دندان نماید پس مضطرب بران جایز نداشته اند
 چنانچه گویند که طلای جرم آن و خصوصاً پیه آن قلع دندان آسانی کند و منع از سوزانیدن آتش نماید و باشد که این اثر در شجره بستانی آن بود
 بهر آنکه این قسم بشهادت اطباء و ارباب تجربه سقط دندان بهایم است چون در علف چریدن بدان رسد و ایضا بعضی نوشته اند که چون پیه آن
 خصوصاً از جبری و بستانی آن بردندان نهند قلع دندان نماید حتی که دندان چهارپایان را و نفوخ خاکستر آن قاطع رعات و بدستور
 طلای آن بریشانی گفته اند چون ران ضفیع را بر پیمان بندد و کسی که الماس خورده باشد آنرا از خلق فرو برد یا برای الماس بدان چسبید

بر آن شهادت میدهد که اما قوت پنج این نبات قوتی است که جلا و تطهیر و تسخین با سخنان معتدل کند فقط و نیز گیلانی در اسم کریمه البیضاء نوشته
 که در نسخه قدیمه قانون منقول از خط شیخ نوشته که آن گرم و خشک سرد و در بول باعتدال منجم آن و برگ آن ثمر آن حاد و لطیف است و خاصیت
 آن تریق و تطهیر و تسخین است اما پنج آن تسخین با سخنان معتدل نماید و جلا و تطهیر کند و بعضی گفته اند که این نبات جمیع اجزای خود حاد و حار و قوی
 و حرارت آن تا آخر سوم رسد و بیوست آن در دوم است قویتر چیزیکه اندازان است ثمر آن پس پنج آن پس برگ آنست و بعضی نوشته اند که آن سخنان
 بقوت معتدل مزاج است آشامیدن آن روز یکدم جهت فاج و استرخا و رفع صرع و سرد و نسیان نافع و گاه مورت احتلاط عقل میگرد و و شراب
 و طلائی آن برای شخ حاصل نافع و طلائی مطبوخ آن در روغن زیتون جهت کته الدم تحت چشم مفید و لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی و
 فساد نفس سرزد کننده در دود پهل و در یاج آن سودمند چون نیم درم از آن آب گندم بخورند و در شیر نماید و گویند چون عصاره ساق آن را با گندم
 طبخ دهند و بیا شامند شیر و منی را زیاد کرده اند و جالینوس گفته که چون بکیرند اطراف این نبات در اول طلوع آن و پنجه بخورند نفع کند معده را
 بقبض و حرارت خود که باندک تلخی است گویند که خوردن برگها و شاخهای نوریسته آن بعد طبخ جهت تقویت معده جلائی آن از لزوجات مویج فواید
 و در معده و تسخین آن و جهت اسهال وادرار شیر مؤثر و بعضی مینویسند که چون اطراف نوریسته آن بخورند وادرار بول و اسهال شکم نماید و آن بقول
 شیخ ازاد و حبیبیه برای طحال است اگر پنج آن نیم درم با سرکه یا شراب هر روز تا شش روز بخورند طحال را بکند از دو ضا و آن با صبر نیز نافع و در
 طحال است گویند با سرکه و انجیر و آن ضا نمایند که ورم و صلابت آنرا نفع کند و تحلیل نماید و گاه عصاره پنج آن در ایام ربیع بر آورده با شراب
 میخورند و نفع بوم طحال و اسهال بلغم می نماید و تناول مغز پنجه آن وقت ابتدای ویدن و خام آن نیز جهت آوردن اسهال شکم وادرار بول
 نافع و عصاره تازه چون با ماء العسل بخورند قوی آورد و اخراج اخلاط غلیظه نماید و نیز عصاره پنج آن در ایام ربیع بر آورده یکدم آن با یک
 کثیر که مصلح آن است و با ماء العسل خوردن اسهال بلغم آورد و پنج آن نیز با کثیر و یا با ماء العسل بقدر یکدم تا یک مثقال اسهال و قوی قوی آورد و
 شرب آن وادرار بول و شیر و حیض سایر فضلات نماید و سنگ بشکند و پنج آن یکدم قتل جنین کند و همچنین حمل آن اخس در جنین نماید
 و کذا عصاره آن جهت اخس در جنین و مشیمه و تنقیه رحم و بدستور شستن در طبع آن و نوشیدن آب طبع آن نیز مصلح
 جنین و منقح رحم است و ضا و مطبوخ آن با زیت بیکه غلیظه گردد و جهت بواسیر و نواصیر مقعد و جمیع اوجاع بارده و تحلیل صلابات و
 دفع حرک زخمها و جبرکستگی استخوان و روغن آن قلع بواسیر است و طول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضا و پنج آن با سرکه جهت تحلیل اورام
 و بتوربینیه و قطع ثایل و با شراب جهت تسکین و دوا خس تحلیل اورام صلبه و انفجار دبله نافع و ضا و پنج آن با یک جهت فروغ رویه خبیثه و
 خیر و نیه نافع و آن در مراهم به خوردن گوشت زاید می افتد و ضا و آن با انجیر نافع جرب است نیز شرب طلائی ثمر آن جهت جرب متفرع و غیر متفرع
 و نقش حله مؤثر و طلائی پنج آن با سرکه نیز جهت جرب نقش حله و هر علت ظاهر بدن نافع و ضا و پنج آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته
 از بدن استحکام اعضا مسترخیه ضعیفه مفید و غسل و طلائی پنج آن با آرد کرسنه و حله جلائی ظاهر بدن و تنقیه آن از حرک آثار و دفع کلف
 و ثایل آثار سیاهی بعد از اندمال قروح و کته دم و تحلیل اورام و انفجار دامیل نماید و روغن آن قلع حصص است چون پنج آن خشک
 کرده تا سستی روز بوزن یک مثقال در حریره نان گندم بخورند و تنقیه اجسام نماید و بدن را قریه و رنگ جلد نیک گرداند و چون بر روی طلع سلا ند
 سرخ نماید و اهل صقلیه آنرا حسن بوم می نامند بهر آنکه سرخی آن در رخسار تا یک وزیمان و کسی که استعمال آن کند آزادی باید که روی خود را
 بقیر و طی موم و روغن گل چرب سازد و در شب بدان طلا کند و صبح بشوید که آن در صان کردن وی زمان عجیب است ضا و ثمر آن سوزن است
 و دباغان در ستردن موی جلوه مثل دارند و آن تریاق گزین نمی و سایر هوام است چون یکدم با یک مثقال از پنج آن بخورند و ضا و آن با
 شراب نیز و برگ و ثمر آن و رین فحل ضعیف اند و آن مضر حکم مصلح آن بپزند و گویند آثار خوردن پنج و ثمر آن مضر سپرد و مورت احتلاط

دو نیزه و گره در شبیه بی و نیم آن سفید بقدر جاور سن زد که از ویج آنرا در طب فایده نیست گرم و خشک با حرارت لطیفه و آشامیدن خف و برگ
و عصاره آن هر یک تنه و یا مجموع با آب یا شربت است و جوارع مثانه مفید فالسرخس فارغوس لعل است که بتلایج نیز مانند فالرمون
شراب کند بسیار قوی خلوت فالس پوست رختی است در طو و سیاه آن مانند بلوط فالسرخس بفتح قاف و الف سکون لام و فتح سین جمله و باور پسته
بفتح با و فارسی پسته با اضافه با مختفی بران عوض فادها السابالف عوض بار دوم و پهلجا بحد الف اول نیز آمده و در زبان هندو ملکایند و نامند
نمردخت هندی است فی آنکه شبیه به آلو بالود رنگ و شکل و از دانه غلبه بزرگتر و چوب بسیار باریک کوتاه شاخا پیچیده در اول تکون سبز
و زحمت میباشد و هرگاه تیم بخت شود سرخ گردد و چون تمام بخت شود سرخی او بایل بسیار می گردد و در وسط نضج ترش و در آخر آن شیرین ترش
بود و شاخهای درخت او از بیخ بر آید و ساق ندارد و گاهی تا قامت انسان میشود و گاهی درخت آن قریب بدخت امر و دیگر در و برگ آن مدور
عریض و خشن و شرف و شبیه برگ قوت و از آن گرد و کلان و برگرد و برش بر کنارهای او خطوط سرخ و گل آن زرد مایل بسرخ و هنگام رسیدن
ثمر آن فصل تابستان است صحرایی و باغی میباشد و مولف صحرایی آنرا در صحرا زیر کوه شمالی هند دیده و خورده خیلی شیرین میباشد و دخت آن بی تنه
و ساق بلکه هر سال در فصل ربیع شاخهای او از زمین میروید که در حجم باریک از خنصر و در طول بقدر ذراع و زیاده از آن میباشد و بران شاخها برگها و در
بیخ برگها خوشه های ثمر آن بعضی از آن خام و بعضی پخته و نوع باغی آن دو قسم است قسمی از آن اندک شاداب از ابتدا می نضج ترش و در آخر چاشنی دار
و آنرا شربت می نامند و دخت آن خرد بقدر یک گره زیاده بران و قسم دوم آن کم آب میخوشد در آخر شیرین این را شکری میگویند و درخت این
از اول بزرگتر مثل درخت قوت با آنکه هر دو سر و در و در اول و بقول بعضی هر دو سر و خشک اول و خوش طعم و نسبت به شیشه های دیگر
مضرت کم دارد و باغ صفا و مسکن حدت خون و جوش آن و مقطع بلغم و مفید غشای مانع فی و تنوع و قابض شکم و دافع تشنگی و مقوی دل و معده
و جگر حار و رافع اسهال صفا و می سوزش اعضا و تب دق و حمایت حاره و مفید خفقان و قو محش و خام آنرا نباید خورد و غرغره باب آن جهت
خاف حار مانع و افشرد او با قند و گلاب جهت تسکین خفقان و تقویت دل و از الیه حرارت و تب بغیض و افشرد نوع شربتی آن بسیار لذیذ
و گرم مزاج را موافق تر و نیز افشرد او مصلح انبساط رُب او در تقویت معده و منع خلفه و دیگر فوائدی مثل است و شیرین آن در سردی نسبت باول
کم لیکن در تقویت دل و معده زیاده از و رُب آن همراه طعام می تواند خورد و بیخ او لعاب بسیار دارد و مزلق و نفوق پوست بیخ آن جهت عسر البول
و بول الدم مفید و به ستور پوست تنه و دخت آن قریب به پوست بیخ آنجا رسد چون پوست دخت آنرا گرفته پوست سیاه رنگ بالای آنرا خراشیده مقدار
چهار پنج توله جو کوب بخورده در یک پیاله آب شب خیسانیده صبح مالیده صاف کرده دوسه باشد قند سفید داخل کرده بنوشند و یا بیطس اهر چند کند شده
باشد در سه چهار روز که بیا شامند بعون الله تعالی زایل میگردد و چون یکدم پوست بیخ فالس شکری را نیزه ریزه کرده شب در آب تر نمایند و صبح اندکی
مالیده صاف کرده بنوشند بجهت حرقت البول و سوزاک مگر به تجربه رسیده و نیز جهت سوزاک همراه قرص کاکج مجرب است و شربت فالس سکون حرارت
و دفع خفقان حار و مقوی معده و جگر و مانع فی و انصباب صفا و معده نافع حار و قایم مقام شربت انار ترش است بکینند فالس شکری و در آب
مالیده صاف نمایند و قند سفید و چندان داخل کرده بقوام آرند و در آخر قوام گلاب افزایند و این شربت جهت تب صفا و می و فساد خون نیز نافع
و خوش الطعم است همراه طعام نیز توان خورد و فالس مضر سرد و راجح است مصلح آن انیسون و گل قند و فلا سفد و کمونی است و نیز مضر سینه و بریه
و مصلح آن نهک قند و گویند که مضر حلق و بریه و قفاح و مصلح آن آب توت و نهک سلیمانی و مصلح قبض و تحفیف آن شکری سفید و مغز تخم کدو و تخم
بادام و تخم فالس قابض و مسدست فالطه اسم فیل است فالفس بیونانی قسمی از شجارت است قال مال فرخ شک است فالنجیق بفتح
قاف و الف و لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یا و تحمائی و فتح قاف و سکون نون لغت یونانی است بمینی دوا می تیلایه که نافع گزیدن
ریلاست فالنجیق لونا قیاس نیز آمده و آن نباتی است که آنرا و شاخ یا سه شاخ متفرق از یکدیگر یا مجتمع از زمین بر می آید و برگ باریک گل آن

و رحم نافع و موافق صاحبان قوی است گویند که خراش و تلمیص سینه کمتر است و سحری برای آن نیکوست باید که در آن آرد نباشد قطعا و فانیست
درین زمان از آرد خالی نمی باشد پس لی در هر ترکیبی که در آن فانیست عوض آن قند صرت نمایند فافا و انیا بفتح فافا و الف ففتح و او و الف و کسرون
و فتح یا تحاتی و الف آنرا عود الراج و سربانی فاروفا و کبیا و کبیا نیز گویند و نزد اهل مغرب معروف است و کبیا نیز گویند و کبیا نیز گویند که آن
عود صلیب است قرشی و نفیس کرمانی غیر آن دانسته اند لیکن فرق میان هر دو بیان نکرده و بعضی گفته قسم از آن چون شکند و در جوت آن دو خط
صلیبی متقاطع یافته شود عود الصلیب نامند و نوع ماده بشکل بلوط میباشد و در جوت آن خطوط نکرده نباشد آنرا فافا و انیا خوانند و این صحیح ترین قول
و شیخ علیه الرحمه در مفردات قانون عود الصلیب را ذکر کرده و نه ماست آن را نوشته بلکه در فافا و انیا گفته که آنرا عود الصلیب نیز نامند و آن نرواده
میباشد و بیخ نر آن در از تر سفید بسطبری انگشت با قبض طعم و بیخ ماده آن را فروغ بسیار و گیاهانی از سیقوریدوس نقل کرده که عود الصلیب
چیزی است که بعضی مردم آنرا ذوالاصابع و بعضی دیگر حلقیسی یعنی شیرین بونا نامند و آن نباتی است که ساق آن بقدر دو و شیر و شعبه بشعبه های
بسیار و برگ نر آن شبیه برگ شاه بلوط و زردک و اطلس بی تشریف گل آن کبود و مثل گل سرخ و در وسط گل مثل چیزی که در وسط گل سرخ زرد
رنگ میباشد و برگ گل آن چهار یا پنج عریض تر از برگ گل سرخ و برگ ماده آن شبیه برگ کمرش می است مشتمل و در جانب ساق آن غلافی
شبیه غلاف بادام تازه و چون شکافته شود آن غلاف از آن دانه سرخ مانند خون شبیه دانه انار و کثیر العدد و کوچک ظاهر میشود و میان آنها ای
آن چیزی نفیس رنگ بیخ یا شش بیخ نر آن بسطبری انگشت بدرازی یکشبر و سفید مزه آن قابض و بیخ ماده آن منشعب و چند شعبه هفت یا هشت
هر یک شبیه بلوط مانند بیخ خنثی و از مطلق آن مراد بیخ نر آنست و گفته اند رومی آن افضل از هندی است بهترین آن رومی سبطر غیر کرم ناهور
آنست و از خائیدن آن بعد ساعتی از آن حدت و حرارت با آنک لخی ظاهر شود و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گویند وقت استعمال بار یک سو
بعل آرد و بعضی گفته اند برای امراض مردان نر آن برای زنان مخصوص امراض رحم ایشان ماده آن انسب است گرم و خشک در سوم و نزد بعضی
مائل با اعتدال در حرارت و بقولی گرم و خشک اول و گویند در دوم و شیخ میفرماید گرم است نه شدت در آن بحقیقت قبض با تحلیل و تفتیح و تقطیع
و لطیف و جلاست چون آنرا زمانی اندک بخامند بعد از آن در آن حدت مایل قبض ظاهر گردد و لهذا اطلاعی آن آثار سیاه از بشیره دفع کند و آن نافع
نقرس است مفید است بصرع حتی که تعلیق آن و تجربه کرده شد تعلیق آن و جهت صرع نافع یا فتم بنوعی که از جد کردن آن از صاحب صرع عود نمود
صرع او پیوسته می گفته که تدخین ثمر آن نافع مجنونان و مصروعان است و لعل کننده آن و همچنین اگر بگیرند ثمر آن و با پنجه بین بخورند نفع شدید نماید و
شیخ الکریس نوشته که گمان من آنست که آن قسمی از فافا و انیا می رومی باشد و آنچه بطون ما از هندی آید آنرا اثر بسیار در این باب نیست شرب تخم آن
پانزده حب با لعل یا شراب نافع کابوس است آن حبس شکم نماید چون مطبوخ آن با شرب نرخت قابض بنوشانند و منع مواد منصفه بسوی معده
نماید و تخم آن مقوی معده و مسکن اوجاع و لنع آنست بیخ آن جهت یرقان نفع بخشد و سد و جگر بکشد و چون با شراب یا مدرات بنوشند تحریک
حیض نماید و چون زنان ذی نفاس بیخ آنرا بقدر بادام بخورند از فضول نفاس ایشان را پاک نماید و در آن فضول هذا مقال و شیخ و بعضی
گویند از خواص آنست که چون بر انسان تعلیق آن نمایند از حدت صرع ایمن گردد و همچنین اگر بر صاحب صرع تعلیق آن کنند از آن صحت
یابد و این خواص مختص برومی فایق تازه است و آشامیدن بیخ آن بقدر یکدرم در شراب عقیص یا شکر شیرین کرده یا با مشروب شیرین دیگر
جهت صرع و ریشه و لقه و دام الصبیان و اکثر امراض سر و تفتیح سد و یرقان و درد کرده و شانه و شکم و درم و ادرار بول و حیض و نقرس مفید
و تخم آن خراج اخلاط لزج و جهت فالج و ریشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و سکین اوجاع نافع و طلای آن جهت نقرس و تدخین
بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض مؤثر و تعلیق ثمر آن در قلاده اطفال و بدست و تعلیق بیخ آن خصوص نر آن که بطول سوراخ کرده باشند
جهت منع رسیدن اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام دماغ ایشان جهت درد معده سرد مزاجان و مسافران در بیابانها باعث شام از آفات

که آن گرم خشک در سوم است قوت اول آن تخمین قوت ثانی آن جلا و قوت ثالث آن ادرار کند و چکانیدن آب آن در بینی منقی دماغ است تنها و بارون
کل نیم گرم چکانیدن نافع در دست با جگله آب فراسیون نهاده و با غسل چشم کشیدن جهت تیز کردن بصر و جلای آثار سفیدی بسبب جدت قوتیک دارد و
رفع اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب سلاق و دمه و غشاده و نزول آب چشم نافع و ضاد مطبوخ آن با آب جهت اتقاق جفان خصوصا
بارون بنفشه و رسانیدن بخار آن چشم مزیل زردی یرقان است چون اول آب انار ترش بر جرب چشم بالند پس عصاره فراسیون بر آن مالند تا لیل
گرداند و نیز داخل شیا فاق مقوی بصر کرده میشود و چکانیدن عصاره آن همچنین مطبوخ آن بشرب گلو ش جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ سمع و ازاله
و گوش کینه مفید و خاییدن برگ آن جهت امراض دهان استحکام دندان مؤثر و آن منقی سینه و ریختن است اگر نیم گرم آن با شربت بنفشه و یا با
جلاب بخورند جهت سرفه رطوبت فروح سینه و ریه و تنقیه آنها از نفث و ریم نافع و از نیم گرم یا یک گرم با طبع زوفا و روغن بادام شیرین جهت پاک
کردن سینه و ریه از اخلاط لزج و عجیب بالفعل شرب آن با شکر و یا با عسل یا با آب انجیر جهت ربو و ضیق النفس و سرفه بلغمی و قطع فضلات غلیظه مفید
و چون سبوس گندم در آب جوشانیده صاف نموده در آن فراسیون خشک نیم گرم جوش دهند تا غلیظه مثل حریره گردد پس صاف نموده نیم گرم بنوشند
جهت سرفه مفرط عجیب الاثر و تا هفت روز بنوشند و مطبوخ گل خشک آن با آب یا عصاره تر و تازه آن با عسل جهت قرحه ریه نافع و برگ خشک آن
جوش داده صاف کرده و یا برگ تازه آن کوفته آب آن افشوده بقدر یک و قیه با آن شکر نوشیدن جهت قرحه ریه و در بود سرفه نافع و شربت آن بدست
و چون خشک آن با آب یا عصاره تر و تازه آن با عسل جهت قرحه ریه و در بود سرفه نافع و شربت آن بدست
در دهل و ضیق النفس خاییدن برگ آن فرو بردن آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن آن مفتحه جگر و سپرز و سوط آن جهت یرقان
و آشامیدن طبع آن و یا عصاره آن بارون گل و یا بازیت جهت درد معا و تحلیل ریا غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم ادویه منقی
بدن است از فضول غلیظه و برای درو طحال و پتور ضاد آن نافع آن و در دشت است و آشامیدن آن خصوصا با آب یا ساجت تنقیه رحم و ادرار
حیف و تسهیل لاد و خراج مشیم و متقا چنین بدستور ضاد و جلوس در طبع آن و چون در آب و زیت و یا با آب تنها طبع دهند و با آن کما د نمایند برغانه
مردان و یا زنان جهت رفع اوجاع مثانه حاد از ریا ح و عسر البول و ضاد برگ تازه آن زیر زبانت جهت رفع تعقد امعاء و در آن بغایت نافع و فرجه
آن با عسل تا هفت روز بهیم جهت اعانت بر حمل سریع الاثر و با جگله فراسیون در نفع جمیع ریا غلیظه است بشرب ضاد و کما د هر نوعی که استعمال نمایند
و در دکا سره و خاصره و پهلوها بسیار مفید و ضاد برگ پخته آن با آب محروق با عسل جهت تحلیل ادرام و تنقیه و جلای چرک قروح و نشو و عفن کهنه
خبیثه و گوشت فاسد متاکل و قطع دغس و تحلیل خنار و بر و انفجار و مایل و جراحات خام بدون اذیت قروح را التیام دهد کیلانی گفته
ضاد برگ آن با عسل منقی قروح پر چرک و گوشت متاکل است چون عصاره آن باندک گلاب حل کنند و بسال میخته بر جراحات کهنه خبیثه ضاد کنند جلا و
آنها کنند و چون از آب و مایل جراحات تازه ضاد کنند تحلیل و انضاج آنها بلا اذیت کند و چون تازه تر آن کوفته با پیچیده کرده بزرشته بر ادرام هر نوع
که باشد ضاد نمایند بزودی تحلیل دهد و ازاله اتقاق عارض بانسج و دهن جبر کس نماید و چون در زمین معالی بکنند بمقدار یک انگشتان در آن بخوابد و در قعر
آن ریگ فرش کرده در آن آتش افروزند و بعد گرم شدن آن آتش ابر آورده در آن برگ فراسیون فرش نمایند و مریضی که از سردی و ریا ح
نیم گیر شده باشد بدن او را چرب کرده بر آن بخوابند و دیگر فراسیون بوی اندازند و بالایش کاف بپوشانند و تا زوال گرمی آن همان نوع خوابیده
دارند در رفع مرض و مجرب گفته اند چون در خم آب انور بقدر یک ما طویطس برگ فراسیون تازه کوفته یک لکوک انداخته سر آنرا پوشیده سه ماه
بگذرانند پس بر آورده صاف کرده هر روز بنوشند و رفع ادرام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد یار و بغایت نافع دانسته اند و گفته اند از آن که
ادویه است در امور مذکوره و آشامیدن عصاره برگ آن جهت رفع سمیت ادویه قاعه مانند فطر و مثال آن و ضاد آن بانمک نافع گزین سگای و انما
صاحب منج نوشته که فراسیون در مطبوعات استعمال میکنند و مضر کرده و مثانه است مصلح آن صمغ است بدل آن زوفا خشک گویند که آن کرده و مثانه

و قایم مقام فریون استعمال میکنند و بعضی صنغ آن میگیزند و بجای فریون بکار می آورند و ایشان درین بعید از حق نیستند و احد تعالی اعلم و بعضی گویند که
صنغ شجر شبیه بقنادست در شکل و در بلادیکه آنرا و طومولیا س گویند میبردند و آن شجر را شتر میزنند و از آن رطوبت بسیار بچکد و منجمد میگردد و آن
صنغ است و بعضی نوشته اند که صنغ نباتی است شبیه نبات کاه و کاسنی و شیرار و دو قسم میباشد قسمی برگ آن سفید و نبات آن پر شنبه و خار دارد
و قسم دیگر برگ آن سیاه و خار آن تند تر و باریک تر و شیر آن بیشتر و نسبت آن بلاد لیبی و حبش و سودان و بسبب حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور
زیر نبات آن شکنبه گویند و خوبشسته و ظرفی نهاده میگذارند و در حریر یا نمد نیزه و غیر آن بان میسازند که شکافته گویند پس در می شود تا بوی
آن بمشام شان نرسد و یک دفعه شیر بسیار از آن فرو ریخته و شکنبه جمع میشود آنرا خشک کرده با طران می زنند و گویند صمغ ترین همه اقوال این قول غلطیست
که روایت کرده اند از کسانی که آنرا دیده اند و در بلاد بربر و کوه در آن که آنرا بر بریه نامند و در آنجا کثیر الوجود است آنرا بجای بلاد دیگر می برند و آن شیر و نوع
نبات است یکی شبیه نبات کاه و پر شنبه و خار آن پر شیر و دوم برگ آن سیاه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین خارهای این باریک و تیغ تیز و
شیر این بیشتر از اول با چکله بهتر است آن صاف تازه خاکستری رنگ بایل بر روی و تند بو و با حدت طعم که چون بر زبان بگذارد زبان را بسوزد و بعضی
سوزش آن باقی میماند و هر چند تند تر و تیز تر باشد بهتر و تازه تر است زرد و آب روغن زیت گداخته شود و سبک زن و مخل باشد و کهنه آن سرخ
رنگ شکر بود و زرد گداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و خشوش آن که از آن زرد است و صمغ عربی میسازند و صاف مذکوره نمی باشد و گویند اگر بخار
آن در وقت گرفتن شیر بزدان برسد میزدان پس باید که در آن هنگام دهان را بپند نمایند و بقل گیلانی این کلام معتبر نیست مگر سزاوار آنست که دهن را
در وقت سائیدن فریون بند سازند تا غبار آن با عالی خیشوم نرسد که آن محدث احتراق شدید است و اول کسی که این صمغ بی برده بود فاسطک یونیه
بوده خود و یا آنکه اطباء عصر او یافته اند و قوت آن تا چهار سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف تاده سال باطل میگردد و گویند چون آنرا با باطل متشکر
ظرفی بدارند قوت آنرا نگه دارد و در هیچ وقت قوت آن زایل نمیکردد و این مولف گفته اگر فریون اینون برود با هم در شیشه کنند هر یک دیگری را
غالی میگردد و بعد یک اثری از آن هر دو باقی نمی ماند و آن گرم و خشک در اول چارم است و گویند در آخر سوم و بعضی خشک در سوم گفته اند و حاد و کال
ملطف جالی محرق با سخنان شدید خصوصاً تازه آن که در سخنان شدید تر است از حلیت با آنکه هیچ صمغ در سخنان مثل حلیت نیست و گیلانی گفته که این
دوا بسبب فراط حدت خود بغایت قوی الحار و شدید التحلیل و تحفیف نهایت قوی الجذب محرق مفرج و گویند که مسهل بلغم لزج و زرد آب
و سفی فضول بلغمی از اعصاب مفاصل و بلغم ناشب در ورکین پشت و امعاء و ناف و در الشلب صداع باره و شقیقه و لقوه و فاج و استرخاش و تشنج متبانی
و رسته و خدر و دوار و سرد و صرع و سکنه و کابوس و جمود و شخص و نزول آب در چشم و استسقا و طحال و قولنج و سردی کرده و عرق النساء و مفاصل
و در پشت و درک بلغمی و دافع سموم بارده و مسکن تمام خبریان است و تسعوط مقدار عدس از آن در شیر و خمر حل کرده جهت لقوه نافع و در روغن
جبهه الحضره حل کرده مالش آن بر روی صاحب لقوه نیز مفید و بدستور خوردن حب آن که از ربع درم آن و از سکبج و قمل و اشق هر یک نیم درم
ساخته باشند مثل لقوه و استرخاست و اکثار بوییدن آن نافع است فاج را بجهت آنکه تنفیه و باغ میکند و مواد را از جانب نخاع بسوی بینی میل میدهد
و تسعوط مقدار یک شعیر و آن باب مرزخوش یا آب افشوده چقدر با آب افشوده سیرتر حل کرده نافع است فاج را بجهت آنکه تشامیدن آن باره
مناسبه نیز آنرا و استرخاش و بلغم و بقول شیخ مالش آن بر فاج و خدر بغایت نافع باین طور که فریون را در روغن گرم مثل روغن زیت و سوسن حل کرده
بمالند و مالیدن اعضای مسترخیه بر روغن زیت که در یک رطل آن مقدار سه درم فریون حل کرده باشند هفت روز و یا شش روز و اقل سه روز استرخا
و فاج و اکثر امراض عصبانی را نافع و اگر آنرا بقیر و طی بیامیزند و حدت آنرا شکسته باشند بر روغن و موم و بان مالش نمایند آن هر دو را نهایت نفع
بخشد و اکثر مالش آن زیاده از هفت روز و مقدار فریون از سه درم زیاده سزاوار نیست بدستور مالش آن بر روغن قسط یا روغن غار حل کرده
گرم نموده نافع است از برای فاج و استرخاست و آنکه مصنف عصب ملطف و محلل بلغم است و چون یکا و قیه آنرا باریک سوده و در یک رطل زیت که در آن

و دوا و قیوم گداخته باشد داخل کرده صلاهی نمایند تا مثل مرهم شود و اندکی ازان بالند فلج و استرخا رافع بین نماید و چون مقدار یک انگ ازان سائیده
 بر زده تخم مرغ نیمه شست سرشته بخورند استرخای اعضا رافع بلغم بخشد و چون فرقیون را با بعضی روغنهای گرم مانند روغن قسطور و روغن سداب
 آمیخته بماند تشنج بلغمی را رافع کند و اگر بوزن آن چند سید ستر و عاقر قمر حار زیاده نمایند نافه بشد همچنین مالش قیروطی مذکور و خوردن آن با دویه
 مناسبه ریشه بلغمی را نافع و مالش کیدرم فرقیون در ده درم زیت کنه حلکده خدر را نافع است همچنین مالش آن در روغن ارچینی حلکده و خوردن
 آن نیز نافع خدر است همچنین شرب مالش محلول آن در روغن قنار و یا روغن حار دیگر نافع است آنرا و چون سی درم آنرا در روغن مناسب
 حلکده شش روز بآن مالش نمایند خدر را مفید است و عطسه آوردن به فرقیون بوییدن آن و نشوق بدان بار و روغن مناسب نافع است دوا روده
 بلغمی را و چون آنرا تنها یا با دویه مناسبه دیگر بسیار باریک سائیده در بینی صاحب صرع و سکت و مندانغ است آن هر دو را و چون باب گرم حلکده بدان
 غرغره کنند صرع را نافع بود و چون فرقیون و تافسیا و امثال اینها از دویه محرقه و محله مواد و مفرقه عضو بر جای صعود و انحراف در حال صرع حادث بشارکت
 دست و پا بسبب صعود و ریح مصرع از آنها بسوی سر نافع است آنرا و لازم است که این طلا بعد از بستن بالای آن عضو باشد اگر ممکن باشد و خوردن
 ربع درم ازان با دویه مناسبه نافع کابوس است ریختن یکا و قیه فرقیون در یک پل روغن یا سمین حلکده بر سر صاحب جمود و تشنج و همچنین طلا کردن
 فرقیون و چند سید ستر سوده در روغن یا سمین سر نافع هر دو مرض مذکور است و چون لعسل حلکده و چشم کشند جلای چشم بقوت نماید و نزول المار را نافع
 و لیکن سوزش سرخی آورد و سقوط آن باب چقند جهت سبل و معه و سرخی چشم و تنقیه دماغ مفید و آن نافع است سقاود دفع زرداب از بدن و منقح آن
 و نافع طحال و قوی و سردی گرده و اوجاع مفاصل و عرق النساء و درد و رک و کمر بلغمی و بار دست چون بابر و خوشبو مناسب یا با بعضی شراب معمول
 با فاویه بخورند چنانچه صاحب کامل گفته که با فاویه خوشبو بدین جهت که بوی آن را متغیر سازد و مواد لعسل سه ابو لوسات بخورند و چون شش قیر
 بخورند سهال بلغم لزج از مفاصل و اعصاب کند و مالش آن بار و غنهای مناسب جهت درد مفاصل و ورکین کمر و عرق النساء بایست نافع و
 ضماد آن باز عفوان و افیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید و شرب آن مسقط جنین محمول آن بقدر یک حبه تا دوسه حبه در ادرا حیض محتبس
 مجرب اگر سوزش آرد و روغن گل دفع آنست و فرزجیک حبه آن با مسک سائیده در اعانت بر گل و تنگی نرج و تقویت رحم و دفع بدبوی آن
 ببعیدیل و خورگفته که آن نم رحم را بقوت منضم میسازد حتی که منی قبول نمیکند و دویه مسقط را از اسقاط جنین منع کند و آن قشور سخوان در میگرد
 می اندازد و لیکن می باید که گوشت حوالی استخوان را قیروطی و فایه نمایند و طلای آن نافع گوشت زیاده زخمها و بزخم سنگ و بانه گزیده و گزیده گی هوام
 دفع سمیت آنست گویند که آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آنست نافع گزیدن هوام و دفعی است و کسی که جلد موضع گزیدگی
 شق کند و اندکی از فرقیون در آن پرنماید از سم آن نجات یابد و آن برای صاحبان مزاج گرم و با معار دی است و مصلح آن کثیرا و صمغ عربی و گویند در
 امزج جاره و کسی که بر مزاج او خون غالب باشد خوردن آن تنها سزاوار نیست مضار اعصابی مصلح آن مقل ازرق و رب السوسن کثیرا و صمغ
 عربی و روغن بادام و افایه مانند ارچینی و سنبل الطیب و سلیمه و گویند مضرت خستین مصلح آن روغن گل مقدار شربت آن دو قیراط تا یکدرا انگ و
 در جب است که از داخل استعمال نکنند بسبب سمیت در آن و سه درم آن قاتل است چون دوسه روز بخورند که مفرح معده و امعاء اعصاب موش
 فواق و سهال و سوزش شکم است علاجش نوشیدن دونه و امتصاص آنرا میخوش معده را بر دیگر است و گویند که از خوردن آن زیاده از مقدار
 مقرر آن مینگی و سوزش اعضا و فواق و کرب شدید و لمیب لذع شدید باطن عارض گردد و مصلح آن چرب نمودن آن بر روغن و آشامیدن سوپ
 سرد کرده برنج و برنج و نشستن آب سرد و تجرع گلاب متواتر آشامیدن است جو آب آنرا و سیب میخوش و لمبو و کشکاب و روغن گل با کافور و گلاب
 و شور باهای چرب و جد و ارجرب و فادز هر حیوانی با دویه تازه کا و خوراندن و صند بارده بر جگر گزشتن است گویند بدل آن در استسقا
 مازیون و در قوی و طر و ریح بوزن آن تا دوزن چند سید ستر و قسم سیاه آن قتال است صاحب منج گفته که استعمال فرقیون در روغنهای

بدون اشتقاق زمین بیرون می آید و شکل نصف بیضی مرغ که در گون باشد و بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاه و جوت آن معلوم از صفت می باشد
و گفته اند فطر سه نوع است یکی را قناع نامند و بفارسی میگویند و دوم را فوشه و سوم را فقیل و هر سه از انواع کماة است و بقول و یقین بر دوس معنی
از فطر است که صاحب جبهت اکل است بعضی از آن صلاحیت اکل ندارد و قتل کند و سبانی که بواسطه آنها فطر قاتل میگردد و بسیار است و آن مسطور گردد و قسم
اول در شور باها و ناخوش استمال میکنند و آن لذیذ است و گوشت ماکول آن از افارسی قارج و شیرازی دوم عوام میگویند و بتری کیلیک نامند و فطر و کماة
اسم جنس ماکول و غیر ماکول است و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کماة را با ماکول آن دانسته اند و شیخ الرئیس گفته که نوعی از فطر معروف بقلاعی
احدی را نمی کشد چنانکه باقی اقسام آن از کماة و فطر ردی قتل میکند لیکن از آن بیضه هم میرسد و خشک آن در روات کمتر و همچنین جالینوس کتاب
جودت کیموس و روات آن نوشته آنچه از آن لایط نامند و آن قلاعی است ندیدم که احدی از خوردن آن مرده باشد ولیکن قومی را از آن مرضی که آنرا
جولادی نامند یعنی بیضه عارض شده بسبب آنکه ایشان را مضطرب است حاصل هر چه از آن بی لزوجت و بی پودینه و سفید مال به تیرگی و کوچک باشد و در
زمین پاک و نیک روید ماکول است سیاه آن غیر ماکول و رعایت است همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آن که در آن لزوجت بسیار و یاد آن عفت
و مانند شج غلبه چیز می باشد و یاد زیر و درخت زیتون و انجیر و گردگان و گیاهای سمی و متوعات و یاد در گن جیفها و نزدیک سورخ حیوانا
سمی و مانند انهار وید همه قتال است و گوشت سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و گوشت آنرا که در کشمیر کماة کچھو نامند از نوع ماکول
آنست و گوشت فرق میان سمی روی غیر ماکول آن و میان ماکول آنست که چون غیر ماکول را ببرد و بگذارد زود فاسد و متعفن گردد و همچنین هر چه
را بآن گذارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی گویی نامند و فطر غیر ماکول را پد بهیر او شمی را چتر گویند و شمی را گن و بول و قسم اول بهتر است
اقسام است با آنچه ماکول آن سرد و تر و در سوم و گوشت سرد و در دوم و شیخ نوشته که سرد را آخر سوم و تر و در قرب آنست و بقول شراح گیلائی طبع آن
لامحاله بار و خالی از اجزای است که بدان حرارت باشد و این از طعم آن که فله مثل آب است ظاهر میشود و تبرید آن باب است لهذا آن محدث اراض
شدید البر و مثل خدر و فاج و رسته و سکنه است اما رطوبت آن بسیار نیست بهر آنکه نوعی که جوهر آن کثیر الما است کثیر الاضیت نیز هست پس طوبت این
نبات بسیار نمیباشد بخلات برودت آن اکتال آب تازه آن جهت بیاض چشم و تقویت باصره و جرب پاک و جرب چشم و نافع نزول آب خصوصاً
چون سر را بدان پرورده کنند و خوردن سائیده خشک آن رافع اسهال و ذرب و زرق الامعاء و ضما خشک کو بیده آن با ششم ماهی جهت
فتق و قیله و برآمدگی ناف و کثرت خوردن آن مضرو ماغ و معده و مورث خدر و فاج و سکنه و نطخ و ویر و ششم کثیر الخذا و مولا خلط غلیظ روی
و عفن و کثرت آن مولد بیضه و چون قبول غلظت کند بزودی متعفن گردد و بعد از افراط و مسدود و مورث قویج و در معده و نیز کثرت آن باعث
عسر البول و مداومت آن قاطع نسل و بهترین مصلحات آن اباریر حاره و مری و خردل و طبع آن بانگ شبت و پودینه و صغتر تر و خشک و
جوق حبلی و روغن کنجد و زیتون و فلفل و بالای آن نوشیدن بنیز شدید و یا لیسیدن سکنجبین که در آن پودینه نخته و کف بوره بر آن پاشیده
باشد و نیز خوردن مرهای زنجبیل و جوارشات مناسبه مانند فلافل و کمونی و فلاسفه و مثال اینها و آنچه شیخ نوشته که استصلاح آن بوشانیدن و با
آن داخل کردن کثری تر و خشک کنند شراح گیلائی گفته که اصلاح آن بکثری شاید که بخاصیت کثری باشد و خاصیت آن بکردن ذبحه است
و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضه مرغ و یا با گوشت خوردن مضرت ضرر در خوردن خشک آن کمتر است در ترک تناول آن
خیب بسیار است گویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد بگز و سوز آن فطر در معده او باشد در هیچ دوائی فایده
نمی بخشد و سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد او را عرق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قویج و خقاق و ذبحه و تشعیر عارض شود
و تریاق آن خوردن قطعات مانند ترش آب پودینه و آبکامه و بوره ارمنی و نمک و سکنجبین یا پودینه کوبی یا سرکین خروس و سکنجبین
عصلی یا با سرکه و یا خاسته چوب انجیر یا آب گرم و یا با نذکره و نمک و طبع صغتر و یا خوردن غسل بسیار است و تریاق اربعه و سکنجبین و

این و هم است که در آن وسیقورید و ساقانده و آنکه بعد آن آمده یعنی جالینوس بنا بر اتباع آن حسن ظن آن و کازرونی گفته که من نیز درین
قول شیخ که از جالینوس نقل کرده مترددم زیرا که از تجارب هندیان آمده که فلفل از بلاد می و دار فلفل از بلاد و گریم آید با جمل فلفل هندی است
که در بعضی بلاد هند و بنگال و جزائر ملک و کمن بهم میرسد و گویند نبات آن دو نوع میباشد یکی شبیه به نبات دار فلفل و بر مجاور خود می پیچد و برگ
آن شبیه برگ تنبول و از آن کو چکتر و در ملاست از آن کمتر و صنوبری شکل و تند طعم با عفو صفت و تلخی و شمر آن که فلفل است خوشه دارد
در هر خوشه ده بست و ده متصل بهم و بنامی سبز و بعد از رسیدن کبود و بعد از خشک شدن سیاه و با سنگ و چین دار میگردد و دوم نبات آن
بقدر دو سه ذراع و برگ آن شبیه برگ غنبلت از آن اندکی دماز تر و در عرض کمتر و با حدت و اندک تلخی و شمر آن در خوشه شبیه بخوشه
غنبلت بزرگ تر از آن و دانه های شمر آن مانند دانه های شمر نوع اول و آن دو نوع دیده شده یکی سیاه پوست پر شکنج آنرا فلفل سیاه
و هندی کالی می گویند و دوم سفید پوست و طعمش کو چکتر از سیاه آن و این را فلفل سفید و یونانی فیفرین نامند و گویند نوع سفید شاید
همان سیاه باشد که بسبب سودن و دانه های هم پوست سیاه آن جدا گشته سفید میگردد و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته
و این اصلی ندارد بلکه درخت نوع سفید آن جداست ولیکن شبیه با هم و این قلیل الوجود و تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازک تر و شکن آن
کمتر و اندک طعمش کو چکتر فلفل بر بیستانی میباشد بری آن قوی تر از بیستانی و بهترین آن تند طعم و تیزی بی آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آنست
نوع سیاه آن گرم و خشک در سوم و شیخ الرئیس گفته گرم خشک در سوم تا چهارم یعنی در آخر سوم و سفید و یا مقشتر از پوست سیاه آن گرم و خشک
در اول سوم و گویند سفید آن گرم در سوم و خشک در چهارم و گویند سفید در حرارت کمتر از سیاه است سیاه آن در پوست زیاده از آن و این
تکیند و حرارتی نوشته که فلفل سیاه در حرارت شدید تر از فلفل سفید است فلفل سفید در قوت ضعیف تر از آنست زیرا که بی کمال نرسیده
و نوع آن شبیه بقسط سیاه است حار و حریص و آسرو می گفته که فلفل ازاد و یکبارست لطیف و گاه اهل بلاد هند و طب آنرا در محلات و رواج
اغذیه استعمال میکنند بجمه بقول شیخ در آن جذب تحلیل و جلاست آن مستاصل بلغم لزج و ازاد و مسکن از جاع بارده و سخن عصب عضلات
و آن موافق صحیح مزاجانست کیلانی گوید که بدین جهت در قوایل اغذیه صحاح قدر قلیل از آن می افتد و اما استعمال سوده آن بشر برای معالجه
امری دیگرست قرشی گفته که این بی شک صحیح است تجارب شهادت آن میدهند ولیکن هر گاه چنین باشد پس چگونه ممکن است که گرم و خشک در
درجه چهارم بود و معلوم است که آنچه درین درجه باشد آن قوت حرارت بیوست خود ملاک کند فلذا حق آنست که حرارت فلفل تجاوز از درجه
اول بسیار نمیکند و فلفل سفید از آن ضعیف ترست قوت فلفل سخن است و سفید قایل تر از سیاه و سیاه در حرارت شدید تر از آن و لایق تر و
آن کاسه راجح و موافق سرد مزاجان و مزمل آروغ ایشان و سبدرق اغذیه و قاطع جمل طعام غلیظ و باید که از آن صاحبان جگر گرم خشک قلیل الهم
و قرص باطنی و ورم یا الم در مجاری بول و رتبه فصل گرم چنان نمایند و تاسخ شدید نوشته که آن موافق کسانی است که مزاج ایشان در صحت
مائل به رطوبت باشد و با قوت تر یا قیاس است و چون در اغذیه مطبوخه خل کنند از آن به موت آنها نماید یا سیاه از کوم و اعانت بر هضم
آنها کند و طای آن بالظنون بنایت جالی بهی و سرخ کننده خسار و باز رفت تحلیل خنایر و رافع و اخس بر حسن مزاج آن و با اجابت
رویائیدن ناخن اهل شده و قو با و غیره با تکرار عمل و مداومت و بدستور با پیچ مرغ و با آرد با قلا و نخود جالی بهی با پیاز و نمک سود و جهت
رویائیدن سوی در جای دار غنبلت بعد از آن که او را بقوت تمام ببالند و با محلات جهت تهج و بی و با مرهم و کلیون جهت تحلیل و آرام بخشی
نافع و چون آنرا سائیده با اندک آرد کنند و در غن آینه بر او مرهم ضا و کنند نفخ و نفجار آن نماید و آن مقوی حافظه و صاحب جمیع امراض
بار و عصب را بسیار سفید و سخن عصب عضلات به تسخینی که درین دوا می دیگر با آن نمیرسد و خائیدن آن با موز کو ای قطع بلغم و دفع رطوبات
از نوامی سرد خلق و معده کند و چون آنرا سائیده و زیت بنفشه و بدان مالش نمایند فایده و خدر و تقوه و جمیع امراض بارده و طبایف کجاست

و عصاره که بران سردی غلبه کند گرم گرداند و باطل آن فادر بهر جهت امراض عصب است و سیاه بهتر برای عصب است بدستور آشامیدن آن
با دوی مناسب جهت امراض مذکوره و اکتحال آن جلای چشم و بیاختل آن ناخنه و رفع ظلمت بصیر نماید و چون مسکه جو شداوه منقعه نمایند در د
دندان را نفع کند و نیز مطلقا مطبوخ آن در کلاب جهت رفع نزله بار و درد دندان و بشو منقعه آن با پوست خشتاش جو شانیده و همچنین
سنون بدان جهت درد دندان کم فروده نافع و چون با مسکه تخمک بدان نمایند خنایق بلغمی و سوداوی را نفع بود و آن جهت دفع سرفه
بار و طوبی ضیق النفس در دسینه و در بوب و با عمل جفت تنقیریه از بلغم و منع اجتماع رطوبات لزج و بلغم در سینه و بدستور بالعوقات و حریره
های مناسبه و بقول شیخ چون فعل را در لعوقات استعمال کنند سرفه حادث از بلغم لزج و اوجاع صدر را که سبب برووت باشد موافق بود
و بقول گیلائی احوال آن در اجزای ناخوشش ماکولات تند ریتان مزید شتاه و معین برضم طعام است چون با عمل آب بخور جهت ریح عارض
در معده نفع کند و آشامیدن آن طبع بلغم و سخن و مقوی معده و ملو و باضم طعام و شوی سرفه و روع ترش و طعم اغذیه غلیظه و غلط غلیظه و مرقق
خون غلیظه بار و مزاجان و دفع و خام و ریح و غصص با بک خار از جهت تحلیل نفع و غصص شرب ضاد آن با مسکه محلل صلابت طحال و
عداوت آن مانع قوی ریح و بلغمی و آن اطلاق شکم و ادرار بول و حیض و خراج چنین نماید و گویند قلیل آن اسهال آورد
و کثیر آن قبض و ادرار نماید و شرب آن با عمل و آب قطع بلغم لزج مجتمع در معده و با دوی قاصده جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمل
آن مخرج چنین بعد از جماع مانع حمل است و آن محقق شدت قوت و حد و تحلیل قوی بخلاف دار فضل و گویند که خوردن
آن با شیر و شکر جهت تقویت باه نافع و چون بار و غن با اندک زرد چهای بارده را مفید بدستور شرب آن فادر بهر سموم است آشامیدن آب
گویند جو شانیده آن جهت نفع سمیت مارگزیده و عقرب گزیده و فیون خورده که مکرر بنوشانند و قوی کنند با بقای اثر سمیت جهت سموم بار و
مطلقا و سمیت پیش نیز مفید باشد بر وزن آن نیز حکمای هند میگویند که چون پیش را مکرر با فضل و آب زنجبیل تازه سخن بلغم نمایند نفع سمیت
آن میشود و گفته اند چون مارگزیده آنرا بنمایا اگر حدت آنرا دیر باز هر دران چندان اثر نکرده و اگر در دنیا بهر دران بسیار عمل نموده و این امتحان
قوی است از برای استخلاص از سم و یا تاثیر آن که تا به حدت و آن مصلح گرم مزاجان و بخش سینه و خلق و مضر جگر حار و کرده و کسانی که خون
در ابدان ایشان و نور نداشته باشد و بجاوت باطنی و لم عارض مجاری بول و محقق منی فصل گرما و جوانان گرم مزاج را و امراض حاره
حاده مصلح آن ادران بارده و در سرد مزاجان عمل مصفی و گویند صلاح آن در گرم مزاج با مسکه و ربوب فواکه ترش و اجرام آنها و شرب آب
برن نمایند و مضر کرده مصلح آن عمل مقدار شرب آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن زنجبیل و دار فضل است و گویند یک نیم وزن آن فضل
سفید و فضل سفید بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه آن و بقول شیخ فضل سفید در کتال چشم داخل کرده میشود و
جلای بصری نماید و آن صالح تر برای معده بار و قوتیر جهت تقویت آنست بهر آنکه فضل سفید نفع معده نمیکند مثل فضل سیاه و جهت آنکه
فعل آن شدید فعل دار فضل است و فضل سفید در ترایات می افتد بهر آنکه دران ترایات است بدنسب نافع سموم و گویند بدل آن
کثر از وزن آن فضل سیاه است زنجبیل نیز بدل آنست افعال و خواص این بقول اطباء انگریزی در ملاک سیر گذشت و بقول اطباء
هند در مرج سیاه خواص فضل مالی سیراتی دار فضل است گویند فضل الماریست فضل البری و فضل متقابله تخم پنجه است
و فضل متقابله حرف بابی را نیز نامند فضل خواص و فضل الا خواص مامودانه است که حب الملوک نامند فضل و از برای فضل
فضل السودان بضم سین مطه و سکون و او و فتح دال مطه و ایف و نون آبن و اخذ گویند که آن دانه است المس شبیه جلیبان
و غلات این مانند غلات آن و سیاه رنگ تند طعم مثل فضل با انوک لخی و نبات آن شمشی که چک فبت آن بلاد حبش و بربره سودان
ست از انجا بصری آورند و اهل آن بلاد بجای فضل استعمال دارند گرم و خشک آخر دوم و محلل ریح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سد و با عمل

و گویند که خوردن آن با شیر و شکر جهت تقویت باه نافع و چون بار و غن با اندک زرد چهای بارده را مفید بدستور شرب آن فادر بهر سموم است آشامیدن آب

محركه جهت در دندان و حرکت آن قوی و ایلاوس نافع مضر خلق مصلح آن غلبه و معدل سرد و مرطوب آن مقدار شربت آن تا دو درم
 و حکیم عبدالمجید در حاشیه تحفه نوشته که بیهودی آنرا کج صبح و لال میخ نامند نبات آن باین شجر و گیاه تا بد و ذراع است برگ آن مانند برگ یکن
 سبز و گل آن سفید مانند گل آلوچه و ازان بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انگشت و مستطی بر منبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ
 غلیظ تر از طرف دیگر آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ برقی میگردد و تخم آن سفید شبیه به تخم جوز مثل و ازان کوچک تر و آن سرد و رعایت
 حدت با اندک نمکی است و در خواص آنند در فلفل و حرارت این زیاده از است چنانکه باین مصلح ضرر مایه است و در خواص دیگر بنوعی است که
 مسطور شد و مؤلف مخزن گوید کسی که آنرا گاهی بخورده و گرم مزاج باشد بجز در رسیدن آن بزبان او و یا بکشم او سوزش بسیار میکند و درم هم میرساند
 و نیز نوعی دیگر که از فلفل تخم آن می آید و در بعضی با عنایه کارند برگ این ازان اندک عریض تر و ثمر آن مدور بقدر آکوی سیاه و پوست آن
 بعد رسیدن سرخ و با شلخ میباشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست و رانم نوعی دیگر آن بنایت کوکب دیده و آن در نبات
 حدت میباشد فلفلس یونانی نوعی از شمشاد است **فلفل الشام** تخم مخلص است **فلفل الصقالیه** گاهی باین اسم تخم فلفل است
 نامند و نیز گاهی تخم حرف را گویند **فلفل القرو** و حب الکنم است که تخم رسته باشد **فلفل کوهی** اسم تخم فلفل است **فلفل الماء** بقول
 و یسقورید و کنی یونانی او زر باری نامند و معنی آن **فلفل الماء** است چه او زر یعنی آب و باری یعنی فلفل است و آن شیشیه است که
 در آبها ایستاده میروید و لهذا آنرا **فلفل الماء** گویند برگ آن شبیه برگ بید و گویند شبیه برگ فلفل و نیز گتر ازان و بسیار سفید و نرم و نازک
 و ساق آن پر گره و شاخهای آن بقدر یک ذراع و دانه آن کوچک در شاخهای صغیر و دیده و مخرج آن از پنج برگ مجتمع بعضی آن بعضی
 شبیه خوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل و بی خوشبو و بعضی عوض فلفل و افادیه خشک آنرا سوده را غذیه استعمال می نمایند و قایم مقام
 آنست و انغذیه را خوش مزه و خوشبو و سریع الهضم میگردد و پنج آن دراز و بی منفعت گرم و خشک در درم و حدت و استخوان آن کمتر
 از فلفل و گویند برگ آنرا دوست میدارند چون بخورد هلاک میشود و گویند پنج آن در دندان دردناک گذشتن در دآن ساکن کند و اگر
 ادمان آن کنند قلع او نماید و خوردن آن مسخن معده و جگر و باضم است و چون برگ آن و ثمر آن کوفته او را بمی مزه صلب طلا کنند
 تحلیل نماید و آن شدید الجلاست چون خشک یا تازه به ثمر آن ضایع کند رقع آثار کتبه الدم و کلف و نش کند مقدار شربت آن تا دو درم
 افعال و خواص آن بقول هندیان در جل پیل مسطور شد **فلفل مویه** بضم میم و سکون و او دفع یا احتیانی و با یونانی فیورین بیهودی
 پیل مومول بلام در آخر و پیل مومور برادر مملکت نیز گویند و مومول و مومولت اهل هند اسم پنج است پیل نام دار فلفل یعنی پنج دار فلفل و لهذا
 گفته اند که آن پنج دار فلفل است و جالینوس گفته که آن پنج فلفل است استحقاق گویند که آن عروق باریک شبیه با سارون و باریکتر و رنگ آن
 مائل ببنفش و حضرت و تند طعم خوشبو است از بلاد چین می آورند و ثمر آن در شکل و رنگ مثل دانه ترنج میباشد و آری گفته که فلفل مویه
 چوبهای فلفل است حریف شبیه بقبسط و گویند که آن یعنی ست گره دار و بعضی شبیه دار و غیر رنگ مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم بهترین
 آن تازه سفید تند مزه سنگین سخت آنست در مزاج و خواص مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل و گویند گرم و خشک سوم است و اد جاع
 بارده و شنج امتلای راشدید النفع و سوط آن جهت صرع و کتبه و خایه آن نهادن یا بویزج یا غره بطبخ آن یا بویزج جاذب قاع بلغم اندام و جهت
 مذکور و نافع و آن شیمی طعام و باضم آنست حرارت معده را برافزود و گویند مخرج مرطوب و سودا است جهت امراض طحال دفع کند و آنرا
 خاصیتی است در دفع قوی و کسریای بارده و چون با سرکه سائیده طلا نماید صلابت طحال را سوده و ضاآن جهت جمع و درک عروق
 و فقرس مفید و آن هیچ باه و مس رنگ بشه است طلا و باجمله قوتی از دار فلفل شرب او ضاا مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال و
 بدل آن بوزن آن دار فلفل و گویند بوزن آن نار خشک و ثلث وزن آن سورنجان و ثلث وزن آن مغز قلم مضر گرم مزاجان و

فلفل الشام
 فلفل الصقالیه
 فلفل القرو
 فلفل کوهی
 فلفل الماء

بودینه گویند صاحب جان نوشته که آن سه نوع است بری و خیلی و نهی اما بری از اهل اندلس بلاد و عوام مصر فلیه و اهل شام صغری و یونانی
 غلیجیون گویند و برسانی قرینا و ایرا و قرینا و درین آن قرینا و فلیا و تبری یا بور و ساق آن متفرق و تند بود با عطریت و برگ
 آن ریزه مائل با سدر است نازک و نرم و دانه و بوی آن شبیه بعودیج نهی است با حدی تلخی کم و تخم آن شبیه تخم ریحان و نیز نوعی بودینه
 بری را برگ دراز و نرم و مائل بسیار و گل آن خوشبو و تند و مائل بر روی و در جمیع افعال ضعیف تر از اقسام بودینه است اما خودیج
 جبلی را جبق جبلی نیز گویند و یونانی قطین و بعضی غلیجی یا غیا و بغاریسی بودینه گویند که این مشکطرا مشیم است و بعضی مشکطرا مشیم را
 نوعی از آن دانسته اند اما جمله نباتات آن بلند از زمین تا یک ذراع و شاخهای آن غیر مار یک و سخت و برگ آن مدور سخت بود و قوی از جبلی است
 که نباتات آن بسیار تند و طعم و بو و برگ آن از برگ قسم بری بزرگتر و سفید رنگ و مغرب مانند بشم و سیخ میفرماید که جبلی در طعم و برگ شبیه و فاکت
 و از آن نوعی است مسمی بعلیجیون و نوعی دیگر مسمی بعودیج و التیس و قوت این نفع مثل قوت غیر آن از اقسام دیگر حریف است و قوت شربت
 این مثل قوت شربت حاشا و در فودیج جوهر لطیف است جبلی آن قویتر از نهی است و بعضی گویند که از آن نوعی دیگر است مسمی بعودیج و التیس
 و آن در حرارت کمتر و در جود قویتر است و آن بری است این جمیع گویند که این نوع را بغاریسی مشکطرا مشیم گویند و معروف به میسی است و
 بهترین آن جبلی خوشبو تازه سبز است اما خودیج نهی بعد ازین جدا مسطور گرد و مشکطرا مشیم در مقامش خواهد آمد با جمله گرم و خشک اول
 سوم و در آن قطیف و تحلیل قوی است گیلانی گوید جبلی که نباتات آن بزرگتر ازین بلند میشود گرم و خشک در سوم است جبلی که برگ آن بزرگتر
 از اول است گرم و خشک زیاده و در کیفیت قویتر و آن شدید الیسیس است که خشکی آن تا آخر سوم و اول چهارم میرسد گرمی آن
 و در وسط سوم است شیخ الرئیس نوشته که آن لطیف بلطیف قوی است بسبب حدت و حرارت خود و خصوصاً بری آن و لهذا آن متفرج
 عضو است چون تنها بخورند در رقیق و تخمین بدن نماید و آن جذب شدیدی از عمق بدن بسوی ظاهر آن کند اگر استعمال آن از خارج کنند
 و تقطیع و تحفیف و سخاوت بجا یست کند و جالینوس گفته که درین نباتات هرگاه حدت حرارت است حار بلطیف بلطیف قوی است و در تبیل
 کافی با آنکه سخن است بحدت آنست که چون از خارج مثل ضا و نهند آن موضع را سرخ گردانند اگر آنرا انسان مدتی بگذارد و فرجه کند و از آنچه
 معلوم میشود که آن لطیف است آن دو امر است یکی آنکه اخلاط غلیظه لزج را از سینه بنفش خارج میکند و تسهیل خروج آن و تنفیس آن می نماید
 و امر دیگر آنست که آن در ارجیف میکند بسبب ترقیق خون و سهولت نفوذ آن بسوی رحم و گیلانی می نویسد که چون این دو واحد حرارت مائل
 بزرگ تلخی است پس آن لاحاله لطیف جاذب محرم شدید التحلیل است و در آن با وجود تحلیل آن اندکی قبض است بجهت آنکه در آن ارضیت است
 فلذا آن قوی معده است استلال بر قوت جذب آن از تخمیر آن اعضا را بوضع ضا و بر آن کرده میشود و استلال بر بلطیف آن بسبب
 کرده میشود و امر آن همان است که در قول جالینوس گذشت و سوم این است که شدید حراره است و برین دلالت میکند حدت و حرارت
 و حرارت آن بهر آنکه این همه افعال آن بر حرارت قوی دلالت میکند و حرارت قوی مرقق اخلاط غلیظه است فلذا آن شدید بلطیف باشد
 و این بلطیف را لازمست که شدید الانضاج جهت مواد غلیظه خام باشد بهر آنکه نضج و بلطیف این دو با تفریق میباشد و بعضی نوشته اند که آن جهت
 که از آن تنقیه فضول سینه و سوزش آن و عثمان و تحلیل ریاح و اخراج مشیم نافع و تریاق گزیریکی جوام است و بقول شیخ و چون
 نوع غلیجیون نباشد نضج را نفع کند و چنانکه آب شیره بودینه گرم گوش را بشوید و در آن تصدیع است و بودینه گویند که نفع قوی درین
 فضول از منخرین فرود آرد و سنون غلیجیون سوخته را محکم کند و چون گل آنرا با پارچه مرسته بپوشند و بپوشد زکام یابد و نفع کند و چون
 بر سر چینه مضمض نمایند و در دندان را سودد و هر طبع آن نافع انتصاب نفس است و آن قوی در اخراج اخلاط خلط غلیظه و لزج از سینه و شش
 و خصوصاً چون با انجیر بخورند و گویند همچنین شربت آن و بقول گیلانی آن مخرج اخلاط از سینه بنفش است چون در حریره داخل کنند و چون

[illegible]

فولوس فولوس فولوس قنطاریون برگ بلوط فولوس خارنه است فولومیشا آب زیتون تلخ است و آب
مای بزرگ شور را نیز گویند فولوس اسم فولوس فولون گل ارمنی است فولی برگ نبات است فولیا کرش است که بفارسی شکسته نامند فولیا غرنا
برگ زیتون است فولیا نارسا برگ ترنج است فولیا سیقی برگ خوخ است فولی جلنبوس برگ بید است فولی طافن برگ غارت
فولی طوفولس برگ آس است فولیا لیون برگ آلوست فولیس فولین ریاحه صغیر است فولیمقرن برگ توت است فولین
بروی فل است یونانی جده است فولون جده است قوم بحر بی سیر است گندم و نخود و نان و سایر حبوب که از آن نان پزند نیز نامند
فولامیر العطس با قلابی فطی است که قلقاس نامند فولان گندم و جو را نامند و سیروپاز را نیز گویند فولمه سنبلی است فولموبطیا میسر
و فولموبطی شغری یونانی جده است فولوسیمون ترس است فولمینون هرمان است فولیا بروی داچینی است فولیا نافرورج است
فولین بید است فوه بضم فاء تشدید و مفتوح و با همی فوه الصباغین عروق الصبغ و فوه الصبغ نیز گویند و یونانی دوزلوس درون
و بفرنگی روبریه بفارسی رواس رودک برود هنگ درانگیزی میسر روٹ و بندی عجیه و جول و فوه صغیرا بلاطینی ایسم و بربر و بیه
منور نامند و آن نجی است سرخ تیزه و متعل صباغان در رنگ پارچا و دونه میا شد بری و نباتی و ثمر آن در و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات
آن کوچک و خشن از یک شاخ زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع در آن تخم آن و نبات آن سنگ لاجوردین سخت و مستعمل است
آنست و بهترین آن تازه در گلین سرخ آن و در طعم آن قبض و کمی و زخمی گرم و خشک در دوم و گویند سرد است شیخ میفرماید که آن عطف الطعم است
گیلانی گوید که عفو صفت آن اندک است و کمی آن کمتر از عفو صفت گویا که غیر محسوس است حلاوت که اندک نیست و اما بعضی آثار مترتب بر استعمال آن
مثل نفع آن جهت فاجع و عرق النساء و غیر آن که از آثار عفو صفت صلاحیت ندارند آن از آثار تابع صورت نوعیه اند چنانچه شیخ بقول خود که این خاصیت
آنست تصریح نموده و فرشی گفته که عفو صفت چگونه مفتوح باشد چگونه شدید باشد چگونه نفع کند جهت هتق ابيض و تنقیه جلد نماید چگونه نفع کند
برای عرق النساء و فاجع و الله تعالی اعلم است که این غلطی از نسخا واقع شده و صواب آنست که گفته شود چنانچه جالینوس گفته که فوه تلخ طعم است پس
تلخ را این افعال مذکوره در کتاب لازم است بخلاف عفو صفت انتهی جالینوس گفته که این دو اسرغ صباغان آنرا استعمال میکنند و آن تلخ طعم
ولذا انتقی جگر و طحال و مفتوح سد و آنها و در بول غلیظ بسیار است گاهی شارب آن خون بول میکند و در حیض است قوی از مردمان آنرا ابصا جان
عرق النساء و درد و رک و کسی را که استرخا و اعضا می او عارض شود ببار العسل می آشامند و نفع بلغم می نماید و شیخ الرئیس نوشته که آن جالی با اعتدال
ست و آنرا بر قوبا و هتق ابيض با سرکه طلا کردن صحت بخشد و آن منقی جلد از جمیع آثار است آشامیدن آن ببار العسل نافع عرق النساء و فاجع که
بان در حس افت باشد و یک گرم آن با دودرم ریونجینی و یک قدح بنید جهت صغیر و مسقطه مضید و خوردن ثمر آن با سکنجبین جهت اورام طحال
نافع و آن تنقیه جگر و سپرز و تفتیح سد و آنها نماید و این خاصیت آنست آن اورا بول بشدت نماید حتی که گاهی خون بول کند و واجب است که
شارب آن هر روز استقام کند و حمل آن با عسل اورا حیض نماید و چنین را فروار و گویند که شرب آن نیز همین اثر دارد و گیلانی نوشته که
آن اورا بول غلیظ بسیار کند و اگر آب بسیار استعمال کنند و یا مداومت آن نمایند بول لدم آرد و چون تعلیق آن بر گردن صاحب لم خصیه نماید نفع
سریع نماید و بقیورس گفته که آن سنگ را به بول بر آرد و آشامیدن آن با عسل جهت فاجع که با عسلی اعضا باشد و جهت بقوه و سستی اعضا
و یرقان و تقویت معده و اورا بول حیض و عرق النساء نافع است با سکنجبین نیز جهت تفتیح سد و جگر و سپرز نافع و ضد آن جهت
فاجع و سایر امراض بارده عصانیه و سعه و خرا و دفع آثار جلد عارض از ضرب و مسقطه و با عسل جهت کلف اثر می که در چهره از آفتاب بمرسیده باشد
مفید است شاخهای آن بزرگ آن نافع گزین هوام است گویند هر جزو آن از برگ شاخ و ثمر مجموع و تنها همین اثر دارد و خوردن فوه سوده
باطعام بخت گزیدن سنگ دیواره نافع و صاحب شیخ گفته که فوه بطریق مطبوخ استعمال کرده میشود و مضر شانه است حتی که اورا خون میکند مصلح آن

فولوس فولوس فولوس قنطاریون برگ بلوط فولوس خارنه است فولومیشا آب زیتون تلخ است و آب
مای بزرگ شور را نیز گویند فولوس اسم فولوس فولون گل ارمنی است فولی برگ نبات است فولیا کرش است که بفارسی شکسته نامند فولیا غرنا
برگ زیتون است فولیا نارسا برگ ترنج است فولیا سیقی برگ خوخ است فولی جلنبوس برگ بید است فولی طافن برگ غارت
فولی طوفولس برگ آس است فولیا لیون برگ آلوست فولیس فولین ریاحه صغیر است فولیمقرن برگ توت است فولین
بروی فل است یونانی جده است فولون جده است قوم بحر بی سیر است گندم و نخود و نان و سایر حبوب که از آن نان پزند نیز نامند
فولامیر العطس با قلابی فطی است که قلقاس نامند فولان گندم و جو را نامند و سیروپاز را نیز گویند فولمه سنبلی است فولموبطیا میسر
و فولموبطی شغری یونانی جده است فولوسیمون ترس است فولمینون هرمان است فولیا بروی داچینی است فولیا نافرورج است
فولین بید است فوه بضم فاء تشدید و مفتوح و با همی فوه الصباغین عروق الصبغ و فوه الصبغ نیز گویند و یونانی دوزلوس درون
و بفرنگی روبریه بفارسی رواس رودک برود هنگ درانگیزی میسر روٹ و بندی عجیه و جول و فوه صغیرا بلاطینی ایسم و بربر و بیه
منور نامند و آن نجی است سرخ تیزه و متعل صباغان در رنگ پارچا و دونه میا شد بری و نباتی و ثمر آن در و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات
آن کوچک و خشن از یک شاخ زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع در آن تخم آن و نبات آن سنگ لاجوردین سخت و مستعمل است
آنست و بهترین آن تازه در گلین سرخ آن و در طعم آن قبض و کمی و زخمی گرم و خشک در دوم و گویند سرد است شیخ میفرماید که آن عطف الطعم است
گیلانی گوید که عفو صفت آن اندک است و کمی آن کمتر از عفو صفت گویا که غیر محسوس است حلاوت که اندک نیست و اما بعضی آثار مترتب بر استعمال آن
مثل نفع آن جهت فاجع و عرق النساء و غیر آن که از آثار عفو صفت صلاحیت ندارند آن از آثار تابع صورت نوعیه اند چنانچه شیخ بقول خود که این خاصیت
آنست تصریح نموده و فرشی گفته که عفو صفت چگونه مفتوح باشد چگونه شدید باشد چگونه نفع کند جهت هتق ابيض و تنقیه جلد نماید چگونه نفع کند
برای عرق النساء و فاجع و الله تعالی اعلم است که این غلطی از نسخا واقع شده و صواب آنست که گفته شود چنانچه جالینوس گفته که فوه تلخ طعم است پس
تلخ را این افعال مذکوره در کتاب لازم است بخلاف عفو صفت انتهی جالینوس گفته که این دو اسرغ صباغان آنرا استعمال میکنند و آن تلخ طعم
ولذا انتقی جگر و طحال و مفتوح سد و آنها و در بول غلیظ بسیار است گاهی شارب آن خون بول میکند و در حیض است قوی از مردمان آنرا ابصا جان
عرق النساء و درد و رک و کسی را که استرخا و اعضا می او عارض شود ببار العسل می آشامند و نفع بلغم می نماید و شیخ الرئیس نوشته که آن جالی با اعتدال
ست و آنرا بر قوبا و هتق ابيض با سرکه طلا کردن صحت بخشد و آن منقی جلد از جمیع آثار است آشامیدن آن ببار العسل نافع عرق النساء و فاجع که
بان در حس افت باشد و یک گرم آن با دودرم ریونجینی و یک قدح بنید جهت صغیر و مسقطه مضید و خوردن ثمر آن با سکنجبین جهت اورام طحال
نافع و آن تنقیه جگر و سپرز و تفتیح سد و آنها نماید و این خاصیت آنست آن اورا بول بشدت نماید حتی که گاهی خون بول کند و واجب است که
شارب آن هر روز استقام کند و حمل آن با عسل اورا حیض نماید و چنین را فروار و گویند که شرب آن نیز همین اثر دارد و گیلانی نوشته که
آن اورا بول غلیظ بسیار کند و اگر آب بسیار استعمال کنند و یا مداومت آن نمایند بول لدم آرد و چون تعلیق آن بر گردن صاحب لم خصیه نماید نفع
سریع نماید و بقیورس گفته که آن سنگ را به بول بر آرد و آشامیدن آن با عسل جهت فاجع که با عسلی اعضا باشد و جهت بقوه و سستی اعضا
و یرقان و تقویت معده و اورا بول حیض و عرق النساء نافع است با سکنجبین نیز جهت تفتیح سد و جگر و سپرز نافع و ضد آن جهت
فاجع و سایر امراض بارده عصانیه و سعه و خرا و دفع آثار جلد عارض از ضرب و مسقطه و با عسل جهت کلف اثر می که در چهره از آفتاب بمرسیده باشد
مفید است شاخهای آن بزرگ آن نافع گزین هوام است گویند هر جزو آن از برگ شاخ و ثمر مجموع و تنها همین اثر دارد و خوردن فوه سوده
باطعام بخت گزیدن سنگ دیواره نافع و صاحب شیخ گفته که فوه بطریق مطبوخ استعمال کرده میشود و مضر شانه است حتی که اورا خون میکند مصلح آن

سنگ گرده و شانه نافع و آرزو خاص آنست که قلب مانع خوف و فیروزی بر دشمن شود از غرق در آب و رسیدن صایقه بان محفوظ ماند و پوشیدن انگشتری آن مانع نزدیک آمدن مار و عقرب باشد و بسیار نگاه کردن بر آن باعث تقویت نور با صر و دیدن هلال بر آن باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم بگذارد صلب گزاند و مگس آن تخمیس معاون و تثبیت نفوس بار به نماید و آن تریاق جمیع سموم است بمردم آن و یکدم آن با شراب بهت سموم قوی و لذت دهم آن جهت گزیدن عقرب با نخاصیت مجرب مضر کرده مصلح آن کثیرا فیرو ساوم است فیرو س ناریست فیسا و براسا ناسرانی عود لبان است فیسا اسم طائوس است فیسا و فا و انیا فا و انیا است فیسا و لبقطامیون بسفانی اسم شکر اشبع است فیسا فلوس نوعی از بلبلان کول است فیسا لون قطران است فیسا و هیوا اسم میون است فیسا و اسم حجر اقیسور است فیسا و زرافرا و سما شکر اشبع است فیسا و رنگی است که در حمام بر پا های مالند و بفارسی سنگ پا و بند می جانوه نامند بهترین آن سبک کثیر التجویف آنست غیر محرق آن غیر مستعمل و طریق سوختن آن آنست که در آتش اندازند تا سرخ گردد پس در شراب ریختنی اندازند و همچنین تا چهار مرتبه پس بکار برند گیلانی گوید که آنرا قیشور بقان و شین حجر گویند و فعال و خواص آن در حجر قیشور مسطوشید فیش و فیشله گویند سر و کت فیطا سوبق است فیطی زرنج سرخ است فیطا عطاس شجره الکلب است فیطا میرون و فیطرون و فیطون کشیز است فیطرا کبیر است فیطرن بقان اصم است و فیطره نیز آمده فیطر منقی کندس است فیطرو اسبالین کزنش کوی است که فیطرا سالیون نامند فیطرس حب الصنوبر غارت و اس بستانی را نیز نامند و غطا کرده صاحب تحفه که بنک آس نوشته فیطقلون فا و انیا است فیطل بفت امدس زبره دشتی است و گویند که آنرا سفند لیون نیز نامند و گاه زردی گفته که چنین نیست و شایسته را نیز گویند فیطو اپنیرا است فیطو عطا شجره الکلب است فیطو لیون زفت رطب است فیطو لوس پوست درخت صنوبر است فیطیفیا بندق است فیعالس سداب است فیغروس بنج نانی درخت حنات فیغورس لبوس فیعیلس و فیفس از دست فیغانون یرومی سداب است فیفت بنیرا است فیفا بیوانی کرم نفل است برنی اسم تخم آن بسرانی خیاره است فیفا قناتخوان است فیفی عطر لوس سبک می است که عدس را باشد فیفا نه نارشک است فیفا و موس س سوخته است که در شنج نامند فیضین فلفل سفید فیفس عا عدس است که نوعی از طباطبائی میوس خوردیم است کنوی از عطیثات فیفا طیسو مفصل فیقرن اسم خرطوم است فیقن اغریون خرطوم بری است فیقر ایوانی بنی تخم و لوازان بر سقوی فیفل بکسر فا و سکون یا تخمائی و لام معرب از سبل فارسی است و فیقر شکر حل و دوهندی یا کخی و هتی و کج و بفرنگی فالط و با کمریزی ایفین نامند و آن حیوانی است هب معروف در جبه بزرگتر از کل حیوانات و اکثر آنرا از دندان سفید و از سطر از و طرف دهن آن برآمده و خدار بطرف بالا و از دو ذراع تا چهار ذراع دراز میشود و آنرا بهندی و تیلانا و آنرا که صید کرده برای سواری نگاه می دارند هر سال و گاه یکسال در میان از سر دندان آن قدری کمتر از یک شبری بزند و حقه های برنجی بر آن می اندازند تا از شکار فتن شکستن تابش آفتاب صدقات محفوظ ماند و دندان بعضی بقدر دندان ماده آن کو چکتر و آنرا بهندی ملکا گویند و دندان فیل ماده که بهندی ستنی گویند کوتاه باریک تا بیک نیم شبر و آنرا که زیاده بر آن دندان فیل را بر لبی عاج نامند و خجاج و بهترین اجزای آنست و شنج در شفا گفته که آن از جنس دندان نیست بلکه آن قرن مگوس مائل از بالا بسوی پائین است و دندان آن هر دو دهن آنست خرطوم آنرا بهندی سوخته نامند و بجای بینی آنست مجوف پیچیده میشود و از آن تنفس می نماید و آب را بدین می کشد و برداشته در دهان خود ریخته می نوشد و گاه و غیره خوراک خود را به آن خرطوم برداشته بدین غسل میکند و دندان آسیا کوتاه خائید و مخروطی و در خرطوم آن زور بسیار است مفصل پایای آن در وسط مفصل دستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و اسفل کی قریب یک ذراع بالا و کی قریب یک ذراع بنا خن آن و آنرا در وقت نشستن خوابیدن او را دستها را از پیش دراز میکند پس پایا را میخواباند و از گرا بسیار را بدین پایا بد و هرگاه تب می آید بزودی می میرد و مدت حمل آن هفتاد ماه است عمر آن مثل عمر انسان است آن در کوهستان شمالی و شرقی هند و در کن سرزمین هند و چین

و قاطبی نیز آمده بخت یونانی یعنی کف انتخاب است آن بنائی است بر آن کوچک شبیه برگ آن زیتون و قسم می باشد قسمی نمران شبیه برگ سدر
نخ آن باریک مانند نخ اذخر و شش یا هفت سوراخ دارد و چون خشک شود مخنی گردد و سر آن بسوی افعل و در شکل شبیه بناختنهای غلیظ از گرد و خمی گرد
سر آن مانند سیب کوچک نخ آن مانند تخم زیتون برگ آن نیز شبیه برگ زیتون در رنگ شکل و بزرگتر از آن و سر آن کوچک بقدر خود و سر تخم سوراخ
سوراخ آتش میدن آن هر دو بشرط آنکه هنگام آتش میدن بقصد محبوب مادر او باشد باعث محبت عشق است و در بلاد انطاکیه از استعمال دارند
در دوستی گفته اند تعلیق آن مانع عشق است قاطب نواب سرانی و یونانی خنظل است قاطر الدم الاخین است قاطسار و قاطبی قصب
الزیره است قاطع المنی هر دو ای مخن و محف است مانند سداب شهباز و یا سر و مخدر مانند آقینون کا هو و یا مبر و قوی مانند کافور است
قاطون نوشار است و گویند از سینا قاطو است قاق طائری در از گردن است گویند معرب کاک یعنی کک است قاقا خنظل
قا قاطون نیلوز است قاقا لس اسم چشام است قاقا لیا بفتح دو قاف و و الف و کسر لام و فتح یا و تحاتی و الف بعضی گفته اند که آن
بقلمه الا و جاع است شاید غیر آن باشد و آن بنائی است برگ آن مفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بر آن گلی شبیه گل بناتی
که از بر و انیا نامند و چون گل آن ریز و می از آن ظاهر میگردد و آنرا ایچی است با قوت بخصه و بیلدع منبت آن کوستان و گرم تر است آتش میزند
نفع هیچ آن در شراب و نیز مضع آن آتش است رف خشونت قصبه یه و مری سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است جایگزین گفته اند که
قوت هیچ این نبات آنست که تخفیف اندک نماید بغیر آنکه اندک کند و جوهر آن جوهر غلیظ است پس آن بدین جهت چون در شراب بخمسانند آنکه
کثیر را میخسانند و آنرا بلیسند خشونت حادث در قصبه یه و مری دفع کند و سرفه را نفع بخشد و چون کسی از آنجا پیدل این نخل کند چه عصاره
از آن بر می آید هنگام خائیدن قصبه یه را نفع کند چنانچه را بسوس آنرا نفع می نماید و چنانچه چون نرم بگویند و باقیه طی آمیخته بر جلیه کنند باعث تمهید
و مانع از دفع و شنج آنست قاقا طین شیر شرم است قاقا قور شکوه خراست که بشیرازی نارونه نامند که وعاد طلع نخل باشد قاقسنون
کباب است قاقسبوس یونانی زیر میوه ای باشد بهر دشتی است قاقا قله بفتح قاف و الف و ضم قاف ثانی و فتح لام و یونانی قطید و
و عبرانی فسیا و سریانی شرفیون و شوشما و بفرنگی کرده سوم و بهاری سیل و عبری هالی و در انگریزی کار دی مم و بندی الاچی نامند و آن
از جمله افادیه عطریه است و ثمری است هند می دهنوع میباشد کبیر و صغیر کبیرا قاقله کبار نامند و صغیرا قاقله صغار و هو و جدا هر قوم میگردد
و گویند نوع سوم آن نیز میشود الا قلیل الوجود چنانچه مولف از مردی نقل شنیده که در عهد حکومت نواب احمد علیخان منفور والی رامپور بعضی
مردم از محوای دامن کوه شمالی قاقله قسم سوم آورده بودند و آن از قاقله صغار در از تر بود و خوشبو هم داشت مگر در طعم اندک تلخ بود با جلد
منافع هر یک قریب یکدیگر است هر دو نوع نافع معده و جگر بار و قوی و چون تخم آنها باشدش وزن نبات سفید آمیخته هر روز سه مثقال
بخورند از آله شهوت کل خوردن نماید هر دو نوع عالی از تفریح نیست و نافع ضعف قلب و خفقان بار و است جمیع انواع آن اکثر در محوای
کبار و جوارشات صرف میشود افعال و خواص این دو نوع بقول طبایعی هند در الاچی مسطور شد قاقله کبار و آنرا قاقله ذکر و سیل
ذکر و قاقله زنجی و بندی بثری الاچی و سرخ الاچی نامند و آن ثمر و خشی است بقدر دوسه ذراع و یکساق دارد و بزرگ آن شبیه برگ نار
و یحان و گل آن سفید ریزه مائل بسرخ شبیه گل باطل و سر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع و مقدار یک بند انگشت و گویند
و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سبزه چوبسته با هم اندک تخم و درشت با خطوط دراز و در طرف پایین جایی اتصال شاخ قمع و
برآمدگی چون خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود و یا با اندک صدمه منشق گشته و انهای آن براید و تخم آن نیز غیر شبیه تخم حرمل و خوشبو و
فی الجله شبیه برنج کافور و با اندک حدت مثل کباب و در تازگی با رطوبت لزج شیرین مزه و چشکی زایل گردد و قوت آن آنچ در غلاف است
تا نهایت دو سال باقی می ماند پس مزه و بوی آن زایل و قوت آن باطل میگردد و آنچ از غلاف برآمده تا یکسال و افلاکی گفته اند که برگ آن

و قریح آب خالص است قرا و چشم قاف و قرا و رملد و الف و سکون الی مملکت عربی است آنرا قرا و ضم قاف نیز نامند و جمع آن قرا و چشم قاف است
 یکسر قاف نیز آمده و در کتب سطور گردد قرا اسم که دست قرار می بسترانی تخم پید بخیرت قرار نوش اسم سوم است قرار نوش بلون
 قرا ساوس بیوتانی زیتون الماری قرا سقیر بترکی طاری است از طیب و عسل و عسل و غلیظ قرا سیاق و قارسیا و قرا سیاق قرا سیاق
 قرا سیون شراب شیرین است که از آنکه یک بیوتانی قرا سیون است میسازند قرا ششم اضم اول فتح ثانی بمری کنه بزرگ را نامند قرا سیاق
 بفتح قاف را رملد و الف و کسر صاد مملد و فتح یا تحمکی و الف و بضاد و محیه نیز آمده اسم رومی انو با بوس قرا ض و قرا طابونه است انخوان را
 نیز نامند قرا ضه بمری نوعی از حلوائی تحت الترح است که از جویبار زد و اقراض بنادق بزرگتر از آن سازند و این حلوائی از اهل ایران معروف
 بمقراضی است قرا طارخ اسم ترکی شحور است قرا طارخوین بفتح قاف را و الف و طاء مملد و الف و کسر و مملد و ضم غین و مملد و سکون او
 و کسر و تحمکی و سکون نون بتایت با شاخهای بسیار گره دار از یک بیخ روئیده برگ آن شبیه برگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس و نبات قند
 مزه و نبات آن زمین سیاه و آرد و شوره زار را گویند گندم صحرائی است گرم و خشک چون مردوزن بعد طهر چهار روز با شستن قدری از آن بمقدار
 نیم درم با پانزده مثقال آب بخورند پس با شستن نمایند زن به سپهر حاکم گردد و قرا طین بفتح قاف را و مملد و الف و ضم طاء مملد و سکون نون
 بیوتانی اسم با عسل ساده است که عسل قلیل با آب بسیار بچنه باشند قرا طاط بفتح قاف را و الف و طاء مملد و الف و سکون طاء مملد ثانی اسم ترکی
 است بزبان فرنگی قرا طاد و ده اسپند نامند و آن شمرختی است بقدر فاضل و در ترشی شبیه پز رشک انحال این قریب آن شاید نوعی از آن باشد
 و است تپاده نموده کسی که آنرا از قسم زغال دانسته زیرا که زغال اسم فارسی قرا نیاست آن مسطور شد قرا طوس قرا طوس بیوتانی در ویون است
 قرا طیا فرب شامی است قرا ط طاری است که عود صلیب ابقار خود با شیان برد قرا قه کیسراول بمری کاه شجرت قرا قاق مردخت
 در دارت قرا قروط و قرا قروت هر دو اسم خبیث گفته اند متصل است قرا قوش بترکی عقاب است قرا قینوس اشتراک قرا قوس
 با قلاست قرا میون پایز است قرا نیاب بفتح قاف را و الف کسوف فتح یا تحمکی و الف اسم بیوتانی زغال است عافقی نوشته که درختی است
 کوبی عظیم که در کوه های بسیار سرد می روید برگ آن مثل برگ آزادخت و ثمر آن بقدر زیتون که در ابتدا سبز و بعد رسید سرخ پس سیاه میگردد
 و گیاهانی گویند که این شجر بجمع اجزای آن تا بهن است طبع آن در حرارت برودت با اعتدال و جالینوس گفته که در ثمر این شجر عفو صفت است و معده
 آنرا میخورد و در صورت عجب نیست که حبس شکم بشدت نماید چنانچه زرد و فعل میکند و برگ شاخهای آن نیز در طعم زحمت و محقق قوی است
 و لهذا قروح جراحات بزرگ را اندال نماید و لا سیما قرومی را که در ابدان سخت باشد و اما جراحات کوچک که در ابدان نرم بود آنرا مضاد است
 بهر آنکه ریجان و ثوران آنها می نماید بخت آنکه تخفیف بیشتر کند از آنچه سزاوار است قرا نیخی اغریا کرب بری است قرا و کیسراول اسم
 شبنم است قرا غه اسم غوک است قرا میون بلوط را نامند قرا لوک اسم ترکی شرک است قرا لوله نوعی از لیلاب است قرا میون نوعی
 از می تازه یا ماهی مطلق را نامند قرا العین بضم قاف فتح را شده و تا و الف و لام و فتح غین مملد و سکون یا و تحمکی و نون اخف
 عربی است و آنرا جبر جبر نامند و که فسل الما نیز نامند جهت شابهت این با آن هر دو در مزه و بوی و با جمله اسمی مشترک میان هر دو بیوتانی
 و یقورس و سلینون و افوسالیوس یعنی کرفس الما و قرا مینی و بسترانی کرفشاد و برومی سیون و بفارسی کنگاری نامند و آن نباتی است
 که در آبهای امساده و اجیاناد آب جاری نیز میروید و قبله آن بیرون از آب از میان گل آن برآمده و رنگ گل آن زرد و ساق و گی آن
 شبیه کرفس از برگ کرفس اندک ضعیف تر و گویند برگ آن شرف مائل بتدویر است مانند کرفس بر ساق و شاخها قایم و بران رطوبتی
 چسبیده بدست گویند برگ آن شبیه برگ نام و اندک دراز تر از برگ نعناع بسیار سبز مائل بسپاهی و طعم آن لذیذ خوشبو و بیخ آن باریک سفید
 و گویند شبیه تر به بیخ زرد و قود و جمع اجزای آن از گل و تخم و غیره خوشبو و تند مزه و برگ آنرا اهل شام بسیار بخورند گرم و خشک در آخر دروم

قرا و چشم قاف نیز نامند و جمع آن قرا و چشم قاف است
 یکسر قاف نیز آمده و در کتب سطور گردد قرا اسم که دست قرار می بسترانی تخم پید بخیرت قرار نوش اسم سوم است قرار نوش بلون
 قرا ساوس بیوتانی زیتون الماری قرا سقیر بترکی طاری است از طیب و عسل و عسل و غلیظ قرا سیاق و قارسیا و قرا سیاق قرا سیاق
 قرا سیون شراب شیرین است که از آنکه یک بیوتانی قرا سیون است میسازند قرا ششم اضم اول فتح ثانی بمری کنه بزرگ را نامند قرا سیاق
 بفتح قاف را رملد و الف و کسر صاد مملد و فتح یا تحمکی و الف و بضاد و محیه نیز آمده اسم رومی انو با بوس قرا ض و قرا طابونه است انخوان را
 نیز نامند قرا ضه بمری نوعی از حلوائی تحت الترح است که از جویبار زد و اقراض بنادق بزرگتر از آن سازند و این حلوائی از اهل ایران معروف
 بمقراضی است قرا طارخ اسم ترکی شحور است قرا طارخوین بفتح قاف را و الف و طاء مملد و الف و کسر و مملد و ضم غین و مملد و سکون او
 و کسر و تحمکی و سکون نون بتایت با شاخهای بسیار گره دار از یک بیخ روئیده برگ آن شبیه برگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس و نبات قند
 مزه و نبات آن زمین سیاه و آرد و شوره زار را گویند گندم صحرائی است گرم و خشک چون مردوزن بعد طهر چهار روز با شستن قدری از آن بمقدار
 نیم درم با پانزده مثقال آب بخورند پس با شستن نمایند زن به سپهر حاکم گردد و قرا طین بفتح قاف را و مملد و الف و ضم طاء مملد و سکون نون
 بیوتانی اسم با عسل ساده است که عسل قلیل با آب بسیار بچنه باشند قرا طاط بفتح قاف را و الف و طاء مملد و الف و سکون طاء مملد ثانی اسم ترکی
 است بزبان فرنگی قرا طاد و ده اسپند نامند و آن شمرختی است بقدر فاضل و در ترشی شبیه پز رشک انحال این قریب آن شاید نوعی از آن باشد
 و است تپاده نموده کسی که آنرا از قسم زغال دانسته زیرا که زغال اسم فارسی قرا نیاست آن مسطور شد قرا طوس قرا طوس بیوتانی در ویون است
 قرا طیا فرب شامی است قرا ط طاری است که عود صلیب ابقار خود با شیان برد قرا قه کیسراول بمری کاه شجرت قرا قاق مردخت
 در دارت قرا قروط و قرا قروت هر دو اسم خبیث گفته اند متصل است قرا قوش بترکی عقاب است قرا قینوس اشتراک قرا قوس
 با قلاست قرا میون پایز است قرا نیاب بفتح قاف را و الف کسوف فتح یا تحمکی و الف اسم بیوتانی زغال است عافقی نوشته که درختی است
 کوبی عظیم که در کوه های بسیار سرد می روید برگ آن مثل برگ آزادخت و ثمر آن بقدر زیتون که در ابتدا سبز و بعد رسید سرخ پس سیاه میگردد
 و گیاهانی گویند که این شجر بجمع اجزای آن تا بهن است طبع آن در حرارت برودت با اعتدال و جالینوس گفته که در ثمر این شجر عفو صفت است و معده
 آنرا میخورد و در صورت عجب نیست که حبس شکم بشدت نماید چنانچه زرد و فعل میکند و برگ شاخهای آن نیز در طعم زحمت و محقق قوی است
 و لهذا قروح جراحات بزرگ را اندال نماید و لا سیما قرومی را که در ابدان سخت باشد و اما جراحات کوچک که در ابدان نرم بود آنرا مضاد است
 بهر آنکه ریجان و ثوران آنها می نماید بخت آنکه تخفیف بیشتر کند از آنچه سزاوار است قرا نیخی اغریا کرب بری است قرا و کیسراول اسم
 شبنم است قرا غه اسم غوک است قرا میون بلوط را نامند قرا لوک اسم ترکی شرک است قرا لوله نوعی از لیلاب است قرا میون نوعی
 از می تازه یا ماهی مطلق را نامند قرا العین بضم قاف فتح را شده و تا و الف و لام و فتح غین مملد و سکون یا و تحمکی و نون اخف
 عربی است و آنرا جبر جبر نامند و که فسل الما نیز نامند جهت شابهت این با آن هر دو در مزه و بوی و با جمله اسمی مشترک میان هر دو بیوتانی
 و یقورس و سلینون و افوسالیوس یعنی کرفس الما و قرا مینی و بسترانی کرفشاد و برومی سیون و بفارسی کنگاری نامند و آن نباتی است
 که در آبهای امساده و اجیاناد آب جاری نیز میروید و قبله آن بیرون از آب از میان گل آن برآمده و رنگ گل آن زرد و ساق و گی آن
 شبیه کرفس از برگ کرفس اندک ضعیف تر و گویند برگ آن شرف مائل بتدویر است مانند کرفس بر ساق و شاخها قایم و بران رطوبتی
 چسبیده بدست گویند برگ آن شبیه برگ نام و اندک دراز تر از برگ نعناع بسیار سبز مائل بسپاهی و طعم آن لذیذ خوشبو و بیخ آن باریک سفید
 و گویند شبیه تر به بیخ زرد و قود و جمع اجزای آن از گل و تخم و غیره خوشبو و تند مزه و برگ آنرا اهل شام بسیار بخورند گرم و خشک در آخر دروم

قرصیه یک قطبی است قرص شام و قرصوم بعربی کنه بزرگ را مانند قرص بضم اول و سکون ثانی اسم عربی نان است که میخ را مانند و اصطلاح
 اطبایع عبارتست از او که گفته اند بخت نمیروده اقرص سازند خشک نمایند پس استعمال کنند قرصه سنگ پشت است قرصه بفتح قاف و
 راه مده و سکون صاد مده و فتح عین مده و نون و هاء عربی است ذواته شو که ذواته را سح حافط النحل نیز نامند و اهل شام شو که ابراهیم و
 شجره ابراهیم نیز و یونانی بولومین و بفرنگی ارین جیم گویند و آن نباتی است خاردار برگ آن مغروش بر روی زمین از میان برگها ساقی گره دار بقدر
 یک شهر و زیاده بر آن روئیده و برگ بعضی مائل بسفیدی و بعضی سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید بعضی از رق و بیخ مجموع خوشبو و بعضی
 مائل بشیرینی با آنک حرافت و تلخی کم و بعضی شیرین بعضی اندک سخت بعضی نازک منبت آن کوستان قدیم افریقیه و بلاد عرب فارس گویند که
 آن هشت قسم است قسم اول را ساقهای گره دار و خارها در حوالی گره ها و گل آن سفید و بیخش سبطه دراز منتهی و مزه آن شیرین با آنک تنده تندی
 طعم زرد و کف بقرسی پیورده نامند و در فعال مانند قرصه مسدس است ابو العباس نباتی نوشته که این نوع و جبال قدس دیدم برگ آن شبیه
 برگ خالالون ابیض که تشخیص نامند متعلق بزین و خشک از رق با شاخهای بسیار دربارگی مثل دوک باقی همان اوصاف است که مذکور شد
 و قسم دوم را برگش بی خشونت خاردار و نرم و بسیار ساقی آن بقدر یک ذراع و بر نصف اعلامی آن شاخها میروید ابو العباس گفته که این
 نوع از انواعی است که در افریقیه و بلاد عرب میشود و برگش شبیه برگ تشخیص خار آن انبوه املس بسیار سبز و شبیه قرصه از رق اولاسه
 رنگ پس سفید میگردد و بیخ آن طولانی و راست برنگ بیخ سوسن بری و این قسم قویتر از قسم اول است و کیفیت و بوی شبیه خشک
 اهل مغرب این را بر در خانها برای گریزانیدن گیس می آورند و قسم سوم را برگ مائل با ساق دراز و بیخش دراز و سبطه می متوسط و سفید و تقو
 ابو العباس ساق و گل آن نیز سفید و قسم چهارم را برگ متعلق بزین و بعضی و سبطه شکل و ساق آن یک عدد بی شعبه بقدر یک ذراع
 و زیاده نیز و گره دار و ملو از خار نازک خارهای آن مائل بزیت یعنی کبود می بیخ آن شکل فاونیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و گویند
 شبیه به همین سفید آنرا منقوش به همین می نمایند و بدل یکدیگر میفرستند لیکن برگ همین از آن بسیار رست آنرا الفلاح اجمال نامند
 و قسم پنجم که از اقسام قرصه بیضا است برگش بسیار و خارهای آن نیز و ساق آن خشک و قبه آن شبیه بکنک ابو العباس نوشته که این نوع قرصه
 سفید را در کوهی که قبر حضرت لوط علیه السلام است دیدم و همه آن بزرگتر و ضخیم تر از نوعی که نزد ماست حتی آنکه گویا حریف متوسط طولانی است
 شبیه بقسم قرصه جبل و قسم ششم که قرصه جبل نامند برگش محرب ساق آن مفرد و قومی الحراة و در میت المقدس و توالح آن این ا
 حبت در دجله و کرم و مواد بار و محرب میداند و قسم هفتم از انواع بیضا را که در ساحل دریای میشود برگ عریض تر و بسیار سفید و بیخ آن کست
 نازک شیرین تر از آن نوع و قلیل خشونت اقرب به استریشهای آن شیرین با آنک حرافت و این نوع در تقویت باه قوی الاثر است
 خصوص مرای آن با عسل و قسم هشتم از قرصه سفید ساق بسطه می انگشت سیاه و در طعم شبیه بزرگ و از مطلق قرصه مراد همین قسم است
 و آنرا قرصه مسدس در ماندران رولنگ در تنگابین شش کاک گویند و گویا این صفت شش شاخ باشد و نیز ابو العباس گفته که دیدم
 من در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از قرصه سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچک تر از تشخیص کوتاه تر و نازک از آن
 و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند دوک گره دار و حوالی گره آن برگاه و بر تضاعیف بر اطراف
 آن گل مانند گل قرصه از رق و ساق آن کوچک تر از آن قرصه بیخ آن شیرین با آنک تلخی و اهل قدس این را قرصه نامند و در سقوریدوس
 در ثانی گفته که آنرا برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی آنرا بیخ آن قسمی از خار است برگ آن در هنگام ظهور شور مزه و بعضی اطراف آن خشک
 و خوشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرامی سفید و سرامی رنگ نیز کاهی و مد و شبیه بستاره و حوالی
 آنها خارهای نیز صلب بیخ آن طولانی عریض بسطه می تر انگشت ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن صحرا با وجای درشت

قرصه
 شام
 قرص
 قرصه
 قرصه

و بعد از نوشته که از انواع آن نوعی است که کساق دارد و بعد از یک نیم شبر و شاخمی آن مائل سفیدی و باین سرمای مستدیر و برکنارهای
آن شش خار یک بلند مانند سیل و بیج آن بطری سبزه و طولانی و این نوع کثیر الوجود و در بغداد و انواع آنست و از مطلق آن مراد این نوع است
و نبات آنرا مادام که تر و تازه و نازک است بخت میخورد و بعضی بآن آب نمک پرورده می نمایند و بهترین بقول دیگر است رومی اخلط نیست مرای بیخ
آن با عسل بهتر است صاحب اختیار است گفته که در اندلس آنرا شوکه ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنگستانها و زمینهای خشک و ریگ بوها
میروید و آن نوعی از خار است که چون اول برود بر آن بر روی زمین بین بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد و خار شود و سفید و بعد از یک وجب
و زیاده نبود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سرگل آن مائل بسرخ و برگ آن شش خار بود و مانند سنبل و سخت و بیج آن بسطری انگشت
بدرازی سه گانه بیشتر از آن بزرگان آن قوم که کس عسل میدارند آنرا خار خشک گویند و شیرازی شده و در صحراهای شیراز بسیار بود و کس عسل از
گل آن خورشید را در باجه مستعمل است و بهترین آن متلی و خراج مطلق آن گرم و خشک و در آخر اول و جای کینوس گفته که درین بقله حرارت اندک
فوق از اعتدال باشد و در آن پوست لطیف و مقدار اندک نیست و سیاق و ریس نوشته که آنرا قوت مسخه است شرب آن در حصص و
محل منصف بیخ آن نافع در جگر است و چون با شرب بیا شامند گزیدن بوام خصوصاً عقرب سموم قاتله را موافق بود و یکدم از آن با تخم گز
ساوی جفت اکثر امور که بهر آن نوشیده میشود میخورد و در حصص بغایت محرک باه و عاتقی مینویسد که آن ملطف و سیرج الاخذ را مولد خلط محمود
بلغم رقیق از معده و فرو و آورنده او را معاود بر بول است بیخ آن نافع اوجاع حاد و در پهلوی و سینه و میخورد گزیدن عقرب است که بیخ آنرا
طبع داده آب آن با شکر می نوشند پس اورام و ثور را ساکن میکند و خراجات و سیالات باطنی را تحلیل می نماید و اخراج اخلاط محرقه و فاسده از بدن
می سازد و بقول شریف در آن تحلیل اندک است چون جوش داده آب آن بنوشند نفخ را تحلیل کند و بیخ تازه و تلامیم آن مرئی عسل احتشار را
خوشبو نماید و بدوی بدن برود و حرکات باه کند و مخزن مینویسد که آن محلل صلابات و انجم و بی و باقوت تر یا قویه است و آشامیدن ثلث
رطل از بیخ بیخ آن با شل آن سداب جفت اوجاع شریفات و تنها طنج آن با شکر جفت در پهلوی و سینه مجرب محلل ریح و نفخ و در بول حصص
و شیر و عرق و مفت سنگ را نفع منصف است عصا و آن نیز در حصص و دفع منصف خوردن بقله طبع آن مادام که تر و تازه نرم است بهترین
بقول است مولد خلط رومی نیست محلل بلغم رقیق و معده و امعاست گاه آنرا با آب نمک پرورده می نمایند و بدستور خوردن بیخ آن و ضماد
آن محلل اورام و با آرد و جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح و طبع در ساق پاکه آب از آن جاری باشد و در افضیل و راندا و آوگن
آن بر در خانه گزیده کس از آن خانه و بر اورام خارج محلل است مقدار شربت بیخ آن کیشقال قرصوف بضم اول بعربی عصی است
قرط کسرات سکون راه طوطا و طوطا بعربی نوعی از گند است که آنرا کرات مانده و کرات اقبل نیز گویند و بضم اول و فتح ثانی اسم مصری
است قرط بضم قاف سکون راه طوطا و طوطا بعربی است بفارسی شبدر و شبدر و باصفهانی شود و ثمر آنرا زمین گویند و آن نبات
شبیه بر طبع و از آن شیرین تر و برگ آن بزرگتر و بعد از آن نوشته اسم مصری نباتی است که در مصر میروید شبیه بر طبع و نوعی از آن است و دخت آن
عظیم و برگ آن بزرگ و قریب برگ بلوط و در مصر زیت آن می نمایند برای فربهی اسبان و ثمر آنرا سیم نامند گرم و تر و آشامیدن تر و
تازه آن مسهل و خشک آن قابض و آشامیدن آب تر و تازه آن و یا طبع خشک آن با شکر و یا انجیر و یا عسل جفت سرفه و خشونت سینه
نافع قرطایونانی شاه بلوط است قرطاس کسرات و بضم آن نیز و بفتح نا آورده و سکون راه طوطا و طوطا بعربی و سکون سیم عربی
کاغذ است قرطاس یونانی شکوفه انگور را گویند و قرطاف اسم عربی بقله است ثمره المثلث را نیز نامند قرطاف بضم قاف و سکون راه طوطا
و ضم طوطا و سکون سیم و کسرات کسره و نیز آورده اسم عربی است آنرا حب العصفور و نیز راه طوطا و بفرای خسکانه و تخم کافشه و بگیلانی
تخم کاجیره و تخم کایره و بسویانی لشنی و برومی و فیطادوس و قنطادوس و یونانی اطوطوس و فیقن فینق قسطودون و قسفس بقول و سیقوریدوس

در این کتاب
از انواع
فلسفه
و طب
و کیمیا
و غیره
مطرح شده است

فیتس و بندی کز کسب کج گویند و آن بری و مسکنی میباشد و مراد از مطلق آن بستانی است آن خم عصفرت و آن آن صنوبری شکل مائل
بر پستانی و تریج و پوست مغز آن سفید باد و پوست چون کینه گردد و پوست آن میل بسپاهی مغز آن بزردی پس بسپاهی و لزجت می نماید و غلافی
زیر گل مصفر و در هر غلافی هفت و هشت دانه میباشد و بهترین آن سفید تازه سنگین بالیده آنست گرم و در دوم و خشک در آخر اول و بقول
شیخ گرم در اول و خشک تا دوم با قوت سسله و قلیل غذا و منعی صد و منعی صوت نافع تویج و سهل شکم و مخرج بلغم با اخلاط دیگر و سسلانیت
و همین بر باد است بقول گیلانی شرب سوخته آن حل شیرینج در معده کند و اسهال اخلاط غلیظه رویه نماید و چون مغز قلم چند روز متواتر
هر روز یک نیم درم سوخته با نیم اوقیه شکر بخورند بخت یرقان نفع کند و اگر تخم آن کوفته یک شانه روز در آب گرم خیسانیده خوب الیده صاف نموده
سه اوقیه آب آن با یک اوقیه شربت عسل و یا با شورای بعضی طویر آمیخته بنوشند اسهال آورد و گویند که سهل مخرج اخلاط سوخته و بلغم رقیق و لزج
و محلل ریح چون از بنجدرم آن شیر گرفته با فانیذ و یا شکر سرخ و با عسل بنوشند و نیز چون ده درم آنرا کوفته در نیم رطل آب بخوشانند
الیده صاف کرده ده درم شکر سرخ آمیخته بنوشند و ایضا چون ده درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و نظرون و
انیسون از هر یک یک مثقال و حل کنند با انجیر خشک عسل مرشته مقدار جوزه تا دو جوزه بخورند اسهال مایست کند و بدستور چون از ان میدین
طورا لطیف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نظرون بوزن مذکور با عسل و شیرو انجیر بقوام آورد و شب بخت خواب بخورند
پیران را بسیار موافق و گویند چون مغز آن با عسل مغز بادام و انیسون مساوی بگیرند و با یک سوخته قبل از طعام بخورند اسهال شکم نماید
و اگر مغز آن تازه بست درم باب حل کرده با ده درم فانیذ ناشتا بنوشند اسهال بلغم آورد و اما بجهن مصنوع از ان که آنرا کوفته مثل فیتمون
در صریحه در ان اندازند و بالند تا قوت آن در ان بر آید و بنوشند و بالای آن شربتی مناسب بیاشانند بخت مایه نولیا و سوسن و خوش
و خفکان و جذام و جرب حکم و اکثر امراض سوداوی مؤثر و مقدار شیر و رطل و حب قرطم بست درم نوشته اند و بدستور آشامیدن آب شیرینج
از شیر آن و اندک نمک هندی خل آن قویتر و آشامیدن شیر آن با آب انجیر خیسانیده و یا فانیذ و یا عسل منقی سینه و منعی آواز و نفع
نزلات و اکثر امراض بار و صدر و مقوی باه و مزید منی و محسن رنگ و خضار و دافع ریح و محلل آنست چون داخل مزورات ماست و نموده نمایند
نفع و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نماید و آشامیده درم شیر آن با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل بخت استسقای زرقی و کمی نفع و
با اندک نمک هندی او را ران قویتر و نفع و خورون مغز مقشر آن بدستور تر اکیب سطور سابق در دفع قویج مؤثر و متادین قویج را موافق
و آشامیدن شیر آن که مغز خیار شنبدران حل کرده باشد بخت تب بلغمی بعد از نفع ماده نافع و آن از جمله او و یا است که هر خلط انجیر را میگذارد و هر خلط
رقیق را میگذارد و اندونیز شیر را در معده بنج میزند و شیر جامد را میگذارد و لهذا بالای شیر نباید خورد که آنرا در معده بنج گذارد و مضر معده مصلح آن
انیسون و شیرینجا مقدار شربت آن از بنجدرم تا ده درم و ازین زیاده مضر و غیر مجرب بل آن جبهه آنحضرت گفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید
که در هر یک رطل شیر ده درم بمال قرطم باشد نیم رطل آنرا بیاشانند تا عمل نماید در روغن آن گرم در اول و سرد در دوم و قریب القوه از روغن
کشان که این ضعیف تر و مضر تر میباشد ضعیف محلل او رام و شدید النفع در ربو و چون در دوم از ان در حمام بعد عرق آمدن نهار بنوشند ضعیف النفس
نفع کند خصوصا چون تقا بدین در هر هفته یک مرتبه نماید و سه درم آن اسهال آورد و بعد نیم اوقیه آب گرم نوشیدن خفاح گرم شکم نماید و اگر
از ان باقی ماند اخراج خلط فضلیه معده و لزجت آن نماید و آن قاعم مقام روغن انجیر است و اکثر احوال آن و ضعیف تر از ان و نموده کنند
شیر و جدا کنند مایست آن از جنتیت و سهل شکم است شرب و همین آن مورتا برص قرطم بری در عصفری مذکور گردید قرطم نهدی
طرد از حب النیل است قرطالو خیار شربت قرطالان بضم قات و سکون را و ضم طار و ضم فنج و ضم و الف و سکون نون معرب هر طمان فایست
و گویند که جدا از ان است چنانچه ابو حنیفه در منوری اسم فنجی بزرگ دانسته شنبیه بدخت چهار درم و در مائل عمان یافت میشود و چوب آن سفید و بر آن

در صریحه در ان اندازند و بالند تا قوت آن در ان بر آید و بنوشند و بالای آن شربتی مناسب بیاشانند بخت مایه نولیا و سوسن و خوش و خفکان و جذام و جرب حکم و اکثر امراض سوداوی مؤثر و مقدار شیر و رطل و حب قرطم بست درم نوشته اند و بدستور آشامیدن آب شیرینج از شیر آن و اندک نمک هندی خل آن قویتر و آشامیدن شیر آن با آب انجیر خیسانیده و یا فانیذ و یا عسل منقی سینه و منعی آواز و نفع نزلات و اکثر امراض بار و صدر و مقوی باه و مزید منی و محسن رنگ و خضار و دافع ریح و محلل آنست چون داخل مزورات ماست و نموده نمایند نفع و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نماید و آشامیده درم شیر آن با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل بخت استسقای زرقی و کمی نفع و با اندک نمک هندی او را ران قویتر و نفع و خورون مغز مقشر آن بدستور تر اکیب سطور سابق در دفع قویج مؤثر و متادین قویج را موافق و آشامیدن شیر آن که مغز خیار شنبدران حل کرده باشد بخت تب بلغمی بعد از نفع ماده نافع و آن از جمله او و یا است که هر خلط انجیر را میگذارد و هر خلط رقیق را میگذارد و اندونیز شیر را در معده بنج میزند و شیر جامد را میگذارد و لهذا بالای شیر نباید خورد که آنرا در معده بنج گذارد و مضر معده مصلح آن انیسون و شیرینجا مقدار شربت آن از بنجدرم تا ده درم و ازین زیاده مضر و غیر مجرب بل آن جبهه آنحضرت گفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم بمال قرطم باشد نیم رطل آنرا بیاشانند تا عمل نماید در روغن آن گرم در اول و سرد در دوم و قریب القوه از روغن کشان که این ضعیف تر و مضر تر میباشد ضعیف محلل او رام و شدید النفع در ربو و چون در دوم از ان در حمام بعد عرق آمدن نهار بنوشند ضعیف النفس نفع کند خصوصا چون تقا بدین در هر هفته یک مرتبه نماید و سه درم آن اسهال آورد و بعد نیم اوقیه آب گرم نوشیدن خفاح گرم شکم نماید و اگر از ان باقی ماند اخراج خلط فضلیه معده و لزجت آن نماید و آن قاعم مقام روغن انجیر است و اکثر احوال آن و ضعیف تر از ان و نموده کنند شیر و جدا کنند مایست آن از جنتیت و سهل شکم است شرب و همین آن مورتا برص قرطم بری در عصفری مذکور گردید قرطم نهدی طرد از حب النیل است قرطالو خیار شربت قرطالان بضم قات و سکون را و ضم طار و ضم فنج و ضم و الف و سکون نون معرب هر طمان فایست و گویند که جدا از ان است چنانچه ابو حنیفه در منوری اسم فنجی بزرگ دانسته شنبیه بدخت چهار درم و در مائل عمان یافت میشود و چوب آن سفید و بر آن

پس سیاه میگردد و جهت رفع اسهال قروح نافع و خاکستر برگ آن جامی است و چون بگیرند تر آنرا در حال خامی که سبز باشد و سرخ نگشته و ساییده و باورام
قروح گذارند بزودی زایل سازد و مولف گوید که این قرناست **قرن ایل** شاخ گوزن است و آن در گوزن مذکور گردد و نیز قرن ایل با مطلق
ایل یا لغه از بلاد اندلس نباتی را نامند که یونانی قرن گویند قرن الحمر که است نزد بعضی عبارت از بسد و محان است قرن البقر و قرن الثور
بقارسی شاخ گاوانند و نیز قرن الثور یعنی حلبه یا سدر آمده قرن الحمر برب شاخ کرگدن را گویند قرن العنبر شاخ بز و حلبه است
قرن المعز و ماغز شاخ بز را نامند قرن ایل یا شاخ گوزن است قرن ببری بزوع است قرن نایونانی مطلق کرب را نامند قرن نایونانی
یونانی کرب صحرایی است قرن بی انمارس کرب بستانی است قرن نایونانی کوچک است که نسبی محض است گفته اند که یونانی
اسم بویاست قرن نایونانی است آن اسم که بویاست قرن نایونانی است قرن نایونانی است قرن نایونانی است قرن نایونانی است قرن نایونانی است
نون و ضم فاکسون لام و قرن نایونانی است قرن نایونانی است قرن نایونانی است قرن نایونانی است قرن نایونانی است قرن نایونانی است
تحقیق آنست که قروحی است که در جزیره انزرا از زیر باد که آن جزیره را جاوه و بناویه نیز نامند بهم میرسد و جای دیگر نمیشود و بفعل آن
جزیره در تصرف اندیس است که فرقه از نصاری است و دخت آن فی الجمله شبیه بدخت کنار و شاخهای آن باریک دراز مانند شاخهای یاسمین
بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه برگ انار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرن نایونانی است باریک دراز و از بند انگشت کوتاه تر و از یک
پن سر آن مشرب و بر سر آن قبه شکل جاب چون خشک گردد در صحرای می آوردند بسبب سون با هم اکثر قبه آن جدا میگردد و آنرا زاده
میباشد از آن بزرگتر و اغبر و کمرنگ و کم خوشبو و کم طعم تر از ماده و آنرا ببری قرن نایونانی ذکر میکنید و ماده آن کوچک تر و در صفات مذکوره
قویتر و بهتر و مستعمل ماده تازه خوشبو قوی الیه میزند طعم مالیش بر تیره رنگ بالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب
نرم گردد و خشیت نداشته باشد و آنچه بکلاف این اوصاف باشد زبون است با جمل بقول شیخ گرم خشک در سوم و گویند در آخر و دم با قوت
تر یا قیه و تقوی و مقوی ارواح و اعضای ریه باطنیه حافظه آنهاست تقویت مانع و ذهن فکر و رفع صداع بار و طب فایح و تقویه و نزلات
متوالی و سکنه و تفتیح سد و ماغی و سایر امراض بار و طب سو اوئی ماغی و عصبی نافع و سو اوئی مزاجان و کسانی که در مزاج ایشان سو غالب
باشد بشرط سحر و نفوذ و طلا و ضما و تنها و یا با او به مناسبه سو مند و طلا و ضما و ماده آن بر پیشانی جهت امراض بار و ده و ماغیه مذکوره مفید
حکیم بر چنین گفته که آن در احوال محبوس و در احوال غشاده و نافع سبل مستعمل و گویند که احوال آن جهت تقویت با صره رفع سبل و غشاده
و نیز خوردن آن جهت امراض مذکور چشم مفید و خائیدن آن جهت تقویت لثه و درد دندان بار و در رفع بد بوی بان و طب نایونانی است
و آشامیدن آن نافع سرفه بار و طب ضیق النفس که در طوبی و خفقان بار و در حشمت و غوغ و سو اس و سو اس شجاعت قلب ببطر
آن و بقول گیلانی قرن نایونانی است چون با گل سرخ آمیزند در غایت منفعت و طب نایونانی است و با جمل قرن نایونانی است و در صفات قویه است
آن مقوی معده بار و در قوت با صمه و اسهال نافع فی و غشایان و فواق و تروغ و محمل ریح غلیظ متولد از فضول اغذیه از غلیظ
و معین بر خضم و سحر معده بار و در آن در معاجین کبار می افتد و در آن عطریت مقوی روح حیوانی و حرارت غریزی و خضم و شہوت جماع است
و آن مقوی جگر و کبد بار و طحال و باه و رحم و سخن آن و رفع امراض بار و در اعضای مذکوره و سردی ارحام و نافع سلس البول و تقطیر آن
اگر از سردی باشد و گویند که آن حابس شکم و نافع زلق الا معازر رطوبات بار و در منصب بسوی آنست و استقامی محمی را منفعت بالغین نماید
بسیب تسخین جگر بار و با جمل آن از ادریه است که آنها را خصوصیت تکلیف اعضای ریه است و از این جهت در قوت جماع می افزاید هر چه که
آنرا استعمال نمایند و خوردن نیم گرم آن با شیر تازه ووشیده بشرط مداومت بجااست محرک باه و مقوی بدن و در وقت یکره آن در وقت
طهر و پاکیزه حشمت محل و تسخین رحم و فرود بردن یکدیگر از آن هر روز باعث عدم حمل و ضما و ماده آن با آب دمان برشته نزد جماعت

[illegible]

گویند از مطلق آن را قسط شیرین است از ادویه شیرین جلیل النفع است بهترین آن سفید تازه شیرین ممتلی سطر کرم ناخورد و خوشبوی است
که چون آنرا بخایند از ک زبان را سوزش کند و پوست آن نازک باشد بعد از آن هندی سیاه سبک وزن و بعد از آن سیاه شامی و بهترین بحری
باریک پوست است قوت آن تازه سال باقی می ماند و بعضی میخ راسن را قسط شامی نامند و خشو شش قسط بحری می نمایند و فرق میان آن قسط
بحری با صلابت و عدم سوزش زبان و عدم بوی قوی در میخ راسن توان کرد با جگله گرم و خشک در سوم و بقول شیخ کرم در سوم و خشک در دوم
و در آن کیفیت مره حریف و در آن است حتی که مفرج جلد است آن نافع هر عضوی است که محتاج به چنین جذب خلط بسوی آن از عمق بدن باشد و شامی
کا زوئی نوشته که اکثر این صفات برای قسط تلخ است فلذا واجب است که حرارت قسط شیرین بسیار کم باشد و شامی گیلانی گفته که قسط تلخ
بسبب تلخی آن در آن جوهر راضی حار است بباعث حدت آن حرارت آن در آن جوهر ناری است بجهت آنکه منجمد بجهت است در آن لامحاله رطوبت فضلیا
فلذا از افعال این قسط جلا و تخفیف تحلیل و تقطیع و تفتیح و ادراک و اعانت بر باده و جذب از عمق است بجهت تقطیع خود نافع اخلاط غلیظه و
و منشفت بلغم و گدازنده آنست مصنف در الفاخر گویند که آن حاد حریف مفرج ملطف مبدل مزاج عضوبار و دوازده از اسم از اعماق بدن است
و چون با غسل طلا نمایند کف را بغایت نفع کند چون بکرم سفوف آن بخورند و ادراک بول و حیض نماید و در رحم را قانده بخشد این افعال در قسط
شیرین است اما تلخ آن پس حرارت آن تا اول چهارم میرسد و چون آب مطبوخ آن با قند نوشند سد و جگر بشاید و در معده را نفع کند و سنگ را
و شامی بشکند چون سفوف آن با سکنجبین بخورند تب برع کند و اسهال و بد و بقول شیخ تلخ آن مجفف قروح رطوبت است نافع استر خای عصب و
فسخ معصل و نیکو برای عرق النساء است بضماد و نافع لشر غس است نافع اوجاع سینه که از مری میج باشد و در حیف شیرین یا تخیر آن در انبوبه و
قاتل جنین است در بول و مخرج حلق و دیدن مقوی باده و حمل آن جهت در رحم نافع است نوشیدن و شستن در طبع آن نیز نافع و در رحم
بارد است و تحریک طبیعت نماید چون با شراب بخورند و تقویت باده نماید بسبب طوبت فضلیه نافع که اندر آنست خصوصاً شیرین آن لطیف آن
بریت گرم کرده نافع لرزه است و رازی و منصور می نوشته که قسط برای زکام بارد و نیکوست چون تخیر آن در بینی نمایند و روغن آن نافع
استر خای عصب خدر و عیشه و بعضی متاخرین مینویسند که قسط مقوی اعضای میسبه غذائیت نافعه و اعصاب باده و دفع امراض بوده
رطوبت آنها و مقوی دماغ و محکم کننده اعصاب تحلیل و مفرق ریاح مخدیره دماغیه و دفع صداع بارد و طب کند خصوصاً قسط سفید که در آن امر
عظیم النفع است شرب آن با غسل و یا ادویه مناسبه دیگر و نیز ضماد آن با غسل از برای اوجاع مقدم دماغ و لشر غس و شنج و کزاز و عیشه و صداع
و فاج و لقوه و غیره از امراض بارد و طب نافع نافع و معوط و مالش آن در روغن عربی که روغن بزیاکا و باشد جوش داده نیز جهت امراض مذکور
و معوط آن با آب باران جهت درد سر کنند و ضماد آن تنها جهت دفع نسیان یا روغن زیتون جهت فاج و استرخا و در گوش و در کتاب تجرین
نوشته که چون آنرا سوده بر مقدم سپاسند نزلات بلده را قطع کند و دماغ را گرم گرداند و همچنین تخیر آن سوزند و بخور آن برای و باجی دشت
از تقض نیز مفید چون بر اوجاع عاده عضل و غاصل ضا و کنند تسکین آن نماید همچنین و روغن آن و اگر روغن آن در گوش چکانند در دماغ
آنرا ساکن نماید و سد آنرا بشاید و آشامیدن آن با شراب بهترین جهت در سینه و لیسیدن آن با غسل جهت ربه و بهر ضیق النفس
و سرفه کند و تنقیه سینه از اخلاط لزجه و در دپلونا نافع و آشامیدن آن با غسل جهت نشف رطوبت بلغم و دفع آن قطع اخلاط لزجه و تحلیل
ریاح و تقویت سده و جگر و کرده و مثانه و تخین آنها و دفع امراض و اوجاع آنها و عضلات شکم و جهت تفتیح سد و جگر و طحال و تحلیل و نرم
طحال و استسقا و یرقان و مغصه آب سرد جهت اخراج کرم شکم و ادراک بول و حیض و بخور و فرج آن جهت اورا حیض و قتل و اخراج جنین
و شیمه و تسکین و درم و بدستور جلوس در طبع آن و نمک بدان نافع است بقول گیلانی خوردن سوده آن با غسل شسته نافع مغصه و درد
کرده و شکنده سنگ آنست خوردن نیم درم آن با غسل و یا با شراب جهت تقویت باده و بدستور ضماد آن و مالش بر روغن آن شرب ضاد

اهل این خیازه است قشقم کبر اول بر بی گوشت پخته است و گوشت مطلق را نیز مانند قشقمش کبر اول و سکون ثانی مغرب گشمش است قشقمش مغرب
 قشقمش فارسی است قشور بفتح اول بر بی دوی جالی است که زمان بروی خود برای تصفیه رنگ آن می مانند مانند خردل کوفته بیخته با ما است قشقمش
 قشور بضم اول اسم جنس پوست میوه است مثالی پوست درختها و تخمها و غیره است بعضی را عقیده آنکه آنها قابل هضم نیستند غذا نیست ندارند این
 کلی نیست لیکن بسیار قلیل غذا اند و در هضم قشوم بضم اول و سکون دوم بر بی قراوست قشور اس برومی ذراست فصل قاف با
 صاد و مهمله قصاب اسم طایری است که آنرا بر بی صوفه مانند آن صفر اغون است قصاص بضم قاف و فتح صاد و مهمله و الف و سکون
 صاد و مهمله ثانی اسم شمی از خر قریق ایلاف کوچک است بسیار سفید است و در خردل کوبیده قصب بفتح قاف و صاد و سکون با و صده اسم فی است
 قصب بو آن قصب الذریره است قصب الذریره بفتح ذال معجم و کسر را مهمله و سکون یا در تحتانی فتح را مهمله ثانی و با اسم عربی است و نیز
 بر بی قصب بو او سبزیانی قصاد و بیوانی از مینو قون و قوقار یوس بقول سیقو و یوس فلاس بقول قلا مس او و طبعش برومی اقیان
 قیلونی و بفارسی فی نهانندی و بر کینه و بهندی چرایته و یک نوع دیگر را نیپال و فزنگی کال دم ارمانک چر نیان مانند آن نباتی است معروف
 باریک و بلند آد و شبر و شکل نبات نخود و انبوی گریه بار و بر هر گریه و شاخ و بر شاخها نیز شاخهای بسیار باریک بر هر گریه و دو برگ شبیه برگ
 نناع و بر شاخهای بسیار باریک آن غنچه و گلکهای کوچک فی آنجا شبیه گل بنفشه و چون ساق آنرا بشکنند شکسته آن باریتها باشد و چون آن
 سفید و در آن چیزی شبیه پنبه ندانی نموده و مثل نسج عنکبوت و طعم خایده آن قابض و اندک حدت و حرافت و رنگ ظاهر ساق و شاخهای آن
 سرخ مائل بر ردی و تیرگی و نوع میباشد که کبر باوصاف مذکوره و دوم صغیر و آن بسیار باریک مانند خیط و منابت آن بلاد هند و فارس
 و کوه کیلوی و درنگاه که کثیر الوجود و گویند که نوع دوم آن ابلس و شکل کبیر آن و رنگ ظاهر آن با کموت و طعم آن با حرافت این هندی است بهتر
 از اول و نیز گفته اند یک نوع دیگر هندی میباشد که حدت و تلخی ندارد و این را تخمی است مانند نخود و در غلانی و بقول اکثر اطباء مختار و بهترین
 آن یا قونی رنگ اصفیات مذکوره صدر نوشت که گریه های آن نزدیک با هم و سائیده آن خوشبو و زرد رنگ مائل بسفیدی باشد با جگر گرم
 و خشک در آخر دوم و بعضی گرمی آنرا و بعضی خشکی آنرا غالب است و این اظهار است و شیخ مینویسد که گرم و خشک تا درجه دوم است و جالبینوس
 نوشته که درین قصب قبض اندک است و نیز حدت حرافت بسیار اندک و اما اکثر جوهر آن از طبیعت ارضیه و هواییه است که هر دو با هم خوب
 امتزاج بر توسط از حرارت و برودت یافته و اندک آن اندک ادرار بول می نماید و چون ادرار در آن چنین باشد پس آنرا در درجه دوم از درجات
 ادویه مخفی و محجف نهند و معند ادرار جوهر لطیف است چنانچه در افادید دیگر الا آنکه جوهر لطیف در اکثر اشیا می خوشبو بمقدار بسیار موجود است
 و در قصب الذریره بسیار نیست فاضل سدید گفته که برین تقریر جالبینوس واجب است که قصب الذریره گرم در درجه اول باشد نه در دوم
 حاصل آن ملطف و محلل و بانک قوت قابضه و محفزه زیاده از قابضه و مقوی دل و جگر و دفع درد سین و جگر و زرد و رحم و عسر البول و
 غلظت ادرام است و آن در طبوب ذرا بر می افتد و لهذا اسمی قصب الذریره است و ضاد آن جهت کموت خون مرده زیر جلد و تحلیل ادرام
 و زردی آن زیر بغل جهت خوشبوی عرق و شکستگی اعضا و آشامیدن طبع آن جهت شدخ عضل و با تخم کرفس جهت جنون و وجع الفوا و دار
 و سرفه بار و طب و اکتال آن جهت جلای بصر و تقویت وحدت آن و کشیدن دخان آن بقلیان تنها دیا با صمغ بطعم جهت سرفه بار و طب
 و آشامیدن آن با غسل و تخم کرفس جهت درم معده و جگر بار و دفعیت سده و صبر او با جگر و پیکر اش و رحم و استسقا و درد کرده
 و امراض آن و ادرار بول و حیض و رفع قرحه مزمن و نقطه البول و ادرام رحم و اخراج جنین نافع و بقول سیقو وید و س شرب و حمل آن
 در حیض است و همچنین شرب طبع آن و شستن بر آن جهت در رحم بار و پیکر و استسقا و عرق النساء مفید و گویند چون یک درم آن در
 آب جوشانده صاف نموده و غسل آینه نموده استسقا نفع کند و صاحب تمنج نوشته که قصب الذریره در معاجین استعمال و گاه در اخلاط

بعضی از اینها را بعضی روغنهای برای خوشبوئی آن می افتد مغزیه مصلح آن اصل اسوس گویند مضر که گاه مصلح آن انیسون استعمال آن با سنج
بعضی بهتر از سایر چیزها مقدار شربت آن از یکدرم تا دو درم بدل آن گل سرخ و سنبل الطیب زعفران و بقول رازی بوزن آن سیلین و تقبول بغدادی
عدس مروستور اظهار الطیب با صندل و آنرا داخل احوال جالبه و مقویه بصر میکنند خواه آن تقول طبای هند و چربیند و بقول طبای آنجا چربیا مسطوبه شد
قصب السکر در شکر بیا قصب فارسی نوعی از نی است که از آن قلم بسیارند قصب ففورا نباتی است که تخم آنرا قضا یا خور و
گرم و خشک و محف رطوبات کاین در سر مجمل آنست قصبک اسم نوعی طرزیات است قصبه و قصبه عوج است قصبه بر بصری
از زیر است قصبه بر بی بیج مثل شاخ را مانند قسطل بلغت مصری شاه بلوط است قصبه بضم اول بر بی عقب است بکسر اول عقب
بچه برگ را نیز گویند قصبه بر بی برگ غریب قصب بفتح اول و سکون ثانی بر بی کل کنایست قصبم بر بی بهینه طاعت قصبود
و قصبه بر بی ع فرست و قصبه یعنی گوشت خشک نیز آمده قصبی بر بی نوعی از افعی است قصبی قصبه بر بی نباتی است که در بیج کاه
روید و گویند تووری است **فصل** قاف با ضا و مجز قضا بفتح مصری نوعی از اذن العنبر است قضایه اسم و زرع است قضایم
بضم قاف و فتح ضا و الف فتح عین جمله و با بر بی اسم سنگ آبی است که بهندی او و بلا و مانند و نیز عبارت بسیار را مانند قصب اسم وخت بزرگ
و بمعنی لغت و سفت نیز آمده قصبه بر بی اسم رطبه است که بفارسی است مانند قصب و قصب بفتح اول بر بی سنگریزه کوچک است قضام
بر بی نبات خوردست قصبه بکسر اول و تشدید دوم حبسین است بمعنی سنگریزه خورد و آب و رنگ نیز آمده قضیایین بفتح اذلس نباتی است
که آنرا قضیون نامند قضم بفتح اول و سکون دوم پنبه کنه است قضم قریش حلیوزده کوچک گویند بزرگ است قصب اسم عربی درخت
انگور است قضم قریش خربوب البطی است **فصل** قاف با طاء جمله قطا بفتح قاف و طاء و الف جمع آن قطات و قطوات و قطیات نیز آمده
و وجه تسمیه آن بقطا آنست که در آن قطا قاطا هر میگرد و بفارسی سنگ خواره و بترکی باقریقه و برومی فاسا و یونانی مینامور و بهندی لوا
نامند و حکیم علویان مینویسند تو هم نموده کسی که آنرا سنگ شکنک دانسته و مصنف اختیارات گفته که آنرا بفارسی اسفود نامند مرغی است و دو
نوع بزرگ و کوچک بزرگ آن کوی بقدر کبوتر و مخطط بزرگهای مختلف و زردی بر آن غالب و کوچک آن صحرائی و بقدر جثه کنجشک بزرگ و قریش
باز روی و بر سر آن تاج و در صحراهای کم آب و سنگستانها میباشد گرم در اول و گویند در آخر دوم و خشک در سوم و شیخ الرئیس نوشته که ضیف الحراق
شد یا لیوست و مولد سودا نافع است قضا و جالس اسهال است در بحث کم نوشته که گوشت قطا ذکر میکنند و جمله چیزیکه نفع میکند جهت فساد
مزاج و استقا و سد طحال و جگر و اولی آنست که در استقا قرص آن استعمال نمایند تا ایجان تشنگی نکند و هم او گفته که آن نافع ضوف جگر و امراض
مذکوره است لیلانی گفته که آنرا اگر نشن ای تفتیح سد و تقویت معده بخزند و محرک شهوت و مقوی باه در مرطوبین است چون مطبخن منبر بخزند
و همراه ریس گفته که استخوان آن سوخته خاکستر آن در روغن زیتون جوشانیده بر جای که موی ریخته باشد مالیدن موی برویاند و چون آنرا زنج
کرده خون آن بگیرند و برداشته بطلای نمایند در آن موی برویاند و سعه را نیز بر رویه آن گذاخته در گوش چکانند گرم آنرا بیرون آرد
و رطوبت دریم را خشک نماید و لاسی چون باروغن لبسان آمیزند و گویند که خوردن گوشت آن مفتوح سد و مقوی معده و جگر مرطوبین و نافع
فالج و سردی اعصاب و حشا و قولنج بمعنی مجمل ریاح و محرک باه است آن در بضم و ردی غذا و مولد سودا مصلح آن گذاشتن آنست بعد از ذبح
دو روز و در سر او قلا یک شب در گراما مانند دیگر طیور سرخ گوشت صلب پس مهربانتر با سر که در روغن وادویه خوشبو خوردن و سنگدان آن
مولد سنگ کرده است احتمال خون که را گرم آن جهت نفع بیاض چشم و شکوری نافع و افعال و خواص بقول هندیان در لوا خواص قطا
بضم اول و فتح دوم بر بی پاره گوشت است قطار یا یونانی اسفود تندیون است قطار لیون غاف است قطاس بضم اول لغت
رومی است گویند که دایه ایست بحر می که آنرا دایه البقر نامند و صحیح آنست که نوعی از گا و کوی است قطا بفتح اول اسم قطات و قطا ع

بکسر اول بعربی شیرینی است که بفارسی شکر پاره نامند قطاف بضم قات و فتح ط و ا و ع و سکون فاسنبوسه است قطال اسم در دارست قطانی
 بعربی صفت است که از ابفارس می پخت نامند تیند را نیز گویند قطامیون اسم مشکطرا شیخ است قطالین منصل است قطایف بفتح قات و ط و ا و ع
 و کسر ط و تخانی و سکون فاقول صاحب مصطفوی نان روغنی است و بقول لیلانی از اقسام نان است که با شکر می سازند و اندرون آن بادام یا
 جوز می کنند و بر آن نموده در بعض شیرینیهای مایه فرو می برند و شیخ در مفردات قانون و نیز نوشته که خبز قطایف مولد خلط غلیظ است و قایل
 شکم و شایع کازرونی گفته که مصلح آن شکر یا بهر دو است رازی در دفع مضار غده گفته که قطایف بخور و روغن آن بر کرده مسخن و بشور
 می دهند در دهن است مگر آنکه جوز آنرا مضمض کرده باشند و آن کثیر غذا است باید که بعد خوردن آن دهن را بشویند و عقب آن گرم مزاجان
 سنگین ترش بنوشند - بعضی او را بفتح سد و جگر بخورند بهر آن که نان آن نان فطیر است قطایف مرتب بخور موافق ترجمت پیران سر مزاجان
 از مرتب بادام است مرتب از بادام برای گرم مزاجان و جوانان موافق ترجمت شمس لدر نوشته که قطایف مثل نان فطیر و رقوت است
 قایلین شکم و مولد خلط غلیظ و آنچه باروغن و با شیر باشد موخم کثیر غذا مولد سد و ثقیل بر معده مضرا عصاب بود و مصلح آن اشیای شیرین
 خاصه مثلث کنند و همچنین نان سنبله و لاجشده و اطریه است و صاحب مخزن می نویسد که قطایف را بفارسی رشته خطائی نامند و ماهیت
 صفت آن در اطریه ذکر یافت و آن نوعی پنجه اطریه است که مذکور شد گرم تر در دوم و علی آن در طوبت مائل با عدال و آن سریع البضم و کثیر غذا
 و مولد خلط صاف و موافق نامعین و ضعیف القوة چون باسل بخورند و بغایت مسکن است و با مغز جوز و یا باروغن تازه آن تناول نمایند و بعد از آن سنگین
 بنوشند و اکثر آن بعد از یک بر معده ثقل آرد و ممنوع و مضر مصلح آن سنگین قطب بعربی و قطب اوطبی و قطب انابرسه یعنی سگ است قطبوس و قطوس
 سرخ است قطس حو با برسی منتظر را نامند قطر بکسر اول اسم عربی مس که خسته است یا قسمی از مس یا مطلق مس قطران بر وزن غفران که
 بهندی کانتران گویند و آن روغن درخت شربین است گاه بزود تیش بر درخت آن و گاهی بصورت مثل زفت سیلیند و بوس گفته که شیخ قطران
 حرم است و محمد بن احمد گفته که عربی شربین است و از خرد انز که در رم می آورند و قطران در شام از شجر اهل برمی آورند و این ماسویه گفته که شربین
 از جنس شجر صنوبر است و عافقی گفته که آنچه از هر دو قسم شربین برمی آورند بهترین قطران است صاف ترین آن و بوی آن شدت از قطران است
 که از شجر صنوبر برمی آید و در کراهت شدید تر است و دیگر در بوم و در جو و در سیلان کثیر و چون قطران را با آتش ملایم بپزند منجم
 گردد و خشک سیاه شود و اهل بابل قطران معقود را نیز زفت می نامند و همچنین اهل شام و مغرب و شیخ نوشته که قوت و خان آن مثل و خان
 زیت است گرم و خشک در چهارم و بقول صاحب منجم در سوم و گویند این اقربا بصواب است و در آن تخدیر قوی است تسکین و جاع بارده میکند
 و طلای آن بر پیشانی و تسکین صداع باردان عظم اشیاست و طلای آن از خارج بصر را تیز کند و جلای آثار قروح چشم و جلد بدن نماید و
 چکانیدن آن تنهادر گوش گرم آن بکشد و با آب زرد فاجت می و طنین نفع کند و مالیدن آن بر دندان تسکین دهد و آن کند چون از بر
 یا از ریج غلیظ باشد و نفع بدندان ماکل نماید و طلای آن از خارج بر حلق و تیف جمع لوزین است چون با عسل بپزند سرده آن را نفع کند و پسین
 یک نیم اوقیه آن قروح ریه را نفع بخشد و از آن نماید شایع سدید گفته که این کلام شیخ بسیار بعید از صواب است و اگر بدل قول آن که یک نیم
 اوقیه است پسین کنیم در آن بودی ایضا مکرده بودی زیرا که صاحب قروح ریه را تب می باشد و قطران نیز و شیخ گرم و خشک چهارم
 و صاحب منجم گفته که قطران را استعمال نکنند مگر از خارج و عافقی نوشته که چون قطران را بزیت و آرد جو و قدری آب شیرین آینه بر حلق و سین
 ضما و کنند تحلیل رطوبت مجتمعه در ریه و قصبه آن و در حلقوم نماید و این مود قول است که شرب قطران جایز نیست مخصوصا مفرو بلا مصلح
 چنانچه و سیفوریه و س گفته و شیخ از کلام آن مطلقا نقل کرده بغیر اصلاح و تقلیل مقدار و حمل آن مقدار اندک قتل گرم اما نماید و در حقنه آن خطر
 و اگر از آن چاره نباشد پس اندکی از آن بعل آرد و آن مفید منی است و چون قبل از جماع بر ذکر بران لطیف سازند منع حمل نماید و حمل آن

اورا حیض و قتل جنین کند و لیسید و طلا کردن آن دوا ای دوا ای فیل و دوا ای ست لیکن طلای آن اولی از لیسید است چه در تناول آن خطر است
گویند که شرب آن اندکی جهت استسقا نافع و از خواص آنست که ماییدن آن جسم مرده حافظ آن از تعفن و ساقط اعضاست مالش آن قاتل
قل و صلبان است طلای نافع شدی عضل و اجتمع خون و فسخ در آن است قاطع جرب حتی که جرب چهار بایان و سگان و شتران و گویند که بهترین
آن آنست که از عر گیرند و آن نیکوست برای جرب حتی که جرب دواب و ضاد قطران نافع گردیدن سم عقرب و مار شاخدار است چون بایه کوزن
که اخته بر عضابالند قریب آن بوم نکرود و چون باطلا یا شامند سم از نب بگری رافع کند اصل آن بوزن آن لفظ و نصف وزن آن روغن
خلات و گویند جادو شیر قطرای که است قطرب گرمی است که حرکت میکند بر بالای آب حرکات سر و مختلفه و نوعی از اینجی بیا را نیز مانند قطرب
نوعی از شراب است قطران آبلینه را مانند قطروی نگردین است قطب کبر اول و تشدید طایع بری گرمی است و قطب که به ماده قطف بفتح قاف
و طاد سکون فالت عربی است در سرق مسطور شد و قطف کبر اول بری عنقود است قطف نجر می اهل شام آنرا ملوخ نامند و لغت مغربی
هم لم و یونانی لیووخ نیز خوانند و گویند بجهو اندی همین نوع است قطف یعنی سرق و بعضی آنرا ملوخیا و بعضی نوع صغیر می دانسته اند این
قول غلط است و گفته اند که قتل که این درخت عراب باشد که بندی سن نامند و نزد مؤلف نیز همین قول درست معلوم میشود با جمله آن بناتی
شبهه بوج و بی خار و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن خشن تر و باندک شور است قبض منبت آن بسوئل دریا و شوره زارها و از پوست
آن کساء مخطوط و عبا و جادو و غیره بانی یافتند گرم در دوم و تدر اول گویند که این بهتر از سرق بستانی و صحرانی است جهت آنکه موزی و مضربه است
بسیب ملوحت قبضی که دارد و خوردن اطراف برگ نازک ریزه تازه آن خام و بخته زیاده کننده شیر و منی و معین بر جماع و سبک بر معده
وزر و خارج میشود و سبب اندک ملوحتی که دارد و آشیامیدن منج آن بقدر دویرم با مارا اصل جهت شدی عضل و تسکین مفعول او را بول رفخ
احتباس آن مفید قطف رومی اسم حیوانی است قطفا و قطف سرق را مانند قطلب بضم قاف و سکون لام و سکون باء موحده
لغت شامی است بری قاتل ابیه و نجی اندلس مطرویه عامه آن عصی الدب و یونانی قواریس قواریس نیز و ثمر آنرا اجنی الا حمر نامند و بعضی
گویند که ملوحت قدس نقیب یونانی با قولاً گویند و آن درختی است شبیه بدخت به و برگ آن از برگش نازک تر و کوچک تر و ساق آن ادنی
غلظ و شاخهای آن راست شبیه بیدان بید و بران پوست مشتق رنگ آن مائل سبزی و گل آن سفید و ثمر آن بد و بر بقدار لوبولی تخم
و سبز و چون بخته گردد در عفرانی رنگ سرخ یا قوی و شیرین و خوشبو میشود و باندک قبض و چون آب آنرا بکند بجای تخم نقل بار یکدانه
گاه در آن می ماند سرد و خشک و دم و گویند در اول و آن قابض است ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضاد آن جربیم جهت منع آب نازل و جمع آن در آن
و همیا ساختن برای خروج مؤثر و آشیامیدن آب طبع برگ آن جهت منع ثایل و دامیل و کلیل و ارام و بدستور ضاد برگ مطبوخ آن و نطول
آن جهت در وقت ورم و در برگ آن جهت خشک کردن قروح طبع و ثایل و رفع سوزنگی آتش و بدستور ضاد آن مؤثر و ثمر آن مصدع
و مضرمده و گیلانی گویند که صحت بخر بر رسیده که تخم آن چون دو مثقال بخورد و یا بدان ضاد نماید ثایل را سست ساقط گرداند و چون آب
افشرد برگ آن بر روغن گل آمیخته بر خنازیر بالند نفع کند و درم همرا صحت بخشد و چون بطنج برگ آن مضغه کنند و آید را محکم کند و برگ
سوده آن نافع صرع است و بقول جالینوس آن نافع خفقان و ربوست چون زن در آب مطبوخ آن بنشیند قطع سیلان خون رحم نشود
چون برگ خشک آن سائیده شکر مسادی آن آمیخته نهاده درم تاسه روز متواتر بخورد اسهال فریج را نفع کند و چون برگ آن سوده برگزیدگی
افعی ضاد کنند نفع عجیب بخشد و این جمل گفته که آنرا قاتل ابیه بدین جهت نامند که نبات آن نفع نمی یابد که نبات دیگر طلوع میکند و در خریف
باضیع بلوط اضیع می یابد و گویند که ضمع آن کم یافته میشود اگر بهر سید خوردن آن جهت منع اسقاط گل و حمل آن جهت بوسیر و بخور آن برای
رفع سحر و فسون مؤثر است قطم بری گوشت دنبه که را نیز نامند قطمیر قنب بری را مانند قطن بضم قاف و طاد تشدید و سکون طاد

قطر ای
قطر آب
قطر بکینه
قطر نا قطروی
قطر قطف
قطف گرمی
قطف دوی
قطر قطلب
قطر قطن

و گفته که از زمین قدس نیز می آورند و با جمل آن قطعه های سیاه خفیف منفک است که از خاکسین آن طعم قانند و یا قیر ظاهر شود و همچنین بومی آن باشد و آن جلی و مالی است چنانچه مسطور شد و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق کبود براق زرد و شکین سنگین صاف و خوشبوی آنست که بومی لفظ از آن آید و خالی از سنگریزه و خاک باشد و گفته آن سیاه و شبیه زیت و پرچک غیر صاف آن روی است و زبون آنرا منقوش زیت و قیر نیز می نمایند و منقوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جبال حائل میگردد که عرق الجبال نامند از تمام مومیایی است و لطیف اقوی از قیر الیه و گرم و خشک در سوم و قایم مقام زیت و قیر و طران و غیر دانسته اند و در جبر و کسر و کو فکلی لحم و ضربه و سقطه قریب بمومیایی است بجای آن مستعمل طلای آن اعصاب و اعضای سترخیه ضعیفه و دخان آن رافع زکام و نزله و محرک صرع معادین آن و لطیف آن احتمال آن جهت الصاق شود منقلب جفن و شعیره و جلای بیاض و تخفیف طو بات چشم و گذاشتن آن بر دندان و سنون بدان جهت دندون کرم خورده و خوشبوی بدان رافع بومی کرم آن نافع و آشامیدن آن مسکن و سینه و سرفه کننده و ربو و یق نفس و عسر آن و قرقریه و اعانت بر اخراج نفث و مده سینه کند و رافع اورام نوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و در و پهل و جهت نفث الدم و نزف الدم چون درین امراض استعمال آن با دویه مناسبه آنها و مصلح آن نمایند و فرو بردن آن از حلق بقدر در و خرنوبه با سه خرنوبه جهت رفع بخار و دحانی و تحلیل خون منجمد و معده و اسهال رطوبی کینه و دفع ریح معده و شتر اسهال و ضعف جگر و کرده و بوی اسه و دفع کرم شکم و قططیر البول و امراض رحم مطلقا و دفع صلابت آن و تقویت اعضا و شکم و هضم و آشامیدن آن با سرکه خلل و گدازنده خون منجمد و معده و داخل کردن آن در سفوفات اطفال و سفوفات مقوی معده معین بر هضم تحلیل ریح و قرقاقرمی نماید و اتقان آن با باد اشعیره جهت ذوب سفوفات و قرقا اساموثر و جمول و دخان و شمیدن بومی آن جهت تنویر آمدگی رحم و تسکین اوجاع و اتقان آن و نوشیدن آن با اندک جندبید ستر و شراب جهت اورا حیض مایوس و علاج بقوت نافع و ضما و آن جهت تقویت اعضا و اوجاع مفصل و اورام صلبه و نفرس و عرق النساء و استحکام اعصاب و اعضای بارده مفید است بدستور شرب آن و ضما و آن با آرد و نطرون و موم جهت عرق النساء و نفرس و اوجاع مفصل و تحلیل و انضاج اورام حار و بار و ضما و گدازنده آن و زیت جهت کوفته شدن عضوی شکستگی استخوان و ضربه و صدمه و سقطه و نضح خنایر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم آنها نافع و گیلانی نوشته که من کبوفتن استخوان پای خروس امر کردم پس از آن قرق محلول در روغن گاو خورانیدم و آنرا در خانه تاریک گذاشته بعد دو روز بیرون آوردم و آن در کمال سرعت میدوید و هیچ تنگ نمیکرد و چون آنرا ذبح کردم قفوز جمیع اجزای کوفته آن یافته شد و ضما و آن ملصق جراحات و مدال آنها و رافع قویاد داخل مراهم رویاننده گوشت کرده میشود و جهت التیام زخمها و تسکین رفع کرم آنها مفید و لطیف آن منقش بشیره و نافع سفیدی ناخن و دفع قویاد و برص و بهق و طلا و شرب آن با نستین شراب جهت گزیدن جانوران سمی و دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب و پشه و غیره نافع و مالیدن محلول آن در زیت بردخت انگور رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جا با بروغن زیت گدازنده بکار برند مضر گرم مزاجان از داخل مصلح آن سرکه و آب سیوهای سرد مسکن گویند مصدع مصلح آن کافور و گلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم بدل آن زیت رطب بعضی قیر گفته اند قفرس اهل است قفوز نبات کثوف است فقط زیره است قفلوس غارت قفلوط گندای شامی است قفوز الکفری است قفوز می کافور است قفویال اسم آلو بخارا است قفوز بنج و قفوز بنج و قفولا بنج بیونانی کافوریه است که نوعی از ریحان باشد قفوز قیقره است قفیر بربی بنجیل است قفیز قمر است که متولد شود بر دخت بلوط و فصل با قاف با قاف و بالام - قفح و قفح سیرانی کابنج است قفسالا آلو بخارا است قفص شاهره است قلا و قلی بفتح قاف و فتح لام الف مقصوده و کسراف و سکون لام و یا تحتانی نیز آمده اسم اشخار است قلاب گرگ است قلا بلوط است قلا ز آفر بویه است قلا ر و قلا ری نوعی از انجیر سفید که چون خشک شود سفیدی آن زیاده و براق گردد که گویا بران روغن مالیده اند و بعضی آنرا در ظرفی متصل با هم چیده و بران دو شب انگوری و یا غسل میریزند و میگذارند تا دوسه سال فاسد نمی گردد قلا راره و قلا زاره یعنی کلاغ جاده است و آن

قلسطان ابروی شاه بلوط است قلسو فودون بفتح قاف و سکون لام ضم سین محله و سکون واو و ضم فاد سکون واو و کسر وال
 محله و ضم یا تختانی و سکون واو و نون لغت یونانی است آن بناتی است کوچک بقدر یک شبر مستعمل در افروختن آتش منبت آن میان سنگها
 برگ آن شبیه برگ نوعی از نام که آنرا اقلس نامند گل آن شبیه بیابانی سر شتر قلعی از بعضی مانند گل فرا بون گرم و خشک و سوزن با
 جوهر لطیف محرق آتش این نبات طبع آن جفت از بدین هوام و شمع و فصل و تقطیر البول وادر ارض این چنین قطع تا بیل موثر چون چند
 روز بران مداومت نمایند قلسیس بجای آید قلع برقی قلعی است قلع از منیا گل آینه است قلع منین بخور مریم است قلعی
 معدنی است که مشوب است بسوی آن از ریزه قلع برقی قلعی است یعنی رقی الا بل نیز آمد قلع فیهون اقراض رسیخ است
 قلع فوط اسم شامی گندامی شامی است قلع فونیا بضم قاف و سکون لام و ضم فاد و سکون واو و کسر نون و فتح یار تختانی و الف مقصوره لغت
 یونانی است عربی عرق یا پس خاک یا پس باری نامند گویند که آن صمغ صندریست مطلقا بعضی گفته اند صمغ صندری است که بویانی
 قوفا نامند آن صمغ را تیغ است که خود بخود سیال باشد و چون طبع دهند آنرا با آب قلع فونیا نامند و این بيطار نوشته غلط کرده اند کسانی که
 آنرا تیغ بعینه دانسته اند بگمان آنکه را تیغ علم است برای تمام اقسام آن و این خطاست بلکه مخصوص قسمی از اقسام آنست که بطبع آب گویانند
 باشد و بختلوی گفته که قلع فونیا صمغ صندریست سه نوع است یکی سیالی که منعقد میشود مانند قطران بعضی آنرا قطران نامند و نوع دوم صلب نوع
 سوم است که بعد طبع صلب میگردد و این در حقیقت قلع فونیاست و آنچه شامل جمیع اقسام است را تیغ است و را تیغ مسطور شد قلع فونیا
 قلعاس بفتح دو قاف و در میان هر دو لام ساکن و الف و سین و طفت عربی است و گفته اند که بضم اول لغت رومی است و سیرانی قلعاسی
 و بر روی او می نهند عی اروی و گویان و بدین چکلا و بدین گالی کچو نامند بقول بغدادی و این بيطار بناتی است که نزدیک آبهای سیاه
 میروید برگ آن اقلس بزرگ شبیه برگ موز و از آن در طول کمتر و کوچکتر و هر یکی را ساقی علییه از یک تیغ رسته نهایت بسطبری انگشت
 و تیغ آن بزرگ تر بخی و کوچکتر از آن نیز بقدر زردک ظاهر آن مائل کسری و باطن آن سفید و طعم آن باقبض و حرث و بوقیت و لزوجت
 کامن چون در آب جوشد مهند آب آنرا چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبع دهند قبوضت و حرث و بوقیت آن زائل شود و لذیذ و لزوجت کامند
 آن دور گردد و صحرای نیز میباشد لیکن غیر مستعمل و آنچه در بنگاله میشود تیغ صحرائی آن که تر و آبها و کوه باخورد و است کچو نامند شبیه بدان است کذا
 یافت و شاخهای آن تا قدر تا دو انگشت و در و بند ریج باریک شده تا بیک پوسته و هر پوسته را نهایت تا چهار شاخ و برگ آن فی الجمله شبیه کشتی
 کوچک که کبطر آن باریک و طرف دیگر آن عریض و درخون آن در ایام بارش و شبنم اندک اندک آبی می ماند و منبت آن کنار آبها و زمین نمناک
 و نهایت بلند ی شاخهای آن تا بیک ذیم فرج و بعد بزرگ شدن آن از تیغ آن ساقی میروید و بر سر آن گل زرد رنگ طولانی و بوی آن شبیه
 بوی زرد چوب و رنگ آن نیز برنگ آن و نمی نازد و این نوع کم مستعمل و کم کسی بخورد و جفت آنکه حرث و بوقیت و لزوجت بسیار دارد
 و بختلیدن در آب و در طبع بخورند کور بالکل زائل میگردد و برگ آنرا نیز پخته میخورند و آن نیز با حرث و لزوجت بسیار است و تیغ بناتی
 آنرا که هندی اروی نامند کوچکتر و برگ این بزرگ تر و عریض تر و حرث و بوقیت و لزوجت آن کمتر و اندک مستعمل و ماکول بخورد که
 اولاً در چند آب جوشانده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته و مصالح گرم خوشبو و زرد چوبه داخل نموده می خورند
 لذیذ میباشد و با گوشت لذیذ تر و بعضی که در کچن بسیار واقف اند اول در آب زرد چوبه انداخته که خوب رنگین شود و کیمبر تبه در آن آب جوش میدهند
 که رنگین گردد و نیم خام آنرا در روغن و پیاز بریان میکنند بعد از آن در آب گنداز کرده ترشی انبه خام تازه یا خشک و اگر نباشد ترشی سیمو یا ترشی
 بقدر ذائقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود و در بنگام طبع لزوجت آن
 زائل میگردد و بریان نمودن در روغن نیز و این را نیز مزاج آن گرم در دوم و تر در اول و گویند معتدل و حرارت تر در دوم و بقول تیغ

قلسطان
 قلسو فودون
 قلع
 قلع فونیا
 قلع منین
 قلع فیهون
 قلع فوط
 قلعاس
 قلع فونیا

بفتح قات و سکون نون و ضم طاء و سکون واد و کسر راء و ضم یاء تحتانی و سکون واد و نون لغت رومی است و بقول و سیقورید و سونانی
و صحیح تر آنست که معرب از جنتوریه رومی است منسوب به جنتوریس حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهر ساینده و بسرانی سکین فیالمی
و یونانی اوسیدرون و سطور یون و بفارسی او بر و لوفاد و کیریون نامند و گفته اند کیریون اسم قنطور یون دقیق است و آن دو نوع است کبیر
صغیر و در آخر پنج میرویند و هر دو نوع جدا جدا مسطور میشود قنطور یون کبیر که آنرا قنطور یون غلیظ و یونانی طوما غالی یعنی قنطور یون کبیر
و یونانی و یونانی عربی و لوفای کبیر نزد آن بقول و سیقورید و سونانی است برگ آن شبیه برگ گوز و دراز و سبز مثل برگ گوز و فروش بر روی
زمین و اطراف آن مشرف مثل دندان های آره و ساق آن شبیه بساق حماض و کاه و درازی آن از دو ذراع تا سه یا شعبه های بسیار از یک
نیج رسته و بر سر آنها قبه های شبیه قبه خشخاش مستدیر مائل بطول و گل آن سرخی رنگ و در وسط گل آن چیزی شبیه بشیم و تخم آن شبیه بقرطم
و با حرارت و بیخ آن سطر دراز تا به دو ذراع و سخت و سرخ رنگ گران و پراثر طوبت مائل بسرخ خون و تخم آن حریف با اندک قبض و شیرینی رنگ
عصاره آن سرخ مانند رنگ خون نیست آن زمین سهلی که آفتاب بسیار بر آن تابد و کوهستانهای پر اشجار و تلها و پشتها و قوت آن تا دو سال
باقی می ماند با جگه گرم و خشک تا سوم بقول شیخ و گویند در آخر دوم و جالینوس مرتبه درجات حرارت و بویست آن معین نکرده بلکه از قول
آن معلوم میشود که آن حار یا بس است و شیخ الرئیس میفرماید که در آن جلا و قبض و حرارت و اندک حلاوت و تخفیف بلا لذع است و سید
در شرح قانون می نویسد که برین تقریر واجب نیست که قنطور یون گرم خشک تا درجه سوم باشد بلکه تا درجه دوم است و از خواص آنست
که اگر با گوشت قطع کرده آنرا بنزد آن گوشت را مجتمع گرداند و آن مسخن و جالی و مقوی اعضاست عصاره آن مثل نیج آن فعل می کند
و گویند که عصاره بیخ آن قویتر از سایر اجزای آن و محل و آن محل و قالی و جالی است بحسب اختلاف طعوم بیخ آن از آن افعال تضاد
صادر میگردد و از آن در حقیقت اخراج جنین مرده و فساد زنده و اخراج آن و تقطیع سد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت
که صادر از حدت و حرارت آنست و حبس نفث الدم و اندام جراحات از افعال برودت که بسبب قبض آنست و چون بعصاره آن آن افعال
نمایند غشاه چشم را بر دو نفوخ آن نافع صریح است و گویند قنطور یون کبیر مخرج خون محتبس در سینه و مفتوح سد و جگر و طحال و طبع جلاوت
آنها و نافع قوی و قاتل کرم شکم و ملغم و صفرا بشرط ضاوست چون دو درم با عسل بنوشند جهت مقصود و در رحم نفخ کند و ادار
بول و حیض و اخراج جنین مرده و فساد زنده نماید و گویند که آن جهت ضیق النفس و عسر آن و ربو و سرفه کند و نفث الدم کند و در دیلو
و استسقا و یرقان و عسر ولادت و فتح عضل و عصب نافع و فرجه آن جهت ادار حیض اخراج جنین مؤثر و ضاد تازه آن یا خشک آن
تتها و یا با مرهم منقی قروح طب و لوزق رنجهای تازه و در التیام و ضم آنها و قروح کمنه و غار و نو اصیر و اوجاع عصب و فتح عضل و
کسر اعضا و عرق النسا بابت قوی الاثر و در سایر افعال قریب بقنطور یون صغیر از آن ضعیف تر و بقول شیخ خشک آن در مرهم داخل
میکند و اندام نو اصیر و قروح عمیق و جراحات رد میکند و گاه ناصور از قنطور یون سوده پر کرده می بندند و اصلاح آن میکند مضمر
دماغ مصلح آن عسل و شیر و بهار شربت آن تا دو درم و تا دو مثقال نیز نوشته اند و اگر تب نباشد با شراب و الا با آب و شیخ
مینویسد که شربت آن برای صاحب تب تا دو درم است و سید میگوید که درین نظر است زیرا که طبیعت قنطور یون حار یا بس تا سوم گفته
پس بنوشیدن آن در تب بلا اثر و فکر چگونه امر میکند و اگر تسلیم کنیم که آنرا در تب خاصیت است پس بیاست که برای تب بلغمی باشد و معندا
درین هنگام آنرا نهند ببلکه با سکنجبین شکری و بزور بار و نافع تب و الا در خطر عظیم خواهد افتاد و مودی با مراض دماغ خواهد شد بدل
آن تخفیف قنطور یون دقیق و عصاره حب آن جهت امراض مذکور نافع و ابن بطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا میشود عصاره آن اگر گفته
بجای حنظل استعمال می نمایند قنطور یون صغیر که آنرا قنطور یون دقیق و یونانی طویطون و طولیمون طرمقرون و طومقرون

قنطور یون کبیر
قنطور یون صغیر

و بعضی آنرا ایستادن شستن از بلیس که یعنی آب ایستاده است مانند جبت آنکه اکثر نسبت آن کنار آبهای ایستاده است و بطلای نیز می رود و بهر دو
 قصه احیه بفارسی نو فای خود و کربون نیز گویند و آن بقول و تقویرید و س بنای است بقدریک شیر زیاد و بران شبیه بقوید و بجلی و بنای که
 آنرا هیو فاریقون گویند و ساقهای آن از هم جدا و پر شاخ و برگ آن کوچک شبیه برگ سداب گل آن سرخ مایل کبود می شود و گل خیری از آن
 کوچکتر و مر آن شبیه گندم و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و باندکی قبض و بیخ آن کوچک و بی منفعت بگلان بیخ نفع کبیر آن و سواهی بیخ آن ساق
 اجزای آن از شاخ و گل و برگ مستعمل و تازه آن اندک خوشبو و شاخهای آن سفید مایل بر روی و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و از
 نباتات زمینی است در آخر بهیج می رود و حکیم علویان نوشته اند که قنطاریون صغیر کثیر الوجود است در بلاد فارس و آن نوع است صحرائی و نباتاتی
 صحرائی بزرگ و سهل عوار و کله پر شاخ می رود و گل آن سرخ رنگ مایل بنفشه می است و نباتاتی را نبات قویر و بلند تر از صحرائی و گل آن خوشبو تر
 و تلخی آن کمتر و در سائر احوال مساوی صحرائی و لیکن گل آن مختلف رنگها و عوام اهل شیر از آنرا گل میخک و گل قنطاری نامند و گل آن تا قریب
 نه ماه می ماند و بیخ آن در زمین باقی می ماند و در ایام بیخ از سر نو از همان بیخ می رود و بیخ صحرائی آن در زمین باقی نمی ماند بلکه هر سال از سر نو
 در اوایل بهیج می رود و در اوایل تابستان گل و تخم می آورد و با جلد بهترین آن باریک مایل بر روی که زبان را بگز و گرم و خشک در سوم و طیف تر
 و قویتر از نفع کبیر آن و جمیع افعال و ساق و برگ و گل آن قویتر از عصاره آن در تحمل قطع لطیف و محفوف بی لذت و مفتح و سهل و متقی و جاذب
 از اعماق بدن و مفصل و امثال چنین او و بهر منفعت بسیار است و چون دو مثقال آن در هفتاد مثقال آب بجوشانند تا نصف آب بماند بلید
 صاف نموده با شکر و مانند آن بنوشند جهت تنقیه باغ و اعصاب صرع و عسر نفس و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زرداب و بلغم لزج
 مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فسخ عضل و فسخ سده طبع و طحال و رفع قوی بلغمی و تکمیل صلابت طحال و ضرر موم و موم مخصوصا
 عقر ب نافع و در دم آن جهت دفع میات با شرب جهت نفث الدم و در و پهلوی بار و چون از طبع آن شربت بسیار ضیق النفس می رسد گفته
 اند نافع بود و با ما الاصول جهت در کمر و مفاصل و عرق النساء و طول باب مطبوخ آن دفع کزاز و بدستور بخور آن و اسهال بدان نیز
 نافع و احتقان باب مطبوخ بنجدیم آن بار و غش کنند و دستور بخاکستر آن جهت عرق النساء و اوجاع پشت و قوی بلغمی برای آنکه مخرج
 اخلاط ماری سوداوی و بلغمی لزج است افراط عمل آن مؤدی با اسهال الدم و بقول شیخ حقه کردن طبع آن نافع عرق النساء و اوجاع
 عصب کوفتن آنست بلکه قنطاریون دقیق نافع تر جمیع امراض مذکوره است همچنین از کلام جالینوس و سیقوریدوس و غیر جمیع معلوم
 میشود پس هرگاه بعد احتقان بدان برای عرق النساء با اخلاط چیز می از خون خارج شود و دلالت کند بر نقای محل از مواد مومعه و بر نفع تمام
 آن حقه پس اعاده آن نباید کرد و گاهی بخاکستر آن با آب جهت عرق النساء حقه میکنند و آن نیز نفع می نماید و گاه طبع آن اسهال صفرا یا
 بلغم خام نماید و صحت بخشد و چون اسهال افراط کند اسهال خون آورد و خصوصا نوع دقیق آن بهر آنکه حار تر و حاد تر است و چون کیدرم آن
 با ما الاصول سه و قویه اضافه کرده بنوشند نیز جهت عرق النساء و عصب کوفتن آن نفع کند و این سر بیون گفته که قنطاریون دقیق چون
 تازه باشد اسهال مره صفرا لزج غلط نماید و عرق النساء را نفع کند و واجب است که از آن دو مثقال با سه ربع رطل آب بجوشانند تا نصف برود
 آنرا بنوشند و صاحب کامل نوشته که خاصیت آن اسهال مره صفرا مخاطی بلغم مخاطی است نافع اوجاع مفاصل و عرق النساء و در قوی بلغمی است
 چون طبع آن بنوشند و بدان حقه نمایند و شربت آن دو مثقال است چون برای حقه بنزد میقدار بنجدیم کبیرند و جالینوس گفته که از بیخ این
 نبات در علاج و طب اصلا انتفاع نیست اما شاخ و برگ و گل آن منفعت عظیم و بسیار دارد و بیخ آن بیشتر از غیر آنست در زمین اندک
 و بهیج این زراج این دو را تخفیف بی لذت میکند و امثال این ادویه منفعت بغایت بسیار دارند و چون تازه آنرا اضاف کنند مال خراجات
 بزرگ نماید و نیز ختم خراجات کند عسر لاند مال کند و چون خشک شود در ایام مره و محفوفه نو صیر و قروح غایره داخل کرده میشود و آن طبع گرم و

مرغی است شبیه بمرغانی بزرگ و پر آن دراز و نرم و خوش رنگ و در لکلیل یک نضب می نمایند و بمرغانی کی نامند و پرهای کوتاه آن بسیار نرم و
ملایم میباشد و در جوف بالش برای نرمی پر می نمایند قو او بمرغانی دوامتی را نامند قو او الطراسم آنست قو او دینا و قو او دینا کف دریا است
قو او را ابطیخ بمرغانی اسم میوه است که شبیه بشکل خربزه است و در طعم بد مزه و بهندی بچو و باکی نامند قو او رسا ما اسم مود و لبسان است
قو او ریرا وانی آگینه است و دوا حد آن قاروره قو او ع بضم اول خرگوش است قو او علسون و قو او علسون لبسان الکلب است
قو او مس با قلا بطنی است قو او موس لا جورد است قو او میس سنگی است مشابه فیروزه و معدن آن قبرس و شمیر و بت است قو او
و قو او نص اسم سنگدان است قو او نیا یونانی شجره المران است و خرنوب را نیز گویند قو او نیا و قو او نیون و قو او نیون سحر قو نیا است کف دریا
را نیز گویند قو او یا و نس با قلا است قو او بضم اول و سکون دوم اسم مرغی خنجر مرغ است و یکم سنگ آبی را نیز نامند قو او بازفت مطلق است
بازفت یا بس قو او بضم اول و فتح ثانی بمرغانی پوست سخت بیضه مرغ است قو او باز سیوس و قو او یاری نالیس مرغ است قو او بروس
و قو او نس خشی است قو او بلا بابونه است قو او نو فی صحرای است قو او سا فلوس قو او سو طلس حویج است قو او یا آب خاکستر است
قو او بیطس قو او بیطوس کمانیطوس است قو او قنبا اسم فریان است قو او بضم اول و فتح ثانی اسم مرغی پوست بیضه مرغ است قو او تر
وج است و گویند اسم درخت نج است قو او خرنوب را نامند قو او تیر اشو که منته است و خرنوب را نیز گفته اند و ابرون را نیز گویند
و طباق نیز نامند قو او بفرسی کبش است قو او جاقانیون نباتی است که آنرا فیله هر گویند قو او جلیاس حلزون بری کبیر است
و معنی صدف بری نیز آمده قو او جیه قاسیه است قاسیه بمرغانی حلیون است قو او مان سعد است قو او نوس قو او دوس قو او دوس
و قو او رید النیس فریون است قو او دیا و قو او نیا به است قو او دوس و قو او دوس رل است قو او ریه تازه است قو او را یونانی و بزرگ شتر
قو او لیون و قو او لن بسد است قو او ت و قو او د اسم کرگ است قو او دوس قو او دوس عذک است قو او دیوس نباتی است
که مسمی بر جل الغراب است بهندی مسمی نامند و معنی شجر مریم نیز آمده قو او رسا ما عود و لبسان است قو او رسن یوسن نباتی است قو او رغان
قو او ر قون اسم مرغ است قو او قیس زهره های است قو او رالون و قو او ریون و قو او رایون و قو او رایون کشیز است قو او ریا طیل اسم است
قو او نیا س یونانی قسمی از انگوزه است قو او ر و قو او قوس و قو او قوس نباتی است که آنرا جل لعق و جل الغراب نیز گویند قو او ری
غلاخی اسم حاض است قو او ریون یونانی خشکاش و کشیز است عاقر قرحا و ابل و شق عود قرح جلی را نامند قو او ر بفتح اول اسم جوز است
و ریه کینه را نیز گویند قو او ر قون بترکی عراب بزرگ سیاه را نامند قو او س نوعی از اهای بحر است و نجی نبات نج را گویند قو او س دره
عاقر قرحا است قو او س قسط است قو او س طامو یز است قو او سقوندون سیر صحرایی است قو او سولون دار چینی است قو او سیاطه بمرغانی
قو او ش و وی عنب الثعلب است قو او شیا اسم قسط است قو او شیر اسم طباق است یا نبوت قو او ش و لی لبسان العصار است قو او طا
شاه بلوط است قو او طا ما آذریون بری است قو او طس و قو او طوس قو او طون یونانی شکوفه انگور است قو او طس قصاص است
قو او طولیدون بضم قاف و سکون و او و ضم طاء و سکون و او و کسر لام و سکون یا رتختانی و ضم دال و سکون و او و سکون و او و سکون
یونانی است و نیز یونانی قو او لیون نامند و اهل مغرب زلایف الملوك و بستانق و اذین القیس گویند جت آنکه برگ آن شبیه عکلی است که
یونانی قوطولی نامند و گویند که نوعی از قراح مریم است آن نوعی از حی العالم است گفته اند نوعی از ابرون است و بمرغانی کاسات خوانند
جبت آنکه برگ آن شبیه بکاس است و آن نباتی است برگ آن ستیر با نیک تجو یف و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف
آن و بیخ آن و تخم آن مانند زیتون و باتندی و تخمی و آن مرکب القوی است بیخ آن گرم و خشک قابض و راجع و جالی و ملل آتشاید برگ
آن مسکن التهاب معده و با شراب غسل رافع تهیج بدن و در دپلو و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و در بول ضاد برگ آن ملل او را م و سکون

صحت نامه جلد ثالث محیط اعظم

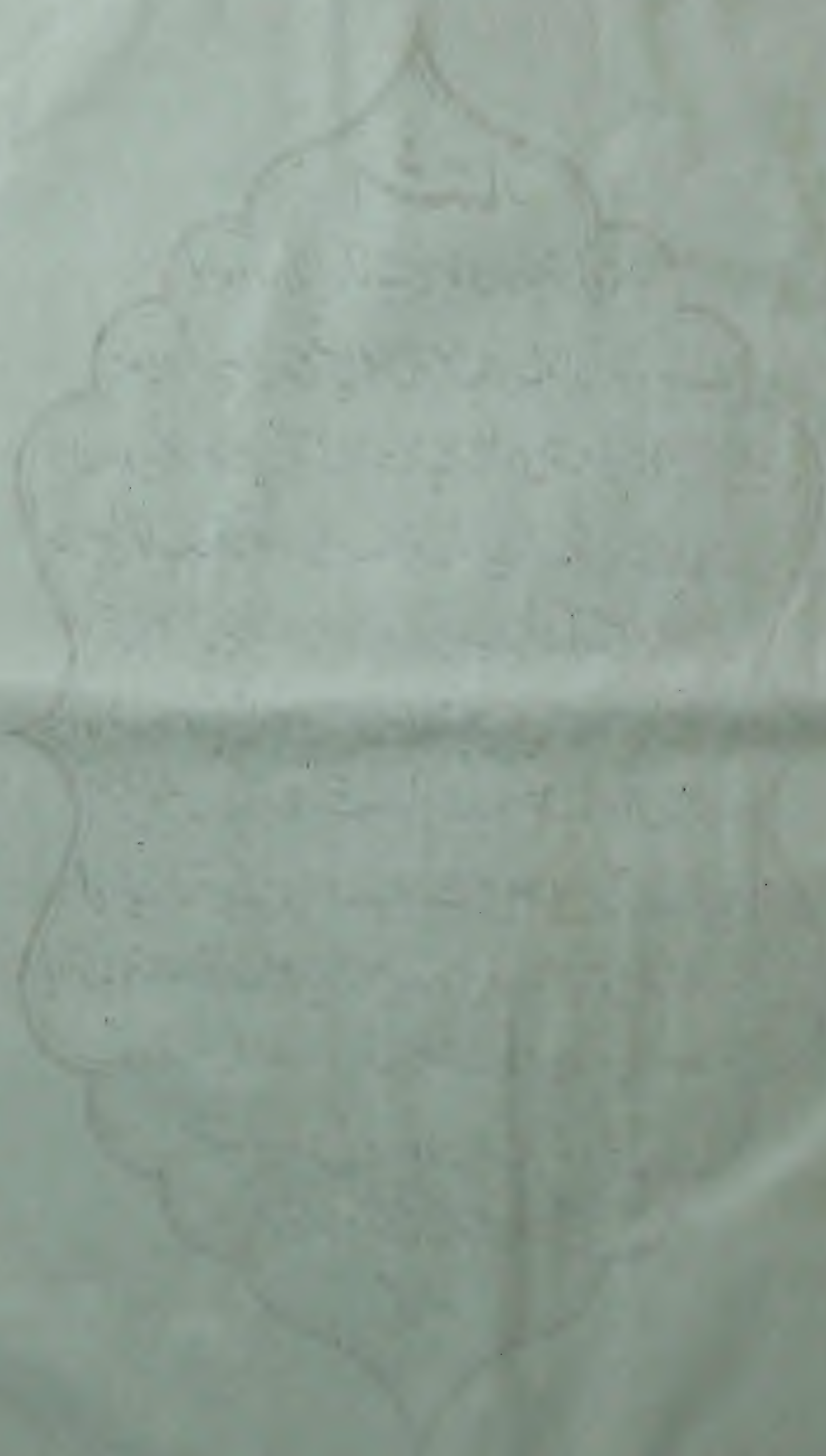
| صحت نامه جلد ثالث محیط اعظم | | | | | | | | | | | |
|-----------------------------|-------------|-------------|-----|-----|----|------------|------------|-----|-----|----|----------|
| نیم | چ | چ | نیم | نیم | چ | چ | نیم | نیم | چ | چ | نیم |
| ۳ | انتشار | انتشار | ۱۲ | ۲۳ | ۳ | حرافت | حرافت | ۳ | ۲۴ | ۸ | چوب |
| ۴ | چتراسی | چتراسی | ۲۹ | ۱۹ | ۴ | خون لبرده | خون مرده | ۴ | ۲۵ | ۱۹ | درهمه جا |
| ۵ | دنون تختانی | دنون تختانی | ۵ | ۲۲ | ۸ | غرس | غرس | ۸ | ۲۶ | ۲۲ | نایل |
| ۶ | فوشاد | فوشاد | ۵ | ۲۹ | ۹ | ضماوآن | ضماوآن | ۹ | ۲۷ | ۲۹ | اکمال |
| ۷ | اور | اور | ۵ | ۳۲ | ۲۶ | کنزانی نطی | کنزانی نطی | ۲۶ | ۳۳ | ۳ | چون ازبک |
| ۹ | ازوبند | ازوبند | ۴ | ۳۵ | ۲۸ | مفرطنج | مفرطنج | ۲۸ | ۳۴ | ۱۸ | مشر |
| ۱۰ | ازن | ازن | ۴ | ۳۸ | ۲۳ | سبب بختیف | سبب بختیف | ۲۳ | ۳۹ | ۳ | احق |
| ۱۱ | درخودشما | درخودشما | ۲۲ | ۴۱ | ۱ | فارخسک | فارخسک | ۱ | ۴۲ | ۲۸ | ازطرف |
| ۱۲ | این جمع | این جمع | ۲۶ | ۴۴ | ۲۵ | صرع | صرع | ۲۵ | ۴۷ | ۲۲ | چوکی |
| ۱۳ | سپستان | سپستان | ۲۹ | ۴۹ | ۳ | اسرینج | اسرینج | ۳ | ۵۰ | ۵ | غش |
| ۱۴ | ستوار | ستوار | ۲۱ | ۵۲ | ۱۲ | صداء | صداء | ۱۲ | ۵۳ | ۲۸ | تایک |
| ۱۵ | صاف عشد | صاف عشد | ۲۶ | ۵۵ | ۱۵ | سبب | سبب | ۱۵ | ۵۶ | ۱۱ | بسه |
| ۱۶ | بستانی دان | بستانی دان | ۲ | ۵۹ | ۱۹ | برزق | برزق | ۱۹ | ۶۲ | ۱۶ | مسوق |
| ۱۷ | برمیع بافت | برمیع بافت | ۱۶ | ۶۵ | ۲۱ | اسرینج | اسرینج | ۲۱ | ۶۷ | ۲۲ | تراب |
| ۱۸ | ارود | ارود | ۱۲ | ۷۰ | ۱۶ | شجرمی نند | شجرمی نند | ۱۶ | ۷۳ | ۱ | بیش |
| ۲۱ | شفاق | شفاق | ۲۸ | ۷۶ | ۸ | ضعف | ضعف | ۸ | ۷۸ | ۸ | بروات |
| ۲۳ | دارد | دارد | ۲۳ | ۸۱ | ۱۶ | ردلیه | ردلیه | ۱۶ | ۸۴ | ۵ | بشج |
| ۲۵ | پاسرگین | پاسرگین | ۱۲ | ۸۷ | ۱ | بزمش | بزمش | ۱ | ۹۰ | ۵ | چشم |
| ۲۶ | شک | شک | ۴ | ۹۱ | ۶ | مبرد | مبرد | ۶ | ۹۴ | ۶ | خیشه با |
| ۲۹ | مخروف | مخروف | ۸ | ۹۸ | ۱۶ | ابلع | ابلع | ۱۶ | ۱۰۰ | ۱۰ | وازلط |
| ۳۱ | فنج | فنج | ۲۱ | ۱۰۱ | ۱۱ | مرازیس | مرازیس | ۱۱ | ۱۰۴ | ۱ | برگین |
| ۳۲ | دوام | دوام | ۱۸ | ۱۰۷ | ۲۶ | خواهند | خواهند | ۲۶ | ۱۱۰ | ۱۱ | آملی |
| ۳۳ | نوراسیر | نوراسیر | ۲۱ | ۱۱۳ | ۴ | دوایه | دوایه | ۴ | ۱۱۶ | ۱۳ | سنگد |

| | | | |
|-----|-----|------------|------------|
| ۱۵۷ | ۱ | خوشداد | خوشداوه |
| ۹ | ۹ | لوزه | لوزه |
| ۱۸ | ۱۸ | ماپین چشم | ماپین چشم |
| ۱۹ | ۱۹ | وگر | وگر |
| ۲۲ | ۲۲ | گذشتن | گذشتن |
| ۲۳ | ۲۳ | مانع گرم | مانع گرم |
| ۲۵ | ۲۵ | بوره شخ | بوره شخ |
| ۲۶ | ۲۶ | شیرز | شیرز |
| ۱۰ | ۱۵۸ | رسته | رسته |
| ۱۳ | ۱۳ | سیدون | سیدون |
| ۲۲ | ۲۲ | پراگنده | پراگنده |
| ۸ | ۱۵۹ | لوی آن | لوی آن |
| ۲۲ | ۲۲ | یشب | یشب |
| ۲۷ | ۲۷ | یاییه | یاییه |
| ۲ | ۱۶۰ | بورن | بورن |
| ۴ | ۴ | حلیقه | حلیقه |
| ۱۸ | ۱۶۵ | خراز | خراز |
| ۸ | ۱۶۷ | نقل است | نقل است |
| ۸ | ۸ | اسامی او | اسامی او |
| ۲۰ | ۲۰ | تادورم آن | تادورم آن |
| ۲۷ | ۲۷ | اسهال خور | اسهال خور |
| ۲۹ | ۲۹ | وزن زن | وزن زن |
| ۴ | ۱۶۸ | الف تا فوق | الف تا فوق |
| ۸ | ۸ | جلاد | جلاد |
| ۱۲ | ۱۲ | مخرق خون | مخرق خون |
| ۱۹ | ۱۶۹ | رطوبت | رطوبت |

| | | | |
|-----|-----|-------------|-------------|
| ۱۶۹ | ۲۶ | غلظ اجفان | غلظ اجفان |
| ۱۷۰ | ۷ | بقوصیلا | بقوصیلا |
| ۱۱ | ۱۱ | بگذارو | بگذارو |
| ۲۵ | ۲۵ | صراوایل | صراوایل |
| ۲۷ | ۲۷ | صراب | صراب |
| ۱۷۱ | ۱۲ | ماهی لیس | ماهی لیس |
| ۱۷۲ | ۴ | مفتش | مفتش |
| ۱۱ | ۱۱ | ویا وجود | ویا وجود |
| ۳ | ۱۷۳ | جیل | جیل |
| ۶ | ۶ | دربری | دربری |
| ۸ | ۸ | براة | براة |
| ۱۱ | ۱۱ | نیر | نیر |
| ۱۲ | ۱۲ | صلیه جبرلس | صلیه جبرلس |
| ۱۸ | ۱۸ | خرنوب الخرز | خرنوب الخرز |
| ۲۷ | ۲۷ | منقح | منقح |
| ۲ | ۱۷۵ | خلفه | خلفه |
| ۲۶ | ۲۶ | دانسته | دانسته |
| ۳ | ۱۷۶ | روی | روی |
| ۶ | ۶ | دیند | دیند |
| ۱۶ | ۱۶ | برونی | برونی |
| ۱۸ | ۱۸ | جلا | جلا |
| ۱۵ | ۱۷۷ | تسکین | تسکین |
| ۲۰ | ۲۰ | خوابان | خوابان |
| ۱۵ | ۱۷۸ | یابیا شانه | یابیا شانه |
| ۲۸ | ۲۸ | صنغ | صنغ |
| ۱ | ۱۸۰ | سوزانده | سوزانده |

| | | | |
|-----|-----|---------------|---------------|
| ۱۸۰ | ۱۲ | وقت طلاق | نزد طلاق |
| ۱۸ | ۵ | مهر سعدان | مهر سعدان |
| ۲۳ | ۲۳ | هم صفراون | هم صفراون |
| ۲۳ | ۲۳ | بفاریست | بفاریست |
| ۲ | ۱۸۲ | چترمی | چترمی |
| ۷ | ۷ | صداپ | صداپ |
| ۲۵ | ۲۵ | قروغ | قروغ |
| ۲۹ | ۲۹ | بفاریست | بفاریست |
| ۱۹ | ۱۹ | طرزل | طرزل |
| ۱۱ | ۱۱ | چون | چون |
| ۱۳ | ۱۳ | شبیقه | شبیقه |
| ۲۱ | ۲۱ | طرافیس | طرافیس |
| ۲۲ | ۲۲ | بقول عاقلی | بقول عاقلی |
| ۱۹ | ۱۹ | زجین | زجین |
| ۲۶ | ۲۶ | جرانج | جرانج |
| ۶ | ۶ | جرانج | جرانج |
| ۹ | ۹ | لحم زاید قروح | لحم زاید قروح |
| ۱۳ | ۱۳ | حصص | حصص |
| ۹۰ | ۹۰ | شعر الغول | شعر الغول |
| ۱۲ | ۱۲ | ویتارخ | ویتارخ |
| ۲۷ | ۲۷ | جند قوتا | جند قوتا |
| ۱۸۱ | ۱۸۱ | نین | نین |
| ۲۳ | ۲۳ | کرک | کرک |
| ۲۵ | ۲۵ | صامروار | صامروار |
| ۸ | ۸ | ظاهر آن | ظاهر آن |
| ۷ | ۷ | توطوند | توطوند |

| | | | |
|-----|----|-------------|-------------|
| ۱۹۷ | ۲۲ | پیزند | پیزند |
| ۲۶ | ۲۶ | آن سبب | آن سبب |
| ۷ | ۷ | برولی | برولی |
| ۲۹ | ۲۹ | ایل | ایل |
| ۱۹۸ | ۲۱ | ازاله | ازاله |
| ۱۹۹ | ۶ | عالمک | عالمک |
| ۹ | ۹ | شخار | شخار |
| ۲۵ | ۲۵ | تولد و کراز | تولد و کراز |
| ۲۰۱ | ۳ | جند قوتا | جند قوتا |
| ۴ | ۴ | درمق | درمق |
| ۲۰۲ | ۱۱ | عشر | عشر |
| ۱۶ | ۱۶ | آن | آن |
| ۱۹ | ۱۹ | عالمک | عالمک |
| ۲۱ | ۲۱ | دانه | دانه |
| ۲۶ | ۲۶ | غار | غار |
| ۲۰۵ | ۱ | بقیردس | بقیردس |
| ۴ | ۴ | مفطر | مفطر |
| ۷ | ۷ | ناول | ناول |
| ۲۸ | ۲۸ | بخوره تر | بخوره تر |
| ۷ | ۷ | جون | جون |
| ۲۰۶ | ۱۵ | آبی مالک | آبی مالک |
| ۲۰۷ | ۲۶ | ترنج کابی | ترنج کابی |
| ۲۷ | ۲۷ | بل | بل |
| ۲۰۸ | ۱۲ | بروی | بروی |
| ۱۸ | ۱۸ | تخف | تخف |
| ۲۳ | ۲۳ | فاک | فاک |



استهوار

پوشیده مباد که این کتاب جامع اسمای ادویه مفروده یونانی و
هندیه و انگریزیه و غیره مع تصریح افعال و خواص و ماهیت و مزاج آنها که سوائے
مخزن الادویه و تحفه المومنین از شخصیت و هشت کتب معتبره حکمای متقدمین متاخرین و اقوال طبای
حاذقین انتخاب پذیرفته تصنیف لطیف و تالیف شریف ملک اسکندری سند لاطباء و فلاطون
دانش بوعلی بنش بقراط زمان سقراط دوران جناب خدایت مآب حکیم محمد اعظم خان
المخاطب بناظم جهان ام با فیضان بصرف زر کثیر درین مطبع نظامی از طبع تازه لبان
نقش اولین در برگرفته و حشاشے ایکٹ ۲۵ سہ ۱۸۶۷ء داخل رجسٹر کرا
گردانیده شد امید که کسی از ارباب تجارت اہل مطابع این کتاب را کالایا جزء
یا انتخاب یا ترجمہ در قالب طبع نیارند و ہمت عالی خود را بحق تلفی حفظ کتاب ہذا سپارند
و ہر قدر نسخہا کہ مطلوب باشند از مصنف علام یا ازین راقسم
طلب نمایند بر رسولان بلاغ باشد و بس
الاقم محمد عبدالرحمن خان مہتمم مطبع نظامی کلکتہ
عفی عنہ

GOVT. UNANI (TIBBIA) COLLEGE
LIBRARY,

SRINAGAR, KASHMIR.

DATE LABEL

Class No... .. Book No

ol... .. Copy... ..

Accession No.

This book should be returned on or before
the last stamped below. An overdue charges
of 6 nP. will be levied for each day. The
book is kept beyond that day.

| | | |
|--|--|--|
| | | |
|--|--|--|



**ALLAMA
IQBAL LIBRARY**
UNIVERSITY OF KASHMIR
HELP TO KEEP THIS BOOK
FRESH AND CLEAN